

فهرست مطالب

هفت	زندگی نامه نوبختی و کتاب‌های فرق الشَّیعة
هشت	مصنفات ابو محمد، حسن بن موسی نوبختی
ده	موثق بودن نوبختی در نزد رجال شیعه
چهارده	فرق الشَّیعه نوبختی
شانزده	نام کتاب‌های فرق الشَّیعه همزمان با نوبختی
هجده	کتاب المقالات و الفرق اشعری
بیست	مقایسه بین فرق الشَّیعه نوبختی و المقالات و الفرق
۱	ترجمه فرق الشَّیعه
۹۷	فهرست‌ها

[مقدمه]

زندگی نامه نوبختی و کتاب‌های فرق الشَّیعه

درباره شرح حال نوبختی دو مقاله بسیار ممتَّع و مستدرک، یکی به قلم سید هبة الدین شهرستانی در مقدمه فرق الشَّیعه، طبع رتیر^۱، و دیگری به قلم مرحوم عباس اقبال آشتیانی در کتاب خاندان نوبختی^۲، نوشته شده است. ما، برای احتراز از تفصیل و اطناب ممل در آن باره، فشرده آن دو مقاله را با افزودن بعضی از مطالب در این مقدمه یاد می‌کنیم.

نام مؤلف این کتاب ابو محمد، حسن بن موسی است که از طریق مادر نسبش به خاندان نوبختی می‌رسد. دایی وی ابو سهل اسماعیل بن علی بن اسحاق بن ابو سهل بن نوبخت است که از بزرگان و سران شیعه و از متکلمان نامبردار امامیه و از شاعران و مصنفان دوره عباسی است.

^۱ (۱). النشریات الاسلامیه (۴)، کتاب فرق الشَّیعه، تألیف ابی محمد الحسن بن موسی النوبختی، عنی بنصیحیه هلموت ریتز (Hellmut Ritter) (استانبول مطبعة الدولة، ۱۹۳۱ لجمعیة المستشرقین الألمانية).

^۲ (۲). عباس اقبال، خاندان نوبختی، طبع تهران، ۱۳۱۱ ش، ص ۱۲۵.

آقا میر مصطفی تفرشی در نقد الرجال خویش همین سخنان علامه و نجا شی را آورده و او را ثقات علمای شیعه دانسته است.^۳

حاج شیخ محمد طه نجف در کتاب رجال خود موسوم به اتقان المقال فی احوال الرجال، در «قسم الاول فی الثقات»، ابو محمد حسن بن موسی را از متکلمان ثقه شیعه امامیه شمرده است.^۴

ص: ۸

میرزا محمد باقر موسوی خوانساری اصفهانی در کتاب روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات، در ضمن ترجمه حال ابو سهل اسماعیل بن علی نوبختی، از خواهرزاده او ابو محمد، حسن بن موسی یاد کرده و وی را ستوده و می نویسد او متکلمی بزرگ و صاحب تصنیفات فراوان است که در فنون و مباحث مختلفه می باشد، و از فضایل آغاز سال سیصد هجری بوده است.^۵

آقا محمد باقر علامه بهبهانی در کتاب منهج المقال از حسن بن موسی نوبختی، خواهرزاده ابو سهل نوبختی، یاد کرده و او را امامی مذهب و نیک اعتقاد و ثقه و از متکلمان مبرز شیعه امامیه شمرده است.^۶

قاضی نور الله بن شریف الدین حسینی مرع شی شوشتری در کتاب مجالس المؤمنین می نویسد: «در کتاب ابن داود مذکور است که او خواهرزاده ابی سهل بن نوبخت است که از اکابر این طایفه و صاحب سلسله عظیم بود. حسن متکلم و فقیه و فیلسوف امامی نیک اعتقاد بود و در کتاب نجاشی مذکور است که در علم کلام بر جمیع امثال و نظایر خود فایق بوده، پیش از ثلثمائه و بعد از آن نیز بود و او را تصانیف عظیمه است و او را بر حکمای اوایل سخنان بسیار است و در آن بابت، کتب بسیار دارد.»^۷

شیخ عبد الله مامقانی در کتاب تنقیح المقال فی احوال الرجال، بعد از نقل قول محدثان فوق، ثقه بودن او را م سلم دانسته است.^۸

مصنفات ابو محمد، حسن بن موسی نوبختی

نوبختی به سبب احاطه ای که بر علوم زمان خود، از کلام و فلسفه و فقه و حدیث و نجوم و ملل و نحل داشته، در فنون مختلف دانش های آن روزگار کتاب هایی تألیف کرده که شمار آنها در فهرست های قدیم بالغ بر ۴۴ کتاب می شد. از این همه کتاب ها تنها کتاب فرق الشیعه از دست برد روزگار مصون مانده و دیگر کتاب ها جملگی از میان رفته، و یا هنوز به دست ما نرسیده است. اینک فهرست کتاب های او را به ترتیب حروف الفبا با ذکر مراجع آنها در اینجا می آوریم:

^۳ (۳). نقد الرجال، طبع تهران، ۱۳۱۸، ه. ق، ص ۹۹.

^۴ (۴). اتقان المقال فی احوال الرجال، طبع نجف، ۱۳۴۰ ه. ص ۴۷.

^۵ (۱). روضات الجنات، طبع تهران، ۱۳۶۷، ص ۳۱.

^۶ (۲). منهج المقال، طبع تهران، ۱۳۰۶، ص ۱۰۸.

^۷ (۳). مجالس المؤمنین، طبع تهران، ۱۲۶۸، ص ۱۷۷.

^۸ (۴). تنقیح المقال، طبع تهران، ج ۱، ص ۳۱۱.

(١) الآراء و الديانات (فهرست ابن ندیم و شیخ طوسی و نجاشی)

ص: ٩

(٢) الاحتجاج لعمر بن عباد و نصره مذهب (فهرست ابن ندیم و شیخ طوسی)

(٣) اختصار الكون و الفساد لارسطا طاليس (همان)

(٤) الارزاق و الآجال و الاسعار (نجاشی)

(٥) الاستطاعة على مذهب هشام (همان)

(٦) الاعتبار و التمييز و الانتصار (همان)

(٧) الامامة، که آن را تمام نکرده بود، و ظاهراً نام آن الجامع فی الامامة بوده است (فهرست ابن ندیم و شیخ طوسی و نجاشی)

(٨) کتاب الانسان (فهرست شیخ طوسی و نجاشی)

(٩) التنزيه و ذکر متشابه القرآن (نجاشی)

(١٠) التوحيد و حدث العلل (فهرست ابن ندیم و شیخ طوسی)

(١١) التوحيد الصغير (نجاشی)

(١٢) التوحيد الكبير (همان)

(١٣) کتاب كبير فی الجزء الذى لا يتجزأ (همان)

(١٤) جواباته لابی جعفر بن قبه (همان)

(١٥) جوابات اخرى لابی جعفر (همان)

(١٦) حجج طبيعية مستخرجة من كتب ارسطاطاليس فى الرد على من زعم ان الفلك حى ناطق (همان)

(١٧) الحجج فى الامامة، که کتاب مختصری بوده است (همان)

(١٨) کتاب فى الخبر الواحد و العمل به (همان)

جبابی^۹ با ابو القاسم عبد الله بن احمد کعبی بلخی^{۱۰} و ابن راوندی^{۱۱} و ابو عبد الله محمد بن

ص: ۱۰

عبد الله بن مملک اصفهانی^{۱۲} و ابو جعفر محمد بن عبد الرحمن بن قبه رازی^{۱۳} معاصر بوده است. وی از بعضی از ایشان مانند ابو الاحوص بصری، و دایی اش ابو سهل اسماعیل اخذ علم کرده، و با برخی دیگر مانند ابو جعفر بن قبه، و ابن مملک، و ابو القاسم بلخی، و جبابی مناظره و گفتگو داشته است.

موثق بودن نوبختی در نزد رجال شیعه

ابو محمد، حسن بن موسی نوبختی را اکثر علمای رجال شیعه در کتاب های خود ذکر کرده، و او را ثق و مورد اعتماد طایفه شیعه امامیه دانسته اند. ابو العباس احمد بن علی بن احمد نجاشی در رجال خود می نویسد که حسن بن موسی نوبختی شیخ متکلم ماست که بر همگنان خویش در علم کلام در زمان خود پیشی جست. وی در پیش از سیصد هجری و پس از آن می زیست. سپس کتب بسیاری از وی روایت کرده است.^{۱۴}

شیخ طوسی در رجال خود در باب «فی من لم یروا عن الأئمة»، یعنی درباره کسانی که از امامان روایت نکرده اند، می نویسد که حسن بن موسی نوبختی ابو محمد متکلمی ثق و خواهرزاده ابو سهل بود.^{۱۵} همچنین شیخ طوسی در الفهرست خود می نویسد که حسن بن موسی نوبختی خواهرزاده ابو سهل ابو محمد کنیه داشت و متکلمی فیلسوف بود، و جماعتی از ناقلان کتب فلسفه، مانند ابو عثمان دمشقی و اسحاق و ثابت و دیگران، در نزد او گرد می آمدند، و وی امامی مذهب نیک اعتقادی است، و نسخه هایی بسیار به خط خود نوشته و او را مصنفات فراوانی در کلام و نقض فلسفه است.^{۱۶}

^۹ (۱). ابو علی محمد بن عبد الوهاب بن سلام جبابی (۲۳۵-۳۰۳ هـ.) از بزرگان معتزله و رئیس علمای کلام در عصر خویش بود، و فرقه جبابیه از معتزله به وی منسوب است. او را به جبا، قریه ای از قراء خوزستان، نسبت داده اند، و در همان قریه درگذشت و به خاک سپرده شد. ابو الحسن اشعری، که نخست از شاگردان او بود، سرانجام عقاید استاد خود را رد کرده مکتبی کلامی به نام اشعری تأسیس کرد. (الاعلام زرکلی ۷: ۱۳۶).

^{۱۰} (۲). ابو القاسم عبد الله بن احمد بن محمود کعبی بلخی خراسانی (درگذشته در ۳۱۹ هـ.) یکی از بزرگان معتزله بود، و فرقه کعبیه منسوب به وی است. مدت درازی در بغداد زندگی کرد و سرانجام به بلخ درگذشت. (الاعلام ۴: ۱۸۹).

^{۱۱} (۳). ابو الحسن احمد بن یحیی بن محمد بن اسحاق مشهور به ابن راوندی اصلاً از مردم مرو و خراسان و از بزرگان متکلمین بود. او را به الحاد و زندقه منسوب داشته اند. کتاب های بسیاری نوشته که اکثر آنها در دست نیست. وی در سال ۲۴۵ و یا در ۲۴۷ و یا در ۲۹۸ درگذشت (خاندان نوبختی، ۸۷-۹۴).

^{۱۲} (۱). ابو عبد الله محمد بن عبد الله مملک اصفهانی از متکلمان بزرگ شیعه و از معاصران ابو علی جبابی است. نخست از معتزله بود، و سپس به مذهب امامیه گروید و در امامت و مسائل دیگر کلامی کتابهایی نوشته است (خاندان نوبختی، ۱۳۴).

^{۱۳} (۲). ابو جعفر محمد بن عبد الرحمن بن قبه رازی از بزرگان متکلمان شیعه در اوایل قرن چهارم هجری است. نخست از معتزله بود، و سپس به مذهب امامیه درآمد. وی از شاگردان ابو القاسم بلخی بوده است (خاندان نوبختی، ۱۹۴).

^{۱۴} (۳). رجال نجاشی، طبع بمبئی، ص ۴۶.

^{۱۵} (۴). رجال الطوسی، طبع نجف، ۱۹۶۱، ص ۴۶۲.

^{۱۶} (۵). الفهرست شیخ طوسی، طبع نجف، ۱۹۳۷، ص ۴۶.

تقی الدین حسن بن علی بن داود حلّی معروف به ابن داود در کتاب رجال خود می نویسد که حسن بن موسی نوبختی خواهرزاده ابو سهل بن نوبخت است که ابو محمد کنیه داشت. متکلم و فقیهی فیلسوف و امامی مذهب و نیک اعتقاد بود، و شیخ متکلم

ص: ۱۱

ماست که بر همگان خویش پیشی جسته و تصانیف شگرف و آشکاری دارد.^{۱۷}

علامه حلّی در رجال خود می نویسد که حسن بن موسی نوبختی خواهرزاده ابو سهل بن نوبخت بود و ابو محمد کنیه داشت، و متکلمی فیلسوف و امامی مذهب و نیکو اعتقاد و ثقة بود، و شیخ متکلم ماست که بر همگان خود در زمان خویش پیشی جسته و پیش از سیصد هجری و پس از آن می زیسته است.^{۱۸}

ابو سهل از سال ۲۷۳ تا ۳۱۱ ه می زیست و در تأیید و دفاع از شیعه امامیه و ردّ مخالفان آن فرقه کتب بسیاری تألیف کرده که فهرست آنها در کتابهای رجال آمده است.

از پدر ابو محمد، که موسی نام داشت، تاکنون خبری به ما نرسیده و اطلاعی از وی در دست نداریم، و این که مرحوم سید هبة الدین شهرستانی در مقدمه کتاب فرق الشیعه نسب ابو محمد را حسن بن ابو الحسن، موسی بن حسن (ملقب به کبریاء) ابن ابو الحسن محمد بن عباس بن اسماعیل بن ابو سهل بن نوبخت یاد کرده است درست نیست. بنا به تحقیق مرحوم اقبال آشتیانی، علاوه بر آن که هیچ یک از اصحاب کتب رجال با وجود علم به احوال ابو محمد، حسن بن موسی، و ابو الحسن موسی بن کبریاء متعرض چنین نسبتی نشده اند، و هم ابو محمد حسن بن موسی را به همان خواهرزادگی ابو سهل اسماعیل بن علی شناسانده اند، ملاحظه بعد زمانی نیز چنین حدسی را سست و بعید می نماید. چه ابو محمد، حسن بن موسی، به اتفاق مورخان در دهه اول، از قرن چهارم هجری یعنی بین سال های ۳۰۰ و ۳۱۰ در گذشته، و بیشتر روزگار زندگی او در نیمه دوم قرن سوم هجری در عهد دایی اش ابو سهل نوبختی بوده است. اما ابو الحسن، موسی ملقب به کبریاء تا مدتها بعد از حسن بن موسی نوبختی یعنی بین سال های ۳۰۵ و ۳۲۶ زندگانی می کرده و بایستی او را از رجال اواسط بلکه اواخر قرن چهارم به شمار آورد نه از رجال اواخر قرن سوم.^{۱۹}

ابو محمد، حسن بن موسی یکی از مشهورترین علمای علم کلام و فلسفه در نیمه دوم قرن سوم هجری است و در علم دیانات و فرق و کلام اسلام تحقیقات جامع و ممتعی داشته است. وی در جمع کتاب و نسخ نفیسه و تحصیل فنون مختلف عشقی وافر داشته

ص: ۱۲

و کتبهای بسیاری به خط خود نوشته بوده است. در علم کلام مانند دایی اش، ابو سهل اسماعیل بن علی، به معتزلان بغداد تمایل داشته، به همین جهت بین شیعه و معتزله بر سر عقیده و انتساب او به یکی از این دو فرقه منازعه بوده

^{۱۷} (۱). ابن داود، کتاب الرجال، طبع دانشگاه تهران، ۱۳۴۴، ۱۱۸-۱۱۹.

^{۱۸} (۲). رجال علامه، طبع تهران، ۱۳۱۱، ه. ق، ص ۲۱.

^{۱۹} (۳). خاندان نوبختی، ص ۲۳۹.

است.^{۲۰} با این حال، امامی بودن او مسلم است، چه گذشته از آن که بیشتر مؤلفان قدیم، مانند ابن ندیم و مسعودی و ابو الحسن اشعری و خطیب بغدادی و ابن ابی الحدید و ذهبی و ابن الجوزی و علمای رجال شیعه چون نجاشی و شیخ طوسی، او را از شیعه شمرده اند عقایدی را که وی در کتاب های کلامی خود از آنها دفاع کرده همگی همان عقاید فرقه امامیه و نظیر عقاید دایی اش ابو سهل نوبختی است.^{۲۱}

نوبختی غالباً با دانشمندان و فلاسفه بزرگ عصر خود، چون ابو عثمان دمشقی^{۲۲} و اسحاق بن حنین^{۲۳} و ثابت بن قره^{۲۴}، نشست و برخاست داشت و با ایشان درباره مسائل علمی بحث و گفتگو می کرد. ابو محمد نوبختی غیر از این دانشمندان با ابو الاحوص داود بن اسد بصری^{۲۵} و ابو علی محمد بن عبد الوهاب

(۱۹) الخصوص و العموم. (نجاشی)

(۲۰) الرد علی ابی علی الجبائی فی رده علی المنجمین. (نجاشی و فرج الهموم، تألیف سید بن طاووس)

(۲۱) الرد علی ابی هذیل العلاف فی ان نعیم اهل الجنة منقطع. (نجاشی)

ص: ۱۳

(۲۲) الرد علی اصحاب التناسخ. (فهرست ابن ندیم و نجاشی)

(۲۳) الرد علی اصحاب المنزلة بین المنزلین فی الوعید. (نجاشی)

(۲۴) الرد علی اهل التعجیز، و آن نقض کتاب ابو عیسی وراق فی الغریب المشرق است.

(فهرست ابن ندیم و شیخ طوسی و نجاشی)

(۲۵) الرد علی اهل المنطق. (نجاشی)

(۲۶) الرد علی ثابت بن قره. (همان)

^{۲۰} (۱). الفهرست محمد بن اسحاق النعم، طبع تهران، ص ۲۲۵.

^{۲۱} (۲). درباره اجداد مادری نوبختی، علاوه بر خان دان نوبختی، رك : تأسيس الشيعة لعلوم الاسلام، تألیف سید حسن صدر، طبع بغداد، ص ۳۶۲ - ۳۷۰؛ و نیز: Massignon, Al -Hall j, P. 241 - 151.

^{۲۲} (۳). ابو عثمان سعید بن یعقوب دمشقی یکی از ناقلان فلسفه از یونانی و سریانی به زبان عربی است (الفهرست، ص ۳۵۶).

^{۲۳} (۴). اسحاق بن حنین بن اسحاق عبادی (۲۱۵ - ۲۹۸ هـ) پزشک و از مترجمان و ناقلان علوم یونانی به عربی است.

کتاب های بسیاری ترجمه و تألیف کرد که از آنها کتاب الادویه المفردة، اختصار کتاب اقلیدس، آداب الفلاسفه و نوادرهم، و تاریخ الاطباء، لیات ارسطاطالیس است. در بغداد زاییده شد و در همان شهر درگذشت. (رك: ابن ابی اصیبعه؛ طبقات الاطباء، ۱: ۲۰۱؛ الفهرست، ص ۳۵۶؛ ابن خلکان، ۱: ۶۷؛ الاعلام زرکلی، ۱: ۲۸۶).

^{۲۴} (۵). ثابت بن قره بن زهرون حرانی صابی (۲۲۱ - ۲۸۸ هـ) از ناقلان فلسفه و طب و هیأت و ریاضی و هندسه از یونانی به عربی بود. کتب بسیار بوجه و شرح کرد، و زبان سریانی را به خوبی می دانست و به بغداد درگذشت.

(الاعلام زرکلی، ۲: ۸۱ - ۸۲).

^{۲۵} (۶). ابو الاحوص داود بن اسد بصری از متکلمان و فقیهان شیعه در اواسط قرن سوم است. ابو محمد حسن بن موسی نوبختی هنگامی که برای زیارت به نجف اشرف رفته بود، ابو الاحوص را ملاقات کرد و از او اخذ علم و حدیث نمود. (خاندان نوبختی، ص ۸۳).

(۲۷) الرد على فرق الشيعة ما خلا الامامية. (همان)

(۲۸) الرد على الغلاة. (نجاشي و خطيب بغدادی: تاريخ بغداد، ۶: ۳۸۰)

(۲۹) الرد على المجسمة. (نجاشي)

(۳۰) الرد على من اكثر المنازله. (همان)

(۳۱) الرد على من قال بالرؤية الباري عزوجل. (همان)

(۳۲) الرد على المنجمين. (همان)

(۳۳) الرد على الواقفة. (همان)

(۳۴) الرد على يحيى بن الاصفح^{۲۶} في الامامة. (همان)

(۳۵) شرح مجالسه مع ابي عبد الله بن مملک. (فهرست ابن نديم و شيخ طوسي و نجاشي)

(۳۶) فرق الشيعة. (نجاشي، فهرست شيخ طوسي، و بحار الانوار مجلسي)

(۳۷) مجالسه مع ابي القاسم البلخي. (نجاشي)

(۳۸) مختصر الكلام في الجزء. (همان)

(۳۹) كتاب في المرايا و جهة الرؤية فيها. (نجاشي)

(۴۰) مسائله للجباي في مسائل شتي. (همان)

(۴۱) الموضح في حروب امير المؤمنين. (همان)

(۴۲) النقض على ابي الهذيل في المعرفة. (همان)

(۴۳) النقض في جعفر بن حرب في الامامة. (همان)

(۴۴) النكت على ابن الراوندي. (همان)^{۲۷}

ص: ۱۴

^{۲۶} (۱). ابو زكريا يحيى بن الاصفح از رجال خوارج است. (رك: شهرستاني، ملل و نحل، ص ۱۰۳).

^{۲۷} (۲). رك: مقاله سيد هبة الدين شهرستاني در مقدمه فرق الشيعة نوبختي، طبع نجف، ص بي-زي؛ كتاب خاندان نوبختي، ص ۱۲۸ - ۱۴۰.

در میان آثار گم شده کلامی نوبختی دو کتاب از همه مهمتر بوده که یکی کتاب الآراء و الدیانات و دیگری کتاب الرد علی الغلاة بنا به روایت نجاشی^{۲۸} کتاب آراء و الدیانات کتاب بزرگی و مشتمل بر اطلاعات فراوانی درباره ادیان و کیشهای پیشین بوده است.

محمد بن اسحاق الندیم^{۲۹}، و شیخ طوسی^{۳۰} هریک در فهرست خود از آن یاد کرده و نوشته اند که نوبختی به اتمام آن کتاب توفیق نیافته است. فصلی از این کتاب را ابو الحسن ع لی بن حسین مسعودی^{۳۱} مورخ و جغرافی دان بزرگ اسلام در کتاب مروج الذهب خود نقل کرده است. ابن الجوزی در کتاب تلخیص ابلیس^{۳۲}، و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه^{۳۳} از آن کتاب استفاده فراوان کرده و تکه‌هایی از آن در کتاب خود آورده‌اند.^{۳۴}

اما کتاب الرد علی الغلاة که به معنی رد بر گزافه گوین اسلام است از کتب گرانبهائی بوده که درباره غلاة و گزافه گوین نوشته شده و با کمال افسوس از دست برد روزگار مصون نمانده است. این کتاب را نوبختی در عقاید غلاة اسلام و ردّ آرای ایشان نوشته بوده، و ابو الحسن مسعودی آن را در دست داشته و «الردّ علی الغلاة و غیرهم من الباطنیة» خوانده است.^{۳۵} خطیب بغدادی در تاریخ بغداد در شرح حال ابو یعقوب اسحاق بن احمد بن ابان الاحمر کوفی در گذشته در ۲۷۶ ه پیشوای فرقه اسحاقیه از غلاة شیعه فصلی از آن کتاب را آورده است.^{۳۶} ابن الجوزی در تلخیص ابلیس و ابن کثیر در البداية و النهایة این مطلب را از خطیب بغدادی اقتباس کرده و در کتاب خود آورده اند.^{۳۷} هلموت ریتر مطالب کتاب ابن الجوزی را درباره غلاة در مقدمه فرق الشیعه طبع خویش عینا نقل کرده است.

فرق الشیعه نوبختی

از میان همه آثار نوبختی تنها کتاب فرق الشیعه باقی است، و از دست برد حوادث مصون مانده است. نام این کتاب در رجال نجاشی^{۳۸} و در منهاج السنه ابن تیمیه^{۳۹} و در فصول

ص: ۱۵

المختاره فی العیون و المحاسن و المجالس تألیف سید مرتضی که منتخباتی از کتاب العیون و المحاسن و المجالس شیخ مفید می‌باشد، در ذکر فرق الشیعه آمده است.

^{۲۸} (۱). رجال نجاشی، ص ۴۶.

^{۲۹} (۲). الفهرست محمد بن اسحاق الندیم، طبع تهران، ص ۲۲۵.

^{۳۰} (۳). الفهرست شیخ طوسی، طبع نجف، ص ۴۶.

^{۳۱} (۴). مروج الذهب، طبع اروپا، ج ۷، ص ۱۵۷.

^{۳۲} (۵). تلخیص ابلیس، طبع مصر، ۱۳۴۰ ه. صص ۴۲، ۴۳، ۴۷، ۴۹، ۶۹، ۷۴، ۸۱-۸۲، ۸۸، ۹۱.

^{۳۳} (۶). شرح نهج البلاغه، ج ۱، صص ۲۷، ۲۹۵-۲۹۶.

^{۳۴} (۷). خاندان نوبختی، ص ۱۳۹.

^{۳۵} (۸). التنبیه و الاشراف، طبع اروپا، ص ۳۹۶.

^{۳۶} (۹). تاریخ بغداد، ج ۶، صص ۳۸۰-۳۸۱.

^{۳۷} (۱۰). تلخیص ابلیس، ص ۱۰۳؛ البداية و النهایة، ص ۲۸۶.

^{۳۸} (۱۱). رجال نجاشی، ص ۴۶.

^{۳۹} (۱۲). منهاج السنه، ج ۲، ص ۱۰۵.

نسخه ناقصی از این کتاب در نزد ا. گ. الیس^{۴۰} کتابدار شعبه شرقی موزه بریتانیا موجود بود که برای نخستین بار مرحوم مارگلیوت استاد دانشگاه اکسفورد در مقاله‌ای که درباره فرقه خطّابیه در دائرة المعارف اسلام^{۴۱} نوشت، اشاره به نسخه‌ای از این کتاب در نزد ا. گ. الیس در لندن کرد، و دانشمندان اسلام‌شناس را متوجه این اثر مهم نمود.

خاورشناس معروف آلمانی، هلموت ریتز، پس از اطلاع از وجود چنین کتابی نامه ای به آقای الیس نوشت و نسخه عکسی آن را از وی درخواست کرد. آقای الیس عکس آن کتاب را برای وی فرستاد. این نسخه از برگ سیزده تا پنجاه و پنج را دربر داشت و عنوان کتاب در آن چنین آمده بود: «فیه مذاهب فرق اهل الامامة و اسمائوها و ذکر مستقیمها من سقیمها و اختلافها، تألیف ابی محمد، الحسن بن موسی النوبختی». «اندازه این نسخه دوازده در شانزده سانتیمتر و در هر صفحه هفده سطر داشت. در پایان کتاب این عبارات آمده است: «ثمّ الكتاب و الحمد لله ربّ العالمین و صلّی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهیرین فرغ من کتابته الفقیر الی الله تعالی احمد بن الحسین العومی ... یوم الاحد الرابع من العشر الاول من شهر شعبان المبارک من سنة اربعین و سبعمیه حامدا لربه و مستغفرا من ذنبه بمنه و کرمه ...»، و بین دو سطر این عبارت آمده است: «بلغ مقابلنه علی نسخة فصحت الا ما زاغ عنه النظر و خسر [البصر]»، و در گوشه چپ پایین صفحه چنین آمده: «فی نوبة الفقیر الی اله الانام محمد بن علی بن الحسام» و بر آن مهری است که سجع آن «محمد شریف است عبد رضا» می‌باشد.

متأسفانه در این نسخه رطوبت تأثیر بسیار کرده، به طوری که بعضی از خطوط را که در اطراف صفحات بوده محو ساخته و قرائت آن را مشکل کرده است. بعضی از خوانندگان کتاب، برای این که به خیال خود آن را اصلاح و مرمت کرده باشند، نگارش و رسم حروف را تجدید کرده و آن را خراب‌تر ساخته‌اند، و ای کاش این کار را نمی‌کردند.

در سفری که هلموت ریتز در دوران جنگ جهانی اول به بغداد کرد سراغ نسخه ای از آن کتاب را گرفت و نسخه کامل آن را در نزد مرحوم سید هبة الدین شهرستانی بیافت که اصل آن در کتابخانه حاج میرزا حسین بن محمد تقی نوری (۱۲۵۴-۱۳۲۰) عالم و

ص: ۱۶

محدث معروف شیعه امامیه و مؤلف دو کتاب نفس الرحمن فی فضائل سلمان، و مستدرک الوسائل وجود داشت. سپس آن نسخه را متن کار خود قرار داده با نسخه الیس مقابله کرد و در استانبول به چاپ رسانید.^{۴۲}

نام کتاب‌های فرق الشّیعه همزمان با نوبختی

^{۴۰} (۱) Ellis, A. G.

^{۴۱} (۲) Margoliouth, D. S., Hatt biya, Ei, Il, 689.

^{۴۲} (۱)

باید دانست از میان مصنفان شیعه در فاصله پنجاه سال پیش از مرگ ابو محمد، حسن بن موسی و پنجاه سال پس از او که کتابی درباره فرق شیعه نوشته‌اند، غیر از نوبختی نام پنج تن را می‌توان در کتب رجال و فهرست به شرح زیر پیدا کرد:

(۱) ابو عیسی، محمد بن هارون وراق (درگذشته در ۲۴۷ هـ) از علمای معروف علم کلام در قرن سوم است که کتابی در فرق شیعه به نام اختلاف الشیعه داشته و از متکلمان بزرگ امامیه به شمار می‌رود.^{۴۳}

(۲) ابو القاسم نصر بن صباح بلخی، از غلاة شیعه و از شیوخ روایت، ابو عمرو محمد بن عمر بن عبد العزیز الکشی صاحب رجال معروف کشی، و ابو النضر محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی (که هردو از رجال نیمه اول قرن چهارم هجری بودند) کتابی بنام فرق الشیعه داشته است. کشی در رجال خود مکرر از نصر بن صباح و کتاب فرق الشیعه او یاد می‌کند.^{۴۴}

(۳) ابو المظفر محمد بن احمد النعیمی، که نجاشی از او کتابی در فرق شیعه بنام الیهجة روایت کرده است.^{۴۵}

(۴) ابو طالب الانباری، عبد الله (عبید الله) بن ابی زید احمد بن یعقوب بن نصر الانباری (درگذشته در ۳۵۶)، که قبلاً از فرقه واقفه بود و سپس به امامیه گرایید، و نجاشی کتابی به نام فرق الشیعه از او روایت کرده است.^{۴۶} ولی محمد بن اسحاق الندیم و شیخ طوسی کتابی به نام الامامة به وی نسبت داده‌اند. محمد بن اسحاق الندیم گوید که عبید الله بن

ص: ۱۷

احمد بن یعقوب الانباری در واسط جای داشت و از شیعیان با بوشیه به شمار می‌رفت و او را یکصد و چهل کتاب بوده است.^{۴۷} شیخ طوسی همین مطالب را تکرار کرده ولی او را از فرقه ناووسیه دانسته است که ظاهراً بایستی صحیح باشد.^{۴۸}

(۵) سعد بن عبد الله ابی خلف اشعری قمی، که از بزرگان محدثان شیعه و از شیوخ روایت محمد بن جعفر قولویه و از رجال حدیث شیخ الطایفه ابو جعفر محمد بن حسن طوسی و از اصحاب حضرت امام حسن عسکری امام یازدهم شیعه اثنی عشریه بوده که در سال ۳۰۱ هـ درگذشته است. شیخ صدوق در کتاب کمال الدین و تمام النعمه به پنج واسطه از او روایت کرده و گوید که به جمع آوردن کتاب بسیار حریص بوده و در مذهب امامیه تعصب داشته و با ایشان م ناظره

^{۴۳} (۲). مروج الذهب مسعودی، ج ۵ ص ۲۳۶؛ رجال نجاشی، ص ۲۶۳؛ تنقیح المقال مامقانی، ۳: ۱۹۸.

^{۴۴} (۳). رجال شیخ طوسی، ص ۵۱۵؛ رجال نجاشی، ص ۳۰۲؛ الکشی: اختیار معرفة الرجال، طبع دانشگاه مشهد، تصحیح شیخ حسن المصطفوی، ص ۵۸۵ و ۳۰۰.

^{۴۵} (۴). رجال نجاشی، ص ۲۸۱.

^{۴۶} (۵). رجال نجاشی، ص ۱۶۱.

^{۴۷} (۱). الفهرست للندیم، طبع تهران، ص ۲۴۷.

^{۴۸} (۲). الفهرست شیخ طوسی، طبع نجف، ص ۱۰۳.

می‌کرده است.^{۴۹} شیخ طوسی در رجال^{۵۰} و کتاب الفهرست خود^{۵۱}، و نجاشی در رجال خویش^{۵۲} از او روایت کرده‌اند. در کتب رجال، اصل و نسب سعد بن عبد الله از اشعریان عرب، که از یمن به شهر قم مهاجرت کرده بودند، دانسته‌اند.^{۵۳}

قصه ملاقات او با حضرت امام حسن عسکری در کتاب کمال الدین و تمام النعمه شیخ صدوق به تفصیل آمده است.^{۵۴} خلاصه‌اش این است که سعد بن عبد الله برای تحقیق در برخی از مسائل دینی با احمد بن اسحاق، که از اصحاب امام و معتمدان او در جمع آوری سهم امام بوده، در سرمن رای (سامراء) به دیدار آن حضرت نایل آمده، و فرزند او محمد بن حسن قائم آل محمد را که در آن زمان کودکی بس خردسال بوده زیارت کرده است.

بعضی از رجال شیعه در دیدار او با آن حضرت شک کرده، و او را در روایت حدیث از ضعفا شمرده‌اند. ولی بیشتر شیعه برآنند که وی مردی ثقه و راست‌گفتار بوده است، و ملاقات او را با امام یازدهم درست دانسته‌اند که مامقانی در رجال

ص: ۱۸

خود از ایشان یاد کرده است.^{۵۵}

تقی الدین حسن بن علی بن داود حلّی درباره او می‌نویسد که سعد بن عبد الله ابی خلف اشعری قمی از بزرگان طایفه شیعه، و مردی فقیه بود، و بین امامیه و جاهت داشت، و از احادیث عامه و اهل سنت بسیار آگاه بود، و مولای ما، ابو محمد عسکری، را ملاقات نمود.^{۵۶}

در تاریخ مرگ او سه روایت است، برخی در چهارشنبه ۲۷ شوال ۳۰۰ هـ، و بعضی در ۲۹۹ هـ و گروهی در سال ۳۰۱ هـ ضبط کرده‌اند. علامه در رجال خود می‌نویسد که وفات ابو القاسم سعد بن عبد الله در چهارشنبه ۲۷ شوال ۳۰۰ هـ در ولایت رستم دار طبرستان از نواحی آمل روی داده، و این تاریخ در نزد محققان صحیح تر به نظر می‌رسد.^{۵۷} نجاشی در رجال خود ۲۶ کتاب به او نسبت داده است.^{۵۸}

کتاب المقالات و الفرق اشعری

از کتاب‌های متعدد وی چیزی در دست نیست، جز یک کتاب که بر حسب تصادف از حوادث روزگار مصون مانده و به دست ما رسیده، و شاید از نظر موضوع و تاریخ زمان وی مهمترین کتاب او باشد، و نام آن کتاب المقالات و الفرق است.

^{۴۹} (۳). کمال الدین و تمام النعمه، طبع تهران، ص ۲۵۱-۲۵۷.

^{۵۰} (۴). رجال شیخ طوسی، طبع نجف، ۱۹۶۱ م، ص ۴۳۱ و ۴۷۵.

^{۵۱} (۵). الفهرست شیخ طوسی، طبع نجف، ۱۹۳۷ م، ص ۷۵.

^{۵۲} (۶). رجال نجاشی، طبع بمبئی، ۱۳۱۷ هـ، ص ۱۲۶.

^{۵۳} (۷). سید محسن امین العاملی: اعیان الشیعه، ج ۳۴، صص ۱۸۸-۱۹۲.

^{۵۴} (۸). کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۵۱-۲۵۷.

^{۵۵} (۱). تنقیح المقال فی علم الرجال، طبع تهران، ج ۲، ص ۱۷؛ منهج المقال استرآبادی، ص ۱۵۹.

^{۵۶} (۲). رجال ابن داود، طبع دانشگاه تهران، ۱۳۴۲ ش، ص ۱۶۸.

^{۵۷} (۳). رجال علامه، طبع تهران، ص ۳۹.

^{۵۸} (۴). جهت اطلاع بر فهرست کتب وی و نام آنها رجوع شود به کتاب رجال نجاشی، ص ۱۲۶.

اسم این کتاب در رجال نجاشی فرق الشیعه^{۵۹}، و در فهرست شیخ طوسی^{۶۰} و معالم العلماء ابن شهر آشوب^{۶۱} مقالات الامامیه آمده است. مرحوم علامه مجلسی که این کتاب در نزد او بوده آن را مقالات الامامیه و الفرق و اسماؤها و صنوفها خوانده و در مآخذ کتاب بحار الانوار آن را به تفصیل و تصریح بیشتر کتاب المقالات و الفرق و اسماؤها و صنوفها تألیف الشیخ الاجل المتقدم سعد بن عبد الله رحمة الله علیه یاد کرده است.^{۶۲}

از این کتاب تا چند سال پیش اثری در دست نبود، و گمان می رفت مانند دیگر کتب فرق الشیعه در تصاریف روزگار از میان رفته باشد. حتی مرحوم استاد عباس اقبال آشتیانی تصور می کرد کتابی را که به نام فرق الشیعه نوبختی خاورشناس آلمانی هلموت

ص: ۱۹

ریتر تصحیح کرده و در استانبول به طبع رسانیده است همان فرق الشیعه سعد بن عبد الله ابی خلف اشعری باشد. بر روی این فرض، که اساس آن بر گمانی بیش نبود، فصلی را در کتاب خود، خاندان نوبختی، به فرق الشیعه اختصاص داد، و مقاله مفصلی در رد عقیده علامه فقید مرحوم میرزا فضل الله ضیایی معروف به شیخ الاسلام زنجانی که فرق الشیعه طبع ریتر را به طور یقین از ابو محمد، حسن بن موسی نوبختی می دانست بنوشت.^{۶۳}

با کشف نسخه کتاب مقالات و الفرق تصنیف، ابو خلف، سعد بن عبد الله، این شبهه از میان برخاست و معلوم شد که آن کتاب غیر از کتاب فرق الشیعه نوبختی است.

نسخه منحصر به فرد این کتاب از آن دانشمند معاصر شادروان سلطانعلی سلطانی شیخ الاسلامی شخص اول بهبهان و نماینده سابق دار الشوری ملی بود، و فعلاً شاید در کتابخانه آن مرحوم موجود باشد.

این نسخه دارای ۱۰۳ ورق و قطع آن با جلد ۱۵۱۰ و طول و عرض صفحات آن ۱۱۶ سانتیمتر است.

از قرائن خط و نوع کاغذ، تاریخ کتابت آن بایستی بین قرن نهم و دهم هجری باشد.

عنوان کتاب به خط متن بر پشت صفحه اول آن نسخه چنین آمده است:

«کتاب المقالات و الفرق و اسماؤها و صنوفها و القابها تصنیف سعد بن عبد الله ابی خلف الاشعری القمی، و هو رحمة الله قد ادرک امامین همایین الحسن العسکری و ابنه صاحب الزمان صلوات الله و سلامه علیها.»

از خط و مهری که بر بالای عنوان کتاب به عربی آمده معلوم می شود که این نسخه مدتی از آن محمد تقی بن محمد معصوم بن محمد تقی قزوینی، از علمای شیعه امامیه و از مردم قزوین، بوده است.

^{۵۹} (۵). رجال نجاشی، ص ۱۲۶.

^{۶۰} (۶). الفهرست شیخ طوسی، ص ۱۷۶.

^{۶۱} (۷). معالم العلماء بن شهر آشوب، ص ۴۷.

^{۶۲} (۸). بحار الانوار مجلسی، ج ۱، ص ۷، ۱۳.

^{۶۳} (۱). خاندان نوبختی، ص ۱۴۰ - ۱۶۱.

نص نوشته وی چنین است:

«دخل فی ملکی بعد ما کان لغیری و سیکون لغیری کما کان لغیری محمد تقی بن معصوم بن محمد تقی القزوینی.»

سجع مهروی نیز چنین است: «عبدہ الراجی محمد تقی بن محمد معصوم.»

احتمال دارد همین نسخه بوده که مرحوم ملا محمد باقر مجلسی (درگذشته در ۱۱۱۱ هـ) در مآخذ کتاب بحار الانوار از آن استفاده کرده باشد. این نسخه ۱۰۳ ورق دارد

ص: ۲۰

که چند برگ از آغاز آن و احتمالاً یک برگ از انجام آن ساقط شده است.

نسخه مزبور را نگارنده این مقدمه و مترجم این کتاب چند روزی از مرحوم سلطانعلی سلطانی به امانت گرفت، از روی آن عکس برداشت و، پس از تصحیح، با اجازه آن مرحوم به طبع آن شروع کرد، و آن را تحت عنوان کتاب المقالات و الفرق، تصنیف سعد بن عبد الله ابی خلف الاشعری القمی با مقدمه و تعلیقات مفصلی به زبان عربی در ۱۹۶۳ م مطابق ۱۳۴۱ ش توسط موسسه مطبوعاتی عطایی در خیابان ناصرخسرو در ۳۰۰ صفحه به قطع وزیری به طبع رسانید.

چون وفات مصنف در سال سیصد یا سیصد و یک هجری روی داده، می توان آن کتاب را از مؤلفات نیمه دوم قرن سوم هجری و از اقدم کتب فرق اسلامی به شمار آورد.

مقایسه بین فرق الشیعه نوبختی و المقالات و الفرق

چنانکه اشاره کردیم، از میان فرق الشیعه های گم شده و از میان رفته، تنها دو کتاب فرق الشیعه نوبختی و سعد بن عبد الله ابو خلف اشعری به دست ما رسیده است. متن این دو کتاب، از نظر ابواب و توالی بحث و حتی عبارات، تقریباً عین هم است؛ پیداست یکی از دیگری گرفته شده است. فرقی که دارند آن است که کتاب المقالات و الفرق سعد بن عبد الله در بسیاری از موارد اضافاتی بر فرق الشیعه نوبختی دارد و روی هم بالغ بر سی صفحه زاید بر آن است. همین امر حکایت می کند که سعد بن عبد الله ابی خلف اشعری، که معاصر نوبختی بوده، و کتاب او را در دست داشته تألیف خود را درباره تاریخ فرق شیعه بر اساس فرق الشیعه نوبختی نهاده و مطالبی بر آن افزوده است. اینک ما به مقایسه این دو کتاب می پردازیم:

(۱) کتاب المقالات و الفرق اشعری در صفحات ۱۲ و ۱۳ (بند ۴۳) پانزده سطر بر کتاب فرق الشیعه نوبختی طبع نجف (ص ۱۶) از سطر دوم پس از عبارت «و قالت الشیعة...» افزون است. چون خود از محدثان شیعه بوده در باب شیعه و مصاب بودن علی در قبول حکمیت تفصیل و توضیح جامعی داده است.

(۲) در صفحه ۱۴، بند ۴۸، اشعری فرقه کاملیه را بر فرق الشیعه افزوده، و در نتیجه شش سطر از سطر سوم ص ۱۷ بر کتاب نوبختی اضافه کرده است.

۳) از اول صفحه ۱۹، بند ۵۵ تا «فلما قتل علی صلوات الله علیه ...» هفده سطر بر کتاب فرق الشیعه نوبختی (ص ۲۱) افزوده است.

ص: ۲۱

۴) کتاب اشعری در صفحه ۲۱، سطر سوم، تا اول بند ۵۷ هشت سطر بر آخر فرقه سبائیه بر کتاب نوبختی (ص ۲۳) افزوده است.

۵) در صفحه ۲۲ از آغاز بند ۵۸ تا پایان آن قسمت در صفحه ۲۳، ۲۲ سطر بر کتاب نوبختی (ص ۲۴) پیش از بند ۵۶ افزون است، و این قسمت درباره یاران ابو عمره از فرقه مختاریه می باشد.

۶) در صفحه ۲۶، بند ۶۳، از عبارت «و یدعون الکیسانیة و هم الحریبة اصحاب عبد الله بن عمرو بن الحرب ...» تا پایان بند ۶۴ در صفحه ۲۷، سیزده سطر بر فرق الشیعه نوبختی (ص ۲۷) افزون است. در این قسمت درباره حربیه اصحاب عبد الله بن عمرو بن حرب کندی و فرقه دیگر از کیسانیه که قائل به وجود علی در ابرها بودند، و ایشان را ظاهرا سحابیه یا غمامیه می گفتند، بحث شده است.

۷) از صفحه ۲۷ تا صفحه ۳۲ (از آغاز بند ۶۶ تا پایان بند ۶۷) پنج صفحه بر کتاب نوبختی (ص ۲۷) افزون است. در این صفحات سعد بن عبد الله درباره اسباط چهارگانه و یاران ابن حرب بحث کرده، و ده بیت از اشعار کثیر بن عبد الرحمن معروف به کثیر عزه (در گذشته در ۱۰۵ هـ) را، که از شعرای شیعه به شمار می رفته، و نیز چهار بیت از شاعر دیگر شیعه ابو طفیل عامر بن واثله بن عامر لثی کنانی (در گذشته بین ۱۰۰ و ۱۰۳ هـ) آورده است، و نیز هیجده بیت از قصیده میمیه سید اسماعیل بن محمد بن یزید بن ربیع معروف به سید حمیری (۱۰۵-۱۷۳ هـ) را آورده که دوازده بیت از ابیاتی که نوبختی از او در فرق الشیعه (ص ۳۰) آورده بیشتر است.

۸) در صفحات ۳۴ و ۳۵، از آغاز بند ۷۱ تا پایان بند ۷۴ قریب دو صفحه بر کتاب نوبختی (ص ۲۹) افزون است. در این فقرات سعد بن عبد الله درباره بیانیه و معجزات ابو هاشم عبد الله بن محمد، و بعضی از فرق کیسانیه سخن گفته است.

۹) در صفحه ۴۰، از سطر دهم، «و کان سبب ادعاء عبد الله بن معاویة الوصیة ...»، تا صفحه ۴۳- یعنی از اواخر بند ۸۱ تا پایان بند ۸۶- قریب دو صفحه و نیم بر کتاب نوبختی (ص ۳۴) افزون است. در این صفحه ۱ سعد بن عبد الله درباره عبد الله بن عمرو بن حرب الکندی و عبد الله بن معاویة و فرق منسوب به ایشان بحث کرده است.

۱۰) در صفحه ۴۳ و ۴۴، از آغاز بند ۸۸ تا پایان ۹۰، قریب یک صفحه بر کتاب نوبختی (ص ۳۵) افزون است. در اینجا سعد بن عبد الله درباره فرقه مغیریة بوضیحات بیشتری داده است.

ص: ۲۲

(۱۱) در صفحه ۴۷ و ۴۸ دو بند ۹۵ و ۹۶ درباره ابو منصور و پسر او سیزده سطر بر کتاب نوبختی (ص ۳۹) افزون است.

(۱۲) در صفحه ۵۱ از اواخر بند ۱۰۱، از عبارت «و الحجة عليهم و ذلك بعد دعواه ...» تا پایان آن بند چهار سطر بر کتاب نوبختی (ص ۴۲) افزون است.

(۱۳) از صفحه ۵۴ تا صفحه ۶۴ بندهای ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۲۶، که مجموعاً ده صفحه می شود، بر کتاب نوبختی (ص ۴۶) افزون است. سعد بن عبد الله در این فقره رات درباره معمريه، بزيعيه، خطايبه، مغيريه، سبائيه، مخمسه، علبائيه، بشيريه، تفويضيه، و عده‌ای از فرق غلاة توضیحات ممتعی داده است.

(۱۴) در صفحه ۶۷، از سطر هفتم از عبارت «و قد كان اعطى المنصور ...» تا عبارت «فلما اطمأنت الخلافة للمنصور ...» در سطر هیجدهم از هم ان صفحه یازده سطر بر کتاب نوبختی (ص ۵۰) افزون است. در این فقره سعد بن عبد الله متعرض مطلب جالبی شده که از نظر تاریخ بسیار مهم است و در هیچ یک از کتب تواریخ قدیم چنین سخنی به میان نیامده است، و آن خبر خودکشی عبد الله بن مقفع (۱۰۶-۱۴۲ ه) مترجم کتاب کلیله و دمنه می باشد. در اینجا سعد بن عبد الله می نویسد: چون سفیان بن معاویه مهلبی، که از طرف ابو جعفر منصور عامل بصره بود، مأمور فرستادن عبد الله بن مقفع برای کشته شدن به نزد منصور شد، عبد الله بن مقفع پیش از آن که دستگیر شود خود را بکشت، و گویند زهر خورده بهرد، و به قولی خویش را [به دار آویخته] خفه کرد. خبر انتحار ابن مقفع تنها خبری است که قریب یکصد و شصت سال پس از مرگ وی توسط سعد بن عبد الله به ما رسیده است.

(۱۵) در صفحه ۷۱ دو بند ۱۳۸ و ۱۳۹، که شش سطر می شود، و اولی درباره فرقه صباحیه و دومی درباره فرقه یعقوبیه می باشد، بر کتاب نوبختی (ص ۵۴) افزون است.

(۱۶) در صفحه ۸۷ و ۸۸ بندهای ۱۶۴ و ۱۶۵ و ۱۶۶ و ۱۶۷، که بالغ بر یک صفحه می شود، افزون بر کتاب نوبختی (ص ۷۸) می باشد. این قسمت بیشتر درباره امامت عبد الله افطح و فرزند اوست.

(۱۷) در صفحه ۹۱ و ۹۲، در بند ۱۷۸، پس از عبارت «فمحمد بن بشير الامام بعده ...» سه سطر بر کتاب نوبختی (ص ۸۳) افزون است، و سعد بن عبد الله چنین نوشته که محمد بن عيسى بن عبید از قول عثمان بن عيسى الکلابی مرا گفت که وی از محمد بن

ص: ۲۳

بشير شنیده که می گفت: «ظاهرا انسان زمینی و باطن او ازلی است.» و وی قائل به دوگانه پرستی و ثنویت بود، و هشام بن سالم با وی مناظره کرد و او به این عقیده اقرار نمود و منکر آن سخن نشد.

(۱۸) در صفحه ۱۰۰ پس از سطر ششم تا اول بند ۱۹۵ شش سطر بر کتاب نوبختی (ص ۹۳) افزون می باشد. در اینجا باز روایتی را از قول محمد بن عيسى بن عبید بن یقطین آورده است که امام علی بن محمد در روز شنبه چهارده شب از

ذی حجه سال ۲۲۲ هـ مانده زاییده شد، و هنگامی که پدرش درمی گذشت هشت سال و یازده روز داشت. و می نویسد که تاریخ تولد او را محمد بن عیسی از محمد بن ابراهیم بن محمد بن ایوب الملکی که مردی نیکوکار و فاضل بود و کار پیک حجاز را بر عهده داشت شنیده است.

وی نامه ای را که در این باره رسیده بود برای مأمون بخواند و او از این امر آگاه ساخت، زیرا وی در روز تولد آن حضرت در مدینه حاضر بود.

(۱۹) باز در همان صفحه دو سطر پیش از انتهای آن تا «ان ذلک من التواضع...» سه سطر بر کتاب نوبختی (ص ۹۳) افزون است. در اینجا سعد بن عبد الله می نویسد که ابو زکریا یحیی بن عبد الرحمن بن خاقان مرا خبر داد که آشکارا دیدم پسرکی بر پشت محمد بن نصیر نمیری قرار دارد، و آن پسرک غلام او بود. پیش رفته و او را سرزنش کردم. پاسخ داد که این کار از جمله لذات است و به فروتنی و ترک تکبر انجامد.

(۲۰) در صفحه ۱۰۲ شمار فرقه های شیعه پس از وفات امام حسن عسکری در کتاب المقالات و الفرق پانزده فرقه آمده که مولف آنها را از بند ۲۰۲ تا پایان بند ۲۱۸ بطور منظم شرح داده است. اما در فرق الشیعه نوبختی (ص ۹۶) جز نام چهارده فرقه نیامده و یک فرقه نیز از مجموع فرقه ها در طبع ریتر افتاده، و روی هم سیزده فرقه در آن کتاب آمده است.

باری کتاب المقالات و الفرق سعد بن عبد الله ابی خلف اشعری نه تنها عین کتاب فرق الشیعه نوبختی نیست، بلکه زیاده بر سی صفحه از آن کتاب بیشتر است. برخلاف نوبختی که در کتاب خود بدون هیچ اظهارنظری مانند یک عالم کلامی اقوال فرق شیعه را نقل کرده است، سعد بن عبد الله اشعری چون از محدثان شیعه بوده گاهی در ضمن نقل اقوال فرق مختلف روایاتی نیز از علمای حدیث آورده است.

اسلوب کلام نوبختی در فرق الشیعه نشان می دهد که وی عالمی کلامی می باشد، حال آن که سبک نگارش سعد بن عبد الله در المقالات و الفرق به شیوه محدثان است.

ص: ۲۴

به علاوه، چنانکه در بالا در مقایسه بین کتاب اشعری و نوبختی به تفصیل گذشت، سعد بن عبد الله مطالب مهمی را بر کتاب فرق الشیعه نوبختی افزوده که ما را بیشتر به تحولات فرقه های شیعه تا قرن سوم هجری آگاه می سازد.

با کشف نسخه کتاب المقالات و الفرق، نظر مرحوم عباس اقبال در انتساب کتاب فرق الشیعه به سعد بن عبد الله ابی خلف اشعری درست درنیامد، و معلوم شد که هریک از آن دو دانشمند مسلمان جداگانه کتبی درباره فرق شیعه داشته اند

ص: ۱

ترجمه فرق الشیعه

ص: ۳

از زمان رحلت حضرت محمد (ص)، همه فرقه های اسلام - از شیعه و دسته های دیگر - در هرروزگاری و در حیات هرامامی و یا پس از درگذشت او، اختلافشان درباره مسئله امامت بوده است. ما بهاری و توفیق خداوند، آنچه را از فرق شیعه و آراء و اختلافات ایشان رسیده، و یا روایاتی را که درباره علل تفرقه و اختلاف آنان به یاد سپرده ایم، با آنچه را در پیرامون تاریخ و زمان آنان دریافته ایم در اینجا یاد می کنیم.

پیامبر خدا در ماه ربیع الاول سال دهم^{۶۴} از هجرت درگذشت و در آن هنگام شصت و سه سال داشت و بیست و سه سال نبوت فرموده بود. مادرش آمنه، دخت وهب بن عبد مناف بن زهرة بن کلاب بن مرة بن کعب بن لؤی بن غالب، بود. پس از آن حضرت امت اسلام به سه فرقه منقسم گردیدند:

۱) گروهی به شیعه نامیده شدند و ایشان هواخواه علی بن ابیطالب (ع) بودند

[که پیروی از وی را شیوه خود ساخته و به کس دیگر نگرویدند]^{۶۵}، و همه تیره های شیعه از این دسته برخاستند.

۲) گروهی دعوی فرمانروایی و سلطنت کردند و آنان انصار^{۶۶} پیغمبر بودند

که مردم

ص:۴

را به امارت سعد بن عبادہ خزرجی^{۶۷} می خواندند.

۳) گروهی به بیعت ابو بکر بن ابی قحافه^{۶۸} گراییدند

و گفتند که پیغمبر هرگز کسی را به جانشینی خود نامزد نفرمود و انتخاب امام را به اختیار امت واگذار کرد تا هرکه را خواهند و از وی خشنود باشند برگزینند.

^{۶۴} (۱). تاریخی که مصنف در متن آورده اشتباه است. وفات رسول خدا (ص) در سال یازدهم هجری و در ماه ربیع الاول بود. اکثر مورخان سنت و جماعت وفات آن حضرت را روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول نوشته اند، ولی محدثان شیعه روز وفات رسول خدا را ۲۸ صفر و به قولی دوم ربیع الاول سال یازدهم هجری می دانند. (رک:

ابن الاثیر، الکامل فی التاریخ، طبع بیروت، ج ۲، ص ۳۲۳).

^{۶۵} (۲). آنچه در میان دو قلاب آمده نسخه بدل است که ما در متن افزودیم.

^{۶۶} (۳). انصار لقب مسلمانان مدینه است که پس از هجرت آن حضرت در آن شهر به او ایمان آوردند، و این اصطلاح در برابر مهاجرین به کار می رود، و مهاجرین مسلمانانی بودند که با پیغمبر از مکه به مدینه هجرت کردند.

^{۶۷} (۱). سعد بن عبادة بن دلیم بن حارثه از قبیل خزرج و رئیس آن طایفه بود، پس از پیغمبر با ابو بکر بیعت نکرد و به شام رفت و سرانجام در مدنی بنام حوران کشته شد. (۱۴ هـ) (الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۱۳۵).

^{۶۸} (۲). عبد الله بن ابی قحافه مکی به ابو بکر صدیق نخستین خلیفه راشدین است که پس از دو سال و سه ماه و نیم خلافت در مدینه درگذشت (۱۳ هـ). جسد او را در جوار رسول خدا به خاک سپردند. (الاعلام، ج ۴، ص ۲۳۷).

گروهی از ایشان گفتند که چون پیغمبر در شب وفات خود ابو بکر را به جای خویشتن با اصحاب امر به نماز فرموده بود، آن را دلیل شایستگی و استحقاق وی به خلافت دانستند و گفتند پیغمبر او را برای امر دین ما اختیار کرد و ما وی را برای کار دنیای خود انتخاب می‌کنیم، و او را درخور خلافت شمردند.

پس این دسته با ابو بکر و عمر^{۶۹} و ابو عبیده بن جراح^{۷۰} و مغیره بن شعبه^{۷۱}، به سقیفه بنی ساعده^{۷۲} رفتند و با انصار که مردم را به سعد بن عبادہ خزرجی و شایستگی او از برای امارت و سلطنت می‌خواندند به گفتگو پرداختند.

انصار گفتند که بهتر است هریک از ما را امیری باشد تا بر ما جداگانه حکومت کند.

ولی مهاجران که هواخواه ابو بکر بودند در برابر ایشان حجت آورده گفتند که پیغمبر فرموده است: «الائمة من قريش»^{۷۳} برخی گفتند که فرمود: «الامامة لا تصلح إلا في قريش». یعنی امامان باید از قریش باشند؛ و جز قریش را امامت نسزد. پس از این سخن گروه انصار جز تتی چند از کسان خویشان که با سعد بن عبادہ ماندند جملگی بازگشتند و

ص:۵

به بیعت ابو بکر روی آوردند و به خلافت وی گردن نهادند.

۴) اما سعد بن عبادہ همچنان به بیعت او درنیامد

تا آن‌که دل‌آزرده از ابو بکر و عمر به شام رفت و در آنجا به حوران^{۷۴} به دست رومیان کشته شد. برخی بر آن شدند که او را جنیان کشته‌اند و در این باره به شعر معروفی که از اجنه روایت کرده‌اند استدلال می‌نمایند و آن بیت این است:

قد قتلنا سيد الخزرج سعد بن عبادہ و رمیناه بسهمین فلم فخطی فؤاده

یعنی: ما [جنیان] خواجه خزرج سعد بن عبادہ را بکشتیم، و او را به دو تیر زده قلبش را خطا نکردیم.^{۷۵}

^{۶۹} (۳). عمر بن الخطاب بن نفیل القرشی ابو حفص (۴۰ ق. هـ، ۲۳ هـ) دومین خلیفه راشدین است و نخستین کسی است که ملقب به «امیر المؤمنین» شد. پنج سال پیش از هجرت اسلام پذیرفت و در سال یازدهم هجری پس از وفات ابو بکر به خلافت رسید. پیغمبر به او لقب «فاروق» داد. سرانجام ابو لؤلؤ فیروز ایرانی به ناگهان او را بکشت. (الاعلام زرکای، ج ۵، ص ۲۰۴)

^{۷۰} (۴). ابو عبیده عامر بن عبد الله الجراح از سرداران معروف اسلام و از یاران رسول خدا پس از خالد بن ولید به سرداری لشکر اسلام در شام برگزیده شد و در واقعه طاعون عمواس در سال هجدهم هجری وفات یافت.

(الاعلام، ج ۴، ص ۲۱)

^{۷۱} (۵). مغیره بن شعبه و ابو عبد الله (۲۰ ق. هـ - ۵۰ هـ) از یاران پیغمبر بود و در جنگ‌های با ایران شرکت کرد. در زمان عمر حکومت بصره و سپس کوفه را داشت. (الاعلام، ج ۸، ص ۱۹۹)

^{۷۲} (۶). ساییانی بود که بنی ساعده در مدینه بنا کرده بودند، و ایشان تیرلی از انصار به شمار می‌رفتند.

^{۷۳} (۷). این حدیث در کتب معتبره چنین آمده است: «الائمة من قريش: ابرارها امراء ابرارها، و فجارها امراء فجارها، و ان امرت علیکم قريش عبدا حبشيا مجدعا فاسمعوا له و اطيعوا...» (رك: كتاب المقالات و الفرق، ص ۱۲۱)

^{۷۴} (۱). حوران ناحیه وسیعی از نواحی دمشق است که دارای روستاها و مزارع بسیار است و مرکز آن بصری بوده است. (مراسد الاطلاع).

در این سخن جای اندکی تأمل و نظر است؛ زیرا، به طور متعارف و معمول، هرگز دیده نشده که جنیان آدمیزادگان را به تیر زده، به هلاکت رسانند.

سپس توده مردم و بیشتر مسلمانان با ابو بکر شدند و به بیعت وی درآمدند و پس از او به خلافت عمر گردن نهادند و به هردوی ایشان رضایت دادند.

(۵) گروهی که از ابو بکر گردان شده بودند

گفتند: ما زکات خود را به وی نمی‌پردازیم و آن‌را در میان تنگدستان خویش قسمت می‌کنیم تا جانشین راستین پیغمبر بر ما معلوم شود.

از این دسته گروهی مرتد گردیده و از دین بازگشتند و بنی حنیفه^{۷۶} که از آنان به شمار می‌رفتند مردم را به پیامبری مسیلمه^{۷۷} که از روزگار پیغمبر دعوی نبوت می‌کرد بخواندند.

ص: ۶

ابو بکر لشکری از سواران به سرداری خالد بن ولید بن مغیره مخزومی^{۷۸} به سرکوبی آنان فرستاد. مسیلمه در این نبرد با بسیاری از یاران خود کشته شد، و کسانی که جان به‌در برده بودند به اطاعت ابو بکر بازگشتند و به «اهل رده» یا مرتدان نامیده شدند.

(۶) سپس مسلمانان به یک حال باقی ماندند تا نوبت خلافت به عثمان بن عفان^{۷۹} رسید

. آنگاه گروهی از ایشان به لغزش‌هایی که از او سرزده بود خرده گرفته از در دشمنی و کین درآمدند و بر او بشوریدند . در واقعه عثمان بیشتر مسلمانان جز اهل خانه او و اندکی دیگر بر دو دسته شدند . گروهی از یاری و یآوری او سر باز زدند و دسته‌ای به کشتن او کمر همت بر میان بسته بودند تا اینکه او را به قتل رسانیدند.

^{۷۵} (۲). این قتیبه در سبب مرگ او می‌نویسد که سعد بن عبادہ نشسته در حال بول کردن در سوراخی بود که ناگهان کشته شد و پوستش کبود گشت و گفتند که بعضی از کسان او صدایی از بن چاهی شنیدند که شعر بالا را می‌خواندند: (المعارف، ابن قتیبه، ص ۱۱۳).

^{۷۶} (۳). بنی حنیفه بن لحیم. اینان بطنی از قبیله بکر بن وائل بوده‌اند و منازل ایشان در بمامه قرار داشت، و مسیلمه کذاب که در بمامه سر به طغیان برداشت از این طایفه بود. (رک: دائرة المعارف اسلام] به زبان فرانسه]، ج ۲، ص ۲۷۶، مقاله بنی حنیفه).

^{۷۷} (۴). مسیلمه بن ثمامه بن کبیر بن حبیب الحنفی الوائلی، مکنی به ابو ثمامه از پیغمبران دروغین بود و عمری دراز یافت و نامه‌ای به رسول خدا نوشت که من در پیغمبری با تو شریکم و هر یک از ما را نیمی از زمین خواهد بود.

رسول خدا به وی پاسخ داد که تو دروغگویی و زمین از آن خداست و آن به هر که از بندگانش بخواد می‌رسد.

این واقعه در سال دهم هجری و قتل مسیلمه در سال دوازدهم هجری بود (رک: دائرة المعارف اسلام، ج ۳، ص ۲۹۶، مقاله مسیلمه).

^{۷۸} (۱). خالد بن ولید بن مغیره مخزومی قرشی درگذشته در سال ۲۱ هجری از اشراف قریش در جاهلیت بود و پیش از فتح مکه اسلام پذیرفت و از طرف ابو بکر در جنگ اهل رده و مردم شام و عراق به سرداری لشکر اسلام برگزیده شد . اما عمر با وی میانه خوبی نداشت و او را از سرداری شام معزول کرد و ابو عبیده بن جراح را به جای او برگذاشت. (رک: دائرة المعارف اسلام، ج ۲، ص ۹۳۰، مقاله خالد بن ولید).

^{۷۹} (۲). عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه (۴۷ ق. هـ - ۳۵ هـ). ملقب به ذو التورین بود، برای آن که دو دختر رسول خدا را یکی پس از دیگری به زنی داشت . وی سومین خلیفه راشدین است و در ۲۳ هـ پس از عمر به خلافت نشست. از کارهای بزرگ او جمع‌آوری قرآن است. رقیه و امّ کلثوم، دو دختر رسول خدا، همسر او بودند.

(رک: دائرة المعارف اسلام، ج ۳، ص ۱۰۷۷، مقاله عثمان).

۷) چون عثمان کشته شد، مردم به بیعت علی (ع)^{۸۰} درآمدند و به جماعت نامیده گردیدند

پس از آن جدایی پذیرفته به سه فرقه تقسیم گشتند.

۸) گروهی بر ولایت علی بن ابیطالب استوار ماندند

. دسته‌ای با عبد الله بن عمر بن خطاب^{۸۱} و محمد بن مسلمه انصاری و اسامة بن زید بن حارثه کلبی^{۸۲} (غلام آزاد کرده رسول خدا) و سعد بن مالک (که همان سعد بن ابی وقاص^{۸۳} باشد) از علی کناره‌گیری

ص:۷

کرده، پس از درآمدن در بیعت وی از جنگ با او و نیز از همراهی با وی در محارباتش خودداری نمودند. آنان گفتند که روا نباشد که با علی بستیزیم و نیز سزاوار نیست که در نبردهایش او را همراهی کنیم. این دسته را معتزله نامند و ایشان پیشروان فرقه معتزله بودند که بعدها در اسلام پیدا شدند.^{۸۴} برخی از دانشمندان گفته‌اند که احنف بن قیس تمیمی^{۸۵} با بعضی از خاصان قوم خود که از بنی نضیم بودند عزلت اختیار کرد و ایشان را گفت: «از این فتنه و غوغا کناره‌گیری کنید که خیر و صلاح شما در این است.» باید دانست که گوشه‌گیری و کناره‌جویی وی از اجتماع مسلمانان نه از جهت دینداری او بود، بلکه تنها از برای حفظ جان و مال خویش بوده که عزلت و انزوا را در این هنگام مصلحت دیده است.

۹) گروهی با علی علیه السلام مخالفت کردند

، و ایشان طلحة بن عبد الله^{۸۶} و زبیر بن عوام^{۸۷} و عایشه^{۸۸} دخت ابو بکر بودند که به بصره رفته و آن شهر را برگرفتند و گماشتگان علی (ع) را در آنجا بکشتند و مال و خواسته بستند. علی با لشکری به سوی ایشان روان شد و طلحه و زبیر کشته شدند و هواخواهان ایشان روی به گریز نهادند و آنان اصحاب جمل^{۸۹} بودند.

^{۸۰} (۳). علی بن ابی طالب بن عبد المطلب هاشمی قرشی (۲۳ ق. هـ - ۴۰ هـ) مکتبی به ابو الحسن پسر عم و داماد رسول خدا و چهارمین خلیفه راشدین است. علی نخستین کسی بود که پس از خدیجه به بشارت اسلام مشرف شد.

پس از واقعه نخروان در کوفه اقامت فرمود و در هفدهم رمضان سال ۴۰ هـ عبد الرحمن بن ملجم مرادی که یکی از خوارج بود به آن حضرت ضربتی زد که بر اثر آن در نوزدهم رمضان همان سال به شهادت رسید. ر.ک: ابن اثیر، «حوادث سال ۴۰»، طبری، ج ۶، ص ۸۳؛ طبقات ابن سعد ۳: ۱۹.

^{۸۱} (۴). عبد الله بن عمر بن الخطاب (۱۰ ق. هـ - ۷۳ هـ) از اصحاب رسول خدا بود و در فتح مکه حضور داشت و از قضات اسلام به شمار می‌رفت. در آخر عمر کور گشت و در مکه درگذشت. (طبقات ابن سعد، ج ۴، ص ۱۴۲ - ۱۸۸).

^{۸۲} (۵). اسامة بن زید بن حارثه مکتبی به ابو محمد (۷ ق. هـ - ۵۴ هـ) از اصحاب پیغمبر بود و در مکه زایلیده شد و با آن حضرت به مدینه مهاجرت کرد و پیش از آن که به بیست سالگی برسد از طرف رسول خدا به مقام سرداری رسید و به روزگار معاویه در مدینه درگذشت. (همان، ج ۴، ص ۶۱).

^{۸۳} (۶). سعد بن ابی وقاص از اصحاب رسول خدا بود و در جنگ قادسیه سرداری لشکر اسلام را داشت و عراق و -- مداین را فتح کرد. در آخر عمر کور شد و در سال ۵۵ هجری در هفتاد و هشت سالگی در مدینه درگذشت. (همان، ج ۳، ص ۱۳۷ - ۱۴۹).

^{۸۴} (۱). این فرقه را نباید با فرقه فلسفی مذهب معتزله که بعدها در اسلام پیدا شده و مکتبی کلامی ایجاد کردند اشتباه کرد.

^{۸۵} (۲). الاحنف الضحاک بن قیس بن معاویه تمیمی (۳ ق. هـ - ۷۲ هـ) رئیس بنی تمیم و از داهیان عرب بود. در جنگ‌های خراسان و در تعقیب یزدگرد بن شهریار شرکت داشت. پس از شهادت علی (ع) به معاویه پیوست و از طرف وی والی خراسان شد و سرانجام در کوفه درگذشت. (طبقات ابن سعد، ج ۷، ص ۹۳ - ۹۷).

^{۸۶} (۳). طلحة بن عبد الله بن عثمان (۲۸ ق. هـ - ۳۶ هـ) از یاران پیغمبر بود و در جنگ جمل کشته شد. (الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۳۳۱).

^{۸۷} (۴). زبیر بن عوام بن خویلد اسدی (۲۸ ق. هـ - ۳۶ هـ) از یاران رسول خدا و پسرعمه آن حضرت بود. سرانجام بعد از جنگ جمل به دست جرموزنایی در وادی سیاع در هفت فرسنگی بصره کشته شد. (طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۱۱۰ - ۱۱۰).

۱۰) گروهی از ایشان گریخته به معاویه بن ابی سفیان^{۹۰} پیوستند

و به یاری اهل شام به مخالفت علی برخاستند و خون عثمان را بهانه کرده و علی و یارانش را باعث قتل وی دانستند و مردم را به سوی معاویه خواندند و به یاری او با علی بستزیدند و ایشان اهل صفین^{۹۱} بودند.

۱۱) پس از آنکه علی در میان خود و معاویه به تعیین داوران (حکمین)^{۹۲} راضی شد

گروهی از کسانی که هواخواه او بودند از پیروی او سر باز زده و گفتند که حکمی جز فرمان خدا نباشد. پس علی را کافر شمرده از وی بیزاری جستند و ذوالتدیه^{۹۳} را به سرداری خویش برگزیدند و بر علی خروج نمودند و ایشان را مارقون یعنی بیرون‌شدگان از دین خوانند. علی را با این دسته نبردی سخت در نهروان^{۹۴} روی داد و از آنان بسیار بکشت و ذوالتدیه نیز در این نبرد کشته شد. چون این جنگ در حروراء^{۹۵} روی داده بود، مارقون را حروریه نیز گفته اند، و جملگی خوارج^{۹۶} نامیده

شدند و همه فرقه‌های خوارج از این دسته پدید آمده‌اند.

^{۸۸} (۵). عایشه بنت ابی بکر، ملقب به ام المؤمنین (۹ ق. هـ - ۵۸ هـ) پیغمبر در سال دوم هجری با وی ازدواج کرد. وی از محبوب‌ترین زنان آن حضرت به شمار می‌رفت. طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۵۸ - ۸۰.

^{۸۹} (۶). جنگ جمل بین طلحه و زبیر و علی (ع) روی داد. چون عایشه به هواخواهی آن دو در این جنگ شرکت کرده و بر هودجی نهاده بر شتری سوار بود، این نبرد را جنگ جمل گفته‌اند، و بعضی از مورخان این جنگ را «حرب البصرة» خوانده‌اند. (رک: اخبار الطوال الدینوری، ص ۱۲۷ - ۱۴۶؛ و الجمل و النصره فی حرب البصرة، تألیف محمد بن محمد بن نعمان معروف به شیخ مفید، طبع نجف).

^{۹۰} (۱). معاویه بن ابی سفیان اموی (۲۰ ق. هـ - ۶۰ هـ) مؤسس خلافت بنی امیه است. وی در هشتم هجری، روز فتح مکه اسلام، پذیرفت و از دبیران رسول خدا به شمار می‌رفت. عمر فرمانروایی اردن و سپس دمشق را به وی داد.

در سال ۴۱ هـ امام حسن خلافت را به او واگذار کرد. (رک: تاریخ طبری، ج ۶، ص ۸۰؛ طبقات ابن سعد، ۷: ۴۰۶).

^{۹۱} (۲). صفین، به کسر صاد و فاء، موضعی بوده در نزدیکی رقه در کنار فرات از طرف مغرب. این جنگ در اول صفر سال ۳۷ هـ روی داد و ۱۲۰ روز به طول انجامید. (رک: دائرة المعارف اسلام، ۴: ۴۲۲؛ معجم البلدان یا قوت ماده صفین).

^{۹۲} (۳). داور علی در این واقعه ابو موسی اشعری، و داور معاویه عمرو بن العاص بود. چون عمرو به نفع موکل خود، معاویه، ابو موسی را بفروخت، نتیجه ای از این داوری گرفته نشد و موجب انشقاق در سپاهیان علی و پیدا شدن فرقه خوارج گشت. (رک: الفرق بین الفرق بغدادی، ص ۱۷، و مختصر آن، ص ۲۰، ملل و نحل شهرستانی، ص ۱۴۰).

^{۹۳} (۴). حرقوص بن زهیر السعدی معروف به ذوالتدیه از سران خوارج بود که در ۳۸ هـ در نهروان به قتل رسید. گویند که او را دو پستان همچون زنان بود. (رک: کتاب المقالات و الفرق، ص ۱۲۹، تألیف سعد بن عبد الله ابی خلف اشعری، طبع تهران، ۱۹۶۳ م).

^{۹۴} (۵). نهروان، به فتح نون، قصبه‌ای در بین بغداد و واسط در جانب شرقی دجله بود. حمزه اصفهانی می‌نویسد که در آنجا رودی وجود داشت که آن را به پارسی «جوروان» می‌خواندند و تا زبان آن را معرب کرده نهروان خواندند.

(رک: معجم البلدان یا قوت، ماده نهروان).

^{۹۵} (۶). حروراء، به فتح حاء، دیهی در بیرون شهر کوفه بود و چون جنگ بین علی و خوارج در این دیه روی داد، مارقون را حروریه خواندند (یا قوت).

^{۹۶} (۷). خوارج جمع خارجه است و به معنی کسانی است که از فرمان امیران اسلام بیرون شوند و به خصوص این لقب را به کسانی دادند که بر علی (ع) خروج کردند. خوارج علی و عثمان و معاویه و حکمین (ابو موسی اشعری و عمرو عاص) را کافر می‌شمردند. آنان می‌گفتند که خلیفه و جانشین پیغمبر لازم نیست عرب و از طائفه قریش باشند و خلافت غیر عرب و حتی غلامان را جایز می‌دانستند، به شرط آن که وی شخصی باتقوی و شمشیرزن و عادل باشد. بعضی از فرق خوارج مانند شبیهه خلافت و امامت زنان را نیز جایز می‌شمردند. خوارج خود را «شرأ» می‌نامیدند، یعنی کسانی که خود را به خداوند فروخته و نفس خویش را وقف جهاد در راه او کردند.

مفرد شرأ «شاری» است. (رک: کتاب المقالات و الفرق، ص ۱۳۰؛ دائرة المعارف اسلام، ج ۲، ص ۹۵۶).

۱۲) چون علی کشته شد

، جز اندکی، که از شیعیان او به شمار می‌رفتند و از زمان درگذشت رسول خدا به امامت او قائل بودند، دیگر متابعان وی با پیروان طلحه و زبیر و عایشه فراهم آمدند و با معاویه بن ابی سفیان دسته واحدی تشکیل دادند.

ایشان از توده مردم و قومی فرومایه بودند که از پیروان پادشاهان و حکام غالب وقت به شمار می‌رفتند. خاصه گروهی که به معاویه پیوستند. این دسته همه اهل قبله را، که ظاهراً اقرار به اسلام می نمودند، مؤمن و مسلمان دانسته و امید بخشایش و آموزش آنان را داشتند. از این‌رو جمله ایشان را مرجئه^{۹۷} خوانده‌اند.

سپس مرجئه بر چهار دسته شدند:

۱۳) گروهی از ایشان در گفتار خود گزافه‌گویی کردند

و اینان «مرجئان» خراسان و از یاران جهم بن صفوان^{۹۸} اند و جهمیه نام دارند.

۱۴) گروهی از اینان یاران غیلان بن مروان^{۹۹} بودند

و غیلانیه خوانده شدند، و ایشان از مرجئان شام به شمار می‌روند.

۱۵) گروهی از ایشان ماصریه نام داشتند

و اینان مرجئان عراق و از یاران عمرو

ص: ۱۰

(عمر) بن قیس ماصر^{۱۰۰} بودند و ابو حنیفه^{۱۰۱} و همگنان او از این دسته به شمار می‌رفتند.

^{۹۷} (۱). مرجئه: پس از شهادت علی (ع) در ۴۰ هـ و روی کارآمدن بنی امیه، توده مردم در مقابل خوارج که نه به امامت علی و نه به خلافت معاویه و بنی امیه معتقد بودند فرقه تازه‌ای تشکیل دادند که مرجئه خوانده می‌شوند.

اصطلاح مرجئه از مصدر «ارجاء» به معنی به تأخیر انداختن است نه از ریشه «رجاء» به معنی امید داشتن که مؤلف در متن کتاب مرتکب این اشتباه شده است. مرجئه می‌گفتند که ما از عقیده باطنی مردم خبر نداریم و نمی‌دانیم چه کسی در دل مسلمان و نیکوکار است و چه کسی بدکار و نامسلمان. چون مردم در بلاد اسلام همگی گوینده لا اله الا الله و محمد رسول الله هستند، ما حکم به ظاهر کرده و آنان را مسلمان می‌خوانیم و ثواب و عقاب مسلمانان را تا روز قیامت به تأخیر می‌اندازیم. در آن‌روز است که احکام الحاکمین درباره پادشاه و کثیر مردمان داوری خواهد فرمود. مرجئه در این دنیا حکمی به ثواب یا گناه مسلمانان نمی‌کنند و می‌گفتند همان‌طور که معصیت به ایمان انسان ضرر نمی‌رساند با کفر هم طاعت و فرمان‌برداری فایده‌ی ندارد. از این جهت ایشان ایمان را تنها برای مسلمانان می‌دانند. (رک: کتاب المقالات و الفرق، ص ۱۳۱).

^{۹۸} (۲). جهم بن صفوان ابو محرز سمرقندی در سال ۱۲۸ هـ به تهمت فساد عقیده به امر نصر بن سيار حاکم خراسان کشته شد. (همان، ص ۱۳۲).

^{۹۹} (۳). غیلان بن مسلم دمشقی، ابو مروان به امر هشام بن عبد الملك در ۱۰۵ هـ. به قتل رسید. (همان، ص ۱۳۲).

^{۱۰۰} (۱). نام وی عمر بن قیس بن ابی مسلم عجلی ماصری ابو بشر بود و جدّ وی از اسیران دیلمی به شمار می‌رفت.

سماعی وی را، در نسبت به ماصر، ماصری خوانده است. (رک: اللباب ۳: ۸۴)

^{۱۰۱} (۲). ابو حنیفه نعمان بن ثابت (۸۰-۱۵۰ هـ)، از ائمه اربعه سنت و جماعت، اصلاً ایرانی بود و جدّ وی از کابل به اسارت آورده شد. وی در کوفه تولد یافت. چون قضاوت بغداد را در زمان منصور عباسی نپذیرفت، منصور به زندانش انداخت و او در همان جا درگذشت. او نخستین کسی است که در اسلام قائل به قیاس شد. (رک: تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۱۳-۴۲۴).

۱۶) گروهی از ایشان شگاک و بتریه^{۱۰۲} خوانده شدند

، و سفیان ابن سعید ثوری^{۱۰۳} و شریک بن عبد الله^{۱۰۴} و ابن ابی لیلی^{۱۰۵} و محمد بن ادریس شافعی^{۱۰۶} و مالک بن انس^{۱۰۷} و همگنان ایشان از اهل حشو و توده مردم از ایشان به شمار می رفتند و آنان را اصحاب حدیث^{۱۰۸} و، به طور کلی، حشویه^{۱۰۹} خوانند.

۱۷) پیشروان [حشویه] درباره امامت چنین گفتند که چون پیغمبر از جهان درگذشت و در فراهم آوردن مسلمانان و همسخن ساختن ایشان در کارهای کشور و امور رعیت و عقد صلح و گماردن فرماندهان و لشکرکشی و راندن دشمنان اسلام و آموزش مردم نادان و دادخواهی از ستمدیدگان، کسی را که جایگزین وی شود به جای خود تعیین

ص: ۱۱

نفرمود، بر هرامام و پیشوایی که پس از او زمام مسلمانان را به دست گیرد انجام دادن این کارها جایز است و فرمانبرداری از وی واجب.

۱۸) سپس این دسته اختلاف کرده

، برخی از آنان گفتند: بر مردم است که در نصب امام و همه کارهای دینی و دنیوی خود از روی اجتهاد^{۱۱۰} رأی رفتار نمایند. برخی از ایشان رأی^{۱۱۱} را باطل دانسته گفتند که خدای بزرگ و والا بندگان را فرموده که پیشوای خود را به خرد خویش برگزینند.

^{۱۰۲} (۳). بتریه، به ضم باء، از پیروان دو مرد به نام حسن بن صالح بن حی و کثیر النواء ملقب به ابتر هستند که از زیدیه بودند (رك: كتاب المقالات، ص ۱۳۴).
^{۱۰۳} (۴). سفیان بن سعید ثوری (۹۷-۱۶۱ هـ) از محدثان اسلامی به روزگار منصور عباسی بود در کوفه تولد یافت و در همان جا نشو و نما کرد. (رك: ابن خلکان ۱: ۲۱۰، الاعلام ۳: ۱۵۸).

^{۱۰۴} (۵). شریک بن عبد الله بن حارث کوفی (۹۵-۱۷۷ هـ) از علمای فقه و حدیث بود و به روزگار منصور عباسی می‌زیست. زادگاه وی در بخارا از بلاد ماوراءالنهر بود و در کوفه درگذشت. (رك: ابن خلکان ۱: ۲۲۵، تاریخ بغداد ۹: ۲۷۹، الاعلام ۳: ۲۳۹).

^{۱۰۵} (۶). ابن ابی لیلی محمد بن عبد الرحمن بن ابی لیلی (۷۴-۱۴۸ هـ) از فقیهان و قاضیان و از اصحاب رأی بود و در کوفه درگذشت. (رك: ابن خلکان ۱: ۴۵۲، الاعلام ۷: ۶۰).

^{۱۰۶} (۷). محمد بن ادریس بن عباس بن عثمان بن شافع (۱۵۰-۲۰۴ هـ) از فقیهان اربعه سنت و جماعت است. در شهر غزه زاییده شد و در قاهره درگذشت. (الاعلام ۶: ۲۴۹).

^{۱۰۷} (۸). مالک بن انس بن مالک اصبحی (۹۳-۱۷۹ هـ) از فقیهان اربعه سنت و جماعت است. زادگاه او در مدینه بود و در همان شهر نیز درگذشت. کتاب الموطا از اوست. (الاعلام ۶: ۱۲۸).

^{۱۰۸} (۹). ایشان را از آن جهت اصحاب حدیث می‌گفتند که توجهشان بیشتر به جمع‌آوری و استماع احادیث نبوی بود و به قیاس مراجعه نمی‌کردند. فقیهان حجاز مانند امام مالک و امام شافعی و سفیان ثوری و امام احمد حنبل و داود اصفهانی از جمله اصحاب حدیث به شمار می‌روند. (رك: الشهرستانی، الملل و النحل، صص ۱۶۱-۱۶۰).
^{۱۰۹} (۱۰). حشویه: آنچه را بدان درون چیزی را پر کنند حشو گویند مانند پشم و پنبه در لحاف و تشک، و اصطلاح حشویه در اسلام لقبی طعن آمیز است درباره کسانی از اهل حدیث که آیات و اخباری را که متضمن معنی تشبیه و تجسم است معتبر و مقبول می‌شناسند و از تأویل آنها از ظاهر مفهوم اجتناب دارند. (رك: تعریفات جرجانی، دائرة المعارف الاسلامیه ماده حشو).

^{۱۱۰} (۱). اجتهاد در لغت به معنی کوشیدن است و آن کوششی است که يك فقیه درباره يك مسئله یا حکم فقهی می‌کند تا به گمانی که به موجب آن بتواند حکم قطعی صادر کند برسد. اجتهاد از مراجعه به قرآن و تفقه در حدیث نبوی و نظر در اجماع حاصل می‌آید و آن که بدین مقام رسد او را مجتهد و پیروان او را مقلد خوانند، و به طور مطلق اجتهاد عبارت است از قدرت استنباط احکام فرعیه دین از روی امارات یا اصول معتبره عقلی و یا نقلی (رك: دائرة المعارف الاسلامیه ۱: ۴۳۴).

۱۹) دسته‌ای از معتزله^{۱۱۲} از گفتار پیشینیان خود روی گردانیدند

و سخنی نو آغاز کرده گفتند که پیغمبر صفات و حالات امام را صریحا ذکر نموده ولی کسی را به امامت نامزد نکرده و درباره نام و نسب وی چیزی نفرموده است.

۲۰) همچنین جماعتی از اهل حدیث روش پیشینیان خود را رها کرده

، چون از پاسخ حجت آوری‌های امامیه فروماندند به ناچار گفتند که پیغمبر در شبی که درمی گذشت ابو بکر را به جای خویش با مسلمانان امر به نماز فرمود و او را برای کار دین ما برگزید؛ اینک ما وی را برای امور دنیوی خویش پسندیده‌ایم.

۲۱) فرقه «مهمله»

یعنی کسانی که قائل به اهمال پیغمبر در تصریح نام امام بودند در

ص: ۱۲

امامت فاضل و مفضول^{۱۱۳} اختلاف کردند. بیشتر ایشان گفتند پیشوایی فاضل و مفضول هر دو جایز است و هرگاه علتی پدید آید که مانع از پیشوایی فاضل باشد امامت در مفضول روا می باشد. ولی مستعمله یا اصحاب نص^{۱۱۴}، که قائل به تصریح نبی در تعیین امام بودند، با دیگر امامیه^{۱۱۵} همداستان شده گفتند که امامت جز فاضل متقدم را نشاید.

۲۲) پس همه ایشان در موضوع وصیت پیغمبر اختلاف کردند

^{۱۱۱} (۲). رای: تفکر در مبادی امور و نظر در عواقب آن است. اصحاب رای در نزد فقها همان اصحاب قیاس و تأویل هستند، مانند ابو حنیفه و ابو الحسن اشعری. رای نتیجه اجتهاد در امور دین است. شهرستانی گوید که مجتهدان به دو دسته تقسیم می شوند: اصحاب حدیث و اصحاب رای. آنان را از آن جهت اصحاب رای گفته‌اند که معنی مستنبط از احکام را از طریق قیاس تحصیل می کردند. اصحاب رای همان اهل عراق بودند که از پیروان ابو حنیفه به شمار می رفتند. (رک: طریحی: مجمع البحرین؛ الملل و النحل شهرستانی ۱: ۳۴۵-۳۶۳)

^{۱۱۲} (۳). معتزله: در زمان بنی امیه در عهد عبد الملک مروان عقیده‌ای به اعتزال پیدا شد. معتقدان این فرقه پیروان واصل بن عطاء غزال بودند که نخست شاگرد حسن بصری بود و سپس از وی کناره گرفت که مرتکب گناه بزرگ نه کافر مطلق است و نه مؤمن مطلق بلکه در منزلت بین منزلتین جای دارد. حسن از وی برخید و گفت: «اعتزل عن واصل»، یعنی واصل از ما عزلت و کناره گرفت. به همین جهت آن فرقه را معتزله خواندند. معتزله طرفدار اختیار و حریت اراده انسان بودند و با فرقه مخالف خود- مجبره یا جبریه- اختلاف داشتند. برخلاف ایشان، جبریه نسبت خیر و شر را به خداوند می‌دادند نه به انسان. چون معتزله قائل به قدرت و اختیار بودند ایشان را قدریه نیز می‌خوانند. اصول پنجگانه معتزله عبارت‌اند از: توحید، عدل، وعد و وعید، المنزله بین المنزلتین، و امر به معروف و نهی از منکر. (رک: الملل و النحل شهرستانی ۱: ۶۰؛ زهدی جار الله، المعتزله، طبع قاهره ۱۹۴۷؛ دکتر البیر نصری نادر، فلسفه المعتزله، طبع اسکندریه.)

^{۱۱۳} (۱). زیدیه در مقابل امامت فاضل به امامت مفضول قائل شدند و گفتند با وجود شخصی فاضل و برتر، انتخاب شخص مفضول و فروتر به امامت جایز است. به همین دلیل، با وجود علی بن ابیطالب (که فاضل‌تر از دیگر صحابه بود) ابو بکر و عمر و عثمان را (که نسبت به آن حضرت مفضول بودند) به امامت قبول داشتند و می‌گفتند امامت مفضول بنابر مصالحی جایز است. بیشتر معتزله که زیدی‌مذهب بودند به امامت مفضول قائل شدند.

(رک: کتاب المقالات و الفرق، ص ۱۳۹.)

^{۱۱۴} (۲). اصحاب نص کسانی هستند که قائل به منصوص بودن امام از طرف رسول خدا می‌باشند؛ و چون معتقد به عصمت امام هستند، می‌گویند ناچار امام باید از طرف رسول خدا منصوص باشد. شیعه امامیه اثنی عشریه و اسماعیلیه از اصحاب نص به شمار می‌روند. (رک: شرح باب الحادی عشری: ۴۸-۵۵؛ اصول الدین بغدادی: ۸۱-۲۷۶.)

^{۱۱۵} (۳). امامیه قائل به امامت علی بن ابیطالب (ع) بنابر نص و تعیین پیغمبر هستند. همه فرقه‌های شیعه که قائل به منصوص بودن امام اند از امامیه شمرده می‌شوند. ولی اصطلاح امامیه به طور خاص اطلاق بر دوازده امامیان می‌گردد. (رک: کتاب المقالات و الفرق، ص ۱۳۹.)

: بیشتر اهل اهل، که همان فرقه مهمله باشند، وصیت آن حضرت را انکار کردند و گفتند رسول خدا درگذشت و درباره هیچ‌یک از بندگان خدا وصیت نفرمود. برخی از ایشان گفتند که وصایای آن حضرت تنها درباره تقوا و پرهیزکاری و ترس از خدا بود.

(۲۳) سپس همگی ایشان در مسئله امامت و شایستگی این مرتبت با یکدیگر اختلاف کردند

. بتریه، که یاران حسن بن صالح بن حی^{۱۱۶} و قائلین به قول وی بودند، گفتند:

برترین مردم پس از پیغمبر و شایسته ترین ایشان به امامت علی (ع) بود. این دسته از هواخواهان استوار و پای بر جای علی بودند و می گفتند که مخالفان وی اهل دوزخ و آتش اند، ولی بیعت با ابو بکر [و عمر] را درست دانسته و درباره عثمان خاموش بودند.

ایشان بدین گونه استدلال می کردند که گرچه علی (ع) سزاوارتر و شایسته تر از ایشان بود، اما چون بر آن دو به خلافت سلام گفت [بیعت با ایشان جایز بوده است]، و آن

ص:۱۳

درست به معنی این است که کسی را در کاری حقی بوده باشد، و آن را به دیگری واگذارد.

(۲۴) سلیمان بن جریر رقی^{۱۱۷}

و قائلین به قول وی به امامت علی معتقد بودند و بیعت با ابو بکر و عمر را درست نمی دانستند. با وجود این، می گفتند که از روی تاویل اطلاق فسق به بیعت ایشان روا نیست، زیرا آن دو تاویل کردند و خطا نمودند. ولی از عثمان بیزاری جسته به فکر وی گواهی می دادند. در نزد این دسته کسی که با علی بن ابیطالب بستیزد کافر است.

(۲۵) ابن تمّار^{۱۱۸}

و قائلین به قول وی گفتند که علی شایسته امامت و بهترین مردمان پس از پیغمبر خدا بود. اما امت اسلام از جهت قبول ولایت ابو بکر و عمر مرتکب لغزشی که به آن بشود نام گناه داد نشده اند، ولی از لحاظ این که ترک افضل کرده و از مفضول پیروی نمودند کاری نادرست کردند و خطاکار می باشند. این دسته از عثمان بیزاری جویند و به کفر ستیزندگان با علی گواهی دهند.

^{۱۱۶} (۴). الحسن بن صالح بن الهمدانی الثوری کوئی (۱۰۰-۱۶۸ هـ)، از پیشوایان فرقه بتریه، از فرق زیدیه بود و مردی فقیه و مجتهد و متکلم به شمار می رفت. اصلاً از مردم همدان بود و سرانجام از بیم مهدی خلیفه عباسی در کوفه با عیسی بن زید مدت هفت سال پنهان می زیست و در خانگاه خود درگذشت وی از دوستان سفیان بن سعید ثوری و از رجال حدیث است و او را کتبی از قبیل التوحید، امامه ولد علی من فاطمه، و الجامع فی الفقه می باشد. (رک: میزان الاعتدال ۱: ۲۳۰، الاعلام زرکلی ۲: ۲۰۸).

^{۱۱۷} (۱). سلیمان بن جریر از معاصرین هارون الرشید (۱۴۹-۱۹۳ هـ) از متکلمان زیدیه بود و فرقه سلیمانیه یا جریره منسوب به وی است. (رک: الفرق بین الفرق، ص ۲۴ و ملل و نحل شهرستانی: ۱: ۱۱۹).

^{۱۱۸} (۲). ابن تمّار: ابو الحسن علی بن اسماعیل نواده میثم تمّار از بزرگان و متکلمان امامیه است. وی به روزگار هارون الرشید می زیست و نخسین کسی بود که علم کلام را در مذهب امامیه وارد کرد و کتابی درباره امامت بنام الکامل نوشت. (رک: رجال نجاشی، ۱۷۶، کتاب الانتصار ابن خیاط، ص ۲۴؛ کتاب المقالات ابو الحسن اشعری، صص ۲۴،

، غیلان بن مروان، جهنم بن صفوان و قائلین به قول ایشان که از مرجئه بودند گفتند : کسی شایسته امامت است که بدان کار برخیزد و دانای به کتاب خدا و سنت پیغمبر باشد، و امامت جز به اجماع همگی امت ثابت نگردد.

(۲۷) ابو حنیفه و دیگر مرجئان

گفتند که امامت جز قریش را نشاید و هرکه از این طایفه مردم را به کتاب و سنت و دادگری بخواند شایسته امامت باشد و خروج با او واجب، و این به دلیل خبری است که از پیغمبر رسیده که فرمود: «الائمة من قریش». یعنی امامان باید از قریش باشند.

ص: ۱۴

(۲۸) همه خوارج به جز نجدیه^{۱۲۱} گفتند

که امامت در همه مردم جایز است، و هرکه از آنان کتاب و سنت را برپای دارد و دانای بدان هردو نیز باشد امامت وی به پیمان دو مرد ثابت می‌گردد.

(۲۹) نجدیه

که دسته‌ای از خوارج بودند گفتند: مسلمانان را نیازی به امام و غیر او نیست و همانا بر ما و مردم واجب است که کتاب خدا را در میان خود برپای و استوار داریم.

(۳۰) معتزله

گفتند امامت برازنده هرکس است که کتاب و سنت را برپای دارد و آن جز به اجماع و اختیار و نظر امت روا نیست. باز اگر دو امام - یکی قرشی^{۱۲۲} و دیگری نبطی^{۱۲۳} - در یک زمان برخیزند، و هردوی ایشان به کتاب و سنت رفتار کنند بهتر است که قرشی را برگزینیم.

^{۱۱۹} (۳). فضل بن عیسی بن ابان رقاشی (فت ۱۴۰ هـ) از خطبا و متکلمان معتزله و واعظ اهل بصره بود. (رک:

میزان الاعتدال ۳: ۳۳۱؛ البیان و التبین جاحظ ۱: ۲۹۰).

^{۱۲۰} (۴). ابو شمر حنفی شمری از مرجئان و معاصران نظام معتزلی بود (الانساب سمعی: ۳۳۸؛ المنیة و الامل، طبقات معتزله: ۳۲؛ مقالات الاسلامیین اشعری: ۱۲۴).

^{۱۲۱} (۱). نجدیه یا بجداث از فرق خوارج و از پیروان نجدة بن عامر حنفی بودند. (رک: الفرق بین الفرق بغدادی: ۵۲-۵۴؛ الملل و النحل شهرستانی، ص ۹۱).

^{۱۲۲} (۲). قریش نام قبیله‌ای است از عرب که در قرن چهارم میلادی به مکه آمده و شهرنشین شدند و زمام امور سیاسی و تجاری حجاز را به دست گرفتند و کاروان های بازرگانی ایشان به شرق و غرب در رفت‌وآمد بود.

پیغمبر اسلام و خانواده او و نیاکانش از قبیله قریش به شمار می‌رفتند. طوایف معروف قریش منسوب به اشخاص ذیل بودند: امیه، نوفل، زهره، مخزوم، اسد، جمع، سهم، هاشم، تیم، عدی. (رک: اعلام المنجد).

^{۱۲۳} (۳). نبط، یا انباط، قومی از عرب بودند که در روزگار قدیم در جنوب فلسطین سکنی داشتند و نام شهرهای عمده ایشان صلح، بصری، صلخد، و حجر بود و سب س گروهی از ایشان به عراق آمده و در بین النهرین ساکن شدند.

زبان ایشان از لهجه‌های آرامی قریب به زبان عربی بود. (رک: تاریخ اللغات السراعیه: ۱۳۴).

گویند که هرگاه دو امام - یکی نبطی و دیگری قرشی - قیام کنند، از نظر اسلامیت باید قرشی را ترک گفته نبطی را اختیار نمود. زیرا خاندان نبطیان اندک و شمار ایشان کم است و چنان که از فرمان خدای سرپیچی کند برکنار ساختن وی به سبب کمی قوت و شوکت او آسان تر خواهد بود.

و قائلین به قول وی، به استناد آیه «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»^{۱۲۶} یعنی گرامی ترین شما در نزد خدا پرهیزکارترین شماست، گفتند امامت آن کس را

ص: ۱۵

برازنده است که کتاب و سنت را برپای دارد. نیز چنین پنداشتند که هرگاه مردم از فرمان خدا پیروی کنند و در آشکار و نهان به نیکی گرایند و نیکوکار و خوش رفتار باشند، واجب نیست که امامی را بر خویشتن برگزینند. اگر به عکس بدر رفتار و ناهنجار شوند، ناچار امامی از میان ایشان پدید آید و بر آنان واجب است که از وی پیروی کنند. در این صورت خداوند بزرگ را نشاید که مردم را مکلف به شناختن امام کند و علائق و نشانه های او را بر ایشان پوشیده دارد و به ناچار آنان را تکلیف به محال فرماید.

، زیرا وی از روی قیاس^{۱۲۷} و خبر^{۱۲۸} در آن روز بهترین ایشان بود. اما از روی قیاس این که آدمی هیچ گاه به فرمان کسی گردن نمی نهد و بر پیروی گفتار وی راضی نمی شود مگر از سه راه:

نخست آن که او مردی صاحب عشیره باشد و او را برای برده ساختن مردم برگزینند.

^{۱۲۴} (۴). ضرار بن عمرو معاصر واصل بن عطاء معتزلی بود و پیروان او را ضراریه خواندند. وی گویند خداوند را در روز قیامت به حس ششم توان دید. (رک: مقالات الاسلامیین اشعری: ۲۸۳ و ۴۷۵؛ الفرق بین الفرق بغدادی، ص ۲۰۱، میزان الاعتدال ذهبی ۱: ۴۷۳).

^{۱۲۵} (۵). ابراهیم بن سیار ابو اسحاق نظام (فت ۲۳۱ هـ) از بزرگان و متکلمان معتزله است و پیروان او را نظامیه خوانند.

(الفرق بین الفرق بغدادی: ۷۹-۹۱؛ ابن المرتضی: طبقات معتزله).

^{۱۲۶} (۶). قرآن کریم، سوره ۴۹ (الحجرات)، آیه ۱۳.

^{۱۲۷} (۱). قیاس به معنی اندازه گیری و مقایسه است و در اصطلاح شرع عبارت از حکمی است در مورد کاری که در شریعت معلوم باشد. سپس امر دیگر را که با آن حکم در علت یکسان است قیاس یا مقایسه کنند و همان حکم اول را نسبت به امر اخیر صادر نمایند. در مبانی شریعت اسلام پس از کتاب الله و سنت و اجماع قیاس دلیل چهارم است. در مذهب شیعه امامیه به جای اصل قیاس عقل را نهاده اند و گویند هرچیز را که عقل بدان حکم کند شرع نیز بدان حکم نماید و بالعکس. (رک: تعریفات جرجانی؛ فلسفه التشريع محمضان، ص ۱۵۹).

^{۱۲۸} (۲). خبر مبین سنت پیغمبر است، و سنت عبارت است از رفتار و کردار و گفتار رسول خ. داکه از طریق خبر و حدیث توسط راویان موثق پیاپی به دیگر مسلمانان رسیده باشد.

دیگر این که مردی مال دار و توانگر باشد و به مال و مکنت خود مردم را مطیع و منقاد خود کند، یا این که مردی دیندار و دانا باشد و به دین و داد در میان مردم شناخته و نامبردار گردد . چون ابو بکر کم عشیره ترین و بی چیزترین آنها بود، او را برای دینداریش مقدم داشتند.

اما از لحاظ خبر، فراهم آمدن مردم بر وی و راضی گشتن بر امامت او دلیل صحت ولایت اوست، زیرا پیغمبر فرمود: «لم یکن الله تبارک و تعالی لیجمع امتی علی ضلال^{۱۲۹}» - یعنی خداوند بزرگ و والا هرگز امت مرا به گمراهی فراهم نیاورد. اگر گویند که اجماع^{۱۳۰}

ص: ۱۶

و گردآمدن مردم بر ابو بکر از روی خطا بوده است، لازم آید که نماز و همه واجبات مسلمانان فساد یافته و حتی قرآن، که پس از پیامبر راهبر ماست، بطلان پذیرفته باشد. این گفتار دلیل همه معتزلان و مرجئان است.^{۱۳۱}

(۳۴) عمرو بن عبید^{۱۳۲}، ضرار بن عمرو، و اصل بن عطاء

^{۱۳۳} - که از سران معتزله بشمار می روند - در این باره پندارهایی دارند. عمرو بن عبید و قائلین به قول وی گفتند که علی از دیگران به حقیقت نزدیکتر بود.

(۳۵) ضرار بن عمرو

گوید که من ندانم از علی و طلحه و زبیر کدام یک به حقیقت راه یافته ترند.

(۳۶) اصل بن عطاء

گوید که مثل علی و مخالفان وی مثل دو کس است که یکدیگر را لعنت کنند . و معلوم نباشد که کدام یک از آن دو راستگوی و یا دروغگوی باشند.

^{۱۲۹} (۳). این حدیث به صورت دیگر نیز روایت شده است: «امتی لا تجتمع علی الخطأ او علی الضلالة»، «ان الله لن یجمع امتی الا علی هدی» و «ان الله لا یجمع امتی علی ضلالة». (رك: السیوطی، الجامع الصغیر، شماره ۱۰۰۴؛ نسینک، المعجم المفهرس، صص ۹۷، ۳۶۴).

^{۱۳۰} (۴). اجماع در لغت به معنی عزم و اتفاق است و در اصطلاح فقها عبارت است از اتفاق نظر مجتهدان اسلام در هر عصری بر حکمی شرعی. اما، به عقیده شیعه امامیه، اتفاق علما بر قول معصوم است. (رك: تعریفات جرجانی، گلدزیه؛ العقیده و الشریعة، ص ۵۳، فلسفه التشریع، ص ۱۱۷).

^{۱۳۱} نوبختی، حسن بن موسی، فرق الشیعه (ترجمه)، ۱ جلد، شرکت انتشارات علمی فرهنگی - تهران، چاپ: سوم، ۱۳۸۶ ه. ش.

^{۱۳۲} (۱). عمرو بن عبید بن ثاب (نسخه بدل: باب، ناب، یاب، مات) مکنی به ابو عثمان البصری (۸۰ - ۱۴۴ ه) از بزرگان معتزله و زهاد و عباد است. جدش ثاب از امرای کابل بود. عمرو در روزگار منصور عباسی می زیست و منصور او را بسیار می ستود. (رك: وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان ۱: ۳۸۴؛ میزان الاعتدال ۲: ۲۹۴؛ المنیة و الامل (طبقات المعتزله، ص ۳۵).

^{۱۳۳} (۲). اصل بن عطاء الغزال مکنی به ابو حذیفه (۸۰ - ۱۳۱ ه) پیشوا و مؤسس فرقه معتزله است، وی از شاگردان حسن بصری بود و سپس از استادش اعتزال جسته به تأسیس مذهب جدیدی مبتنی بر حریت اراده اقدام کرد که از آن پس معتزله خوانده شد. (رك: وفیات الاعیان ۲: ۱۷۰؛ مرآة الجنان ۱، ۲۷۴؛ المنیة و الامل فی الملل و النحل تألیف احمد بن یحیی بن المترضی الیمانی [طبقات المعتزله]، طبع ویلز، بیروت، ۱۹۶۱؛ ۲۸).

۳۷) باری همه ایشان بر این امر اجماع کردند

و هم‌داستان شدند که از جملگی آنان روی گردانند. زیرا می‌گفتند که بی‌گمان یکی از این دو دسته گمراه و اهل دوزخ‌اند. آنان شهادت علی و طلحه و زبیر را پس از ستیزشان با یکدیگر حتی بر درهمی جایز ندانستند. اما گویند اگر علی یا یکی از افراد مردم بر خبری گواهی داده باشد، شهادت او را رواست. درباره طلحه و زبیر نیز چنین می‌اندیشیدند. همچنین گفتند که اگر علی و طلحه و زبیر مانند پیش با هم فراهم می‌آمدند شایسته نام ایمان می‌شدند، ولی چون از یکدیگر جدایی گزیدند هیچ‌یک از ایشان را به تنهایی نمی‌توان مؤمن نامید و نیز شهادت هیچ‌کدام را روا نشاید داشت.

۳۸) اما بتربه از اصحاب حدیث و پیروان حسن بن صالح بن حی

، کثیر النواء^{۱۳۴}، سالم بن

ص: ۱۷

ابی حفصه^{۱۳۵}، حکم بن عتیبه^{۱۳۶}، سلمه بن کهیل^{۱۳۷}، ابی المقدام ثابت حداد^{۱۳۸} و قائلین به قول اینان بودند و مردم را به ولایت علی (ع) خواندند و امامت او را به خلافت ابو بکر و عمر درآمیختند. همگی ایشان بر این گفتار فراهم آمدند که علی (ع) بهترین آن گروه و برترین آنان بود. با وجود این، به دستورهای ابو بکر و عمر رفتار می‌کردند و مسح بر موزه^{۱۳۹} و آشامیدن نبید^{۱۴۰} مست‌کننده و خوردن مارماهی^{۱۴۱} را جایز می‌دانستند. سپس در جنگ علی و نبرد با محاربانش اختلاف کردند.

۳۹) شیعه و زیدیه^{۱۴۲} و از معتزله ابراهیم بن سیار نظام و بشر بن معتمر^{۱۴۳}، و از مرجئه ابو حنیفه و ابو یوسف^{۱۴۴} و بشر مریسی^{۱۴۵} و قائلین به قول ایشان گفتند:

^{۱۳۴} (۳). کثیر النواء یعنی کثیر هسته فروش و کنیه او ابو اسماعیل بود و در روزگار حضرت باقر و حضرت صادق می‌زیست. (رك: رجال الکشی: ۱۵۰-۱۵۴؛ اللایاب ۳: ۲۴۰؛ رجال مامقانی ۲: شماره ۹۸۴۲).

^{۱۳۵} (۱). سالم بن ابی حفصه کوفی، مکی به ابو یوسف، در سال ۱۳۷ هـ درگذشت. (رك: رجال نجاشی: ۱۳۸؛ میزان الاعتدال ذهبی: ۳۶۷؛ رجال مامقانی شماره ۴۵۳۵).

^{۱۳۶} (۲). حکم بن عتیبه کوفی در حوالی سال ۱۱۵ هـ درگذشت. وی زیدی و بتری بود. (رك: رجال مامقانی شماره ۳۲۳۳).

^{۱۳۷} (۳). سلمه بن کهیل بن الحصین کوفی مردی زیدی و بتری بود و در سال ۱۲۲ هـ درگذشت. (رك: طبقات ابن سعد، ۴: ۲۲۱؛ رجال الکشی، ص ۱۵۴؛ رجال مامقانی، ص ۲، شماره ۵۰۹۹).

^{۱۳۸} (۴). ابو المقدام ثابت بن هرمز فارسی از بزرگان زیدی بتری بود. شیخ طوسی او را از اصحاب امام سجاد و باقر و صادق شمرده است. (رجال نجاشی، ص ۸۴؛ رجال مامقانی، ص ۱، شماره ۱۴۹۸).

^{۱۳۹} (۵). «مسح بر موزه» ترجمه «المسح علی الخفین» است. در نزد علمای سنت و جماعت مسح بر موزه در سفر جایز است، ولی امامیه مسح بر موزه را جایز نمی‌دانند. (رك: المیزان شعرائی ۱: ۱۲۶؛ کتاب الشرایع باب وضو).

^{۱۴۰} (۶). نبید شریقی است که از خرما و مویز و غسل و گندم و جو سازند خواه مست کننده باشد و خواه مست کننده نباشد. در حدیث آمده که نبید اصلاً حلال و حرام اصلاً حرام است. (رك: مجمع البحرین، ذیل کلمه نبید؛ المیزان شعرائی، ص ۱۷۴).

^{۱۴۱} (۷). ترجمه «الجرى» است و آن نوعی ماهی بی فلس است که آن را مارماهی خوانند. محقق در شرایع می‌نویسد که خوردن جانوران دریایی که دارای فلس نیستند جایز نیست، اما درباره مارماهی (الجرى) دو روایت است و مشهورترین آنها تحریم است. (رك: مجمع البحرین طریحی؛ کتاب الشرایع، «باب الاطعمة و الاشربة»).

^{۱۴۲} (۸). زیدیه منسوب به امامت زید بن علی بن حسین بن علی هستند این فرقه از دیگر فرق شیعه به سنت و جماعت نزدیک تر است. (رك: دائرة المعارف اسلام) ترجمه فرانسه یا عربی، ماده زیدیه).

^{۱۴۳} (۹). بشر بن معتمر بغدادی ملقب به ابو سهل (فت ۲۱۰ هـ) فقیهی معتزلی بود و فرقه بشریه منسوب به او هستند.

در جنگ با طلحه و زبیر و دیگر نبردها حق با علی بود و همه کسانی که با علی بستزیدند بر خطا بودند و بر مردم واجب بوده که وی را در جنگ‌هایش یاری نمایند و

ص: ۱۸

دلیل آن گفته خداوند است که فرمود: «فَقَاتِلُوا آلَ بَنِي نَفْعٍ حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ»^{۱۴۶} یعنی با کسانی که سرکشی کنند بجنگید تا این که به سوی فرمان خدا بازگردند. پس نبرد با ایشان به جهت سرکشی و طغیانشان بر علی لازم بوده است. زیرا آنان چیزهایی را دعوی می کردند که مربوط به ایشان نبود، و خون عثمان را بی جهت بهانه ساخته بر وی سرکشی کردند. باز استدلال به خبری کنند که از علی رسیده فرمود: «امرت بقتال الناکثین و القاسطین و المارقین»^{۱۴۷} یعنی به کشتن پیمان شکنان و بیرون روندگان از حق و دین فرمان دادم. از این رو نبردهای علی با مخالفانش واجب بوده است.

(۴۰) بکر بن اخت عبد الواحد^{۱۴۸}

، یعنی بکر پسر خواهر عبد الواحد، و قائلین به قول وی گفتند که علی و طلحه و زبیر مشرک و منافق اند؛ با وجود این، به بهشت خواهند رفت.

زیرا پیغمبر فرمود: «اطلع الله عز و جلّ علی اهل بدر فقال؛ اصنعوا ما شئتم قد غفرت لكم»^{۱۴۹} یعنی «خداوند بزرگ ارجمند بر یاران [جنگ] بدر پرتوافکننده ایشان را فیموده است هرکار خواهید بکنید زیرا من شما را آمرزیده‌ام»

(۴۱) دیگر معتزلان که ضرار بن عمرو، معمر^{۱۵۰}، و ابو الهذیل علف^{۱۵۱} باشند

با سایر مرجه گفتند ما می دانیم که یکی از آن دو به ناچار بر حق و دیگری بر خطا بوده است از این رو ولایت هریک را منفردا نه مجتمعا بر خود واجب می شماریم. دلیلشان در جستن این روش این بود که می گفتند ولایت و عدالت هریک از ایشان از روی اجماع استوار شده و جز به اجماع امت عدالت از وی زایل نگردد.

وی ریاست معتزله بغداد را داشت. (رك: طبقات المعتزله، ص ۵۲؛ الاعلام زرکلی ۲: ۲۸۰).

^{۱۴۴} (۱۰). قاضی ابو یوسف یعقوب بن ابراهیم دوست و شاگرد ابو حنیفه و معاصر مهدی و هادی و هارون الرشید بود.

(رك: الاعلام زرکلی ۹: ۲۵۲؛ دائرة المعارف اسلام ۱: ۱۱۶).

^{۱۴۵} (۱۱). بشر بن غیاث بن ابی کریمه مرسی «فت ۲۱۸ هـ»، منسوب به مرسی (به فتح میم) قریه‌ای در مصر است. فقیهی معتزلی و دانای به فلسفه بود. (رك: اللباب ۳: ۲۲۸؛ میزان الاعتدال ۱: ۱۵۰؛ الاعلام زرکلی ۲: ۲۸۰).

^{۱۴۶} (۱). قرآن، سوره ۴۹، الحجرات، آیه ۹.

^{۱۴۷} (۲). طبرسی در کتاب الاحتجاج (ص ۹۶) می نویسد که اصل این حدیث از رسول خداست که در خطاب به علی فرمود: یا علی انک ستقاتل بعدی الناکثه و القاسطه و المارقة...

^{۱۴۸} (۳). بکر بن اخت عبد الواحد شیخ بکریه بود. وی منسوب به دای‌اش عبد الواحد بن زیاد از اصحاب حسن بصری است که در حدود سال ۱۷۷ هـ درگذشت. (رك: میزان الاعتدال، ۲: ۱۵۷؛ الفرق بین الفرق بغدادی، ص ۲۰۰؛ تاریخ مذاهب اسلام، ص ۳۷۷).

^{۱۴۹} (۴). اطلع الله... (رك: مفتاح كنوز السنه، ص ۷۴؛ المعجم المفهرس لالفاظ الحديث النبوی ۴: ۱۲).

^{۱۵۰} (۵). معمر بن عباد سلمی (فت ۲۱۵ هـ) از بزرگان معتزله و از مردم بصره و ساکن بغداد بود. (رك: ملل و نحل شهرستانی ۱: ۴۶؛ طبقات المعتزله، ص ۵۴؛ تاریخ مذاهب اسلام، ص ۳۵۹).

^{۱۵۱} (۶). محمد بن هذیل بن عبد الله، ملقب به ابو الهذیل العلاف، از بزرگان معتزله بصره است و خانه او در بازار علفان آن شهر بود. در ۱۳۵ هـ زاینده شد و در ۲۲۵ هـ درگذشت. وی شیعه‌مذهب بود و علی را بر عثمان برتری می‌داد. (رك: طبقات المعتزله، ص ۴۴؛ تاریخ بغداد ۳: ۳۶۶؛ علی مصطفی الغرابی، ابو الهذیل العلاف؛ تاریخ مذاهب اسلام، ص ۳۴۹).

در داوری داوران [که ابو موسیٰ، اشعری و عمرو بن العاص بودند] اختلاف کردند.

(۴۳) خوارج هر دوی داوران را کافر دانسته

(۴۴) شیعہ، مرجئہ، ابراہیم نظام، و بشر بن معتمر

در مورد روا بودن داوری، فعل پیغمبر را دلیل آورده گفتند که آن حضرت در هنگامی که با اهل مکه آشتی می کرد و ابو جندل سهیل بن عمرو^{۱۵۵} را پای در زنجیر به ایشان پس می داد، به داوری سعد بن معاذ^{۱۵۶} در میان خود و بنی قریظه^{۱۵۷} و نصیر^{۱۵۸}، که دو تیره از یهود بودند، تن در داد.

^{۱۵۲} (۱). ابو بکر عبد الرحمن بن کیسان الاصم از فصحای معتزله و فقهای ایشان بود، و از پارسایان به شمار می رفت. با وجود آن، علی را در بیشتر کارهایش بر خطا می دانست و معاویه را در بیشتر کارهایش بر صواب. از این جهت هم‌مذهبان معتزله او وی را مورد انتقاد قرار داده‌اند. در مسجد بصره که به نماز می ایستاد هشتاد پیرمرد پشت او نماز می کردند. رك: طبقات المعتزله، تألیف احمد بن یحیی المرتضی تصحیح ویلز، بیروت، ۱۹۶۱، ص ۵۶.

^{۱۵۳} (۲). قرآن کریم، سورہ ۵ (المائدہ)، آیات ۴۴ و ۴۷.

۱۵۴ (۳). قرآن کریم، سورہ ۴۹ (الحجرات)، آیہ ۹.

^{۱۰۰} (۴). ابو جندل سه یل بن عمرو بن عبد الشمس قرشی (فت ۱۸ هـ) از خطباء و بزرگان قریش بود. مسلمانان او را در جنگ بدر اسیر کردند و در روز فتح مکه مسلمان شد. (رک: تاریخ ابو الفداء ۱: ۱۳۹؛ الاعلام زرکلی ۳: ۲۱۲).

۱۵۶ (۵). سعد بن معاذ بن نعمان انصاری (فت ۵ هـ) در جنگ خندق کشته شد. (الاعلام زرکلی ۳: ۱۳۹)

^{۱۵۷} (۶ و ۷) بنی قریظه و نضیر دو قبیله از یهودان خبیر بودند که رسول خدا (ص) در ربیع الاول سال چهارم هجری با قبیله نخستین و در سال پنجم هجری با قبیله دوم نبرد کرد. (رک: تاریخ ابو الفداء ۱: ۱۴۰، دائرة المعارف اسلام، طبع فرانسه چاپ اول، ۴: ۳۱ نینو قریظه و بنو نضیر).

^{۱۵۸} (۶ و ۷) بنی قریظه و نضیر دو قبیله از یهودان خنیز بودند که رسول خدا (ص) در ربیع الاول سال چهارم هجری با قبیله نخستین و در سال پنجم هجری با قبیله دوم نبرد کرد. (رک: تاریخ ابو الفداء ۱: ۱۴۰؛ دأءة المعارف اسلام، طبع فرانسه چاپ اول، ۴: ۳۱ بنو قریظه و بنو نضیر).

(۴۵) ابو بکر اصم

گوید که نبرد علی [با معاویه] و همچنین قبول حکمیت وی هردو خطا بود، و ابو موسی اشعری از جهت این که می‌خواست مردم بر پیشوایی گرد آیند در خلع او مصاب و بر حق بوده است.

(۴۶) دیگر معتزلان

گفتند که هر مجتهدی بر طریق صواب است، و علی نیز در اجتهاد خود دور از حق و صلاح نبود و ما او را به آن گفته متهم نگردانیم.

(۴۷) حشویه

گفتند ما در این باره چیزی نگوییم و کار ایشان را به خدا واگذاریم، چه خداوند به راست و ناراست کار آنان آگاه است، و ولایت همگی ایشان را مانند نخست می‌پذیریم.

(۴۸) همه این تیره‌ها و دسته‌ها از مرجئه و خوارج و فرقه‌های دیگر

که ذکر ایشان در پیش گذشت، اختلاف‌های بسیاری با هم دارند که یادآوری آنها موجب به درازا کشیدن سخن است، چنان‌که پیوسته در پیرامون توحید و امامت و احکام شرع و فتواها و همه امور دین به گفتگو برخیزند و نسبت بزهکاری به هم دهند و یکدیگر را انکار نموده کافر شمارند. ایشان با جدایی کیش‌ها و روش‌هایی که دارند باز نام «جماعت» بر خویش نهاده‌اند. خواست ایشان از اطلاق این کلمه بر خود نه این است که بر دینی گرد آمده باشند، بلکه از این روی است که بر ولایت هر که بر ایشان فرمانروایی کند - چه بدکار و چه نیکوکار - گردن گذارند و از او فرمان برداری رهایند. اگرچه به ظاهر در زیر فرمان امام و پیشوایی فراهم آمده باشند، باری، به راستی دل هایشان از یکدیگر جدایی داشته و پراکنده هستند. بنیاد همه این فرقه‌ها چهار دسته‌اند و آنان شیعه، معتزله، مرجئه، و خوارج می‌باشند.

(۴۹) گروه نخستین که شیعیان می‌باشند هواخواه علی بن ابیطالب (ع) هستند

که شیعه^{۱۵۹} یعنی پیروان او خوانده شدند. ایشان از زمان پیغمبر و پس از او به دوستی علی نامبردار بودند، و از دیگران گسسته و به وی پیوستند و او را پیشوا و راهنمای خود ساختند.

ص: ۲۱

مقداد بن اسود^{۱۶۰}، سلمان فارسی^{۱۶۱}، ابو ذر جندب بن جناده غفاری^{۱۶۲}، عمّار بن یاسر^{۱۶۳}، و دیگر دوستان علی از این دسته بودند. ایشان از کسانی هستند که در تشیع اسلام پیشگام بودند. زیرا نام شیعه قدیم است، و پیروان ابراهیم^{۱۶۴} و موسی^{۱۶۵} و عیسی^{۱۶۶} و دیگر پیغمبران - که درود بر همه آنان باد - نیز به این اسم^{۱۶۷} خوانده شده‌اند.

^{۱۵۹} (۱). پیروان علی را شیعه علی خوانده‌اند، و آنان معتقد به نص پیغمبر بر جانشینی وی (خواه نص جلی و خواه نص خفی) هستند. جاحظ می‌نویسد که در صدر اول اسلام لقب شیعی را جز به پیروان علی اطلاق نمی‌کردند.

(رک: ملل و نحل شهرستانی ۱: ۱۰۸؛ شرح مواقف ۳: ۲۸۶؛ العقیده و الشریعة: ۱۷۲-۱۷۴).

چون پیغمبر جهان را بدرود گفت، شیعیان بر سه دسته شدند.

۵۰) گروهی گفتند که علی امام واجب الطاعه پس از رسول خداست

و مردمان باید که از وی فرمان برداری نمایند، و گفته‌های او را بپذیرند، و در همه کارها دستور از او گیرند. زیرا پیغمبر علم جمیع چیزها را که مردمان بدان نیازمندند به وی آموخته، و از روا و ناروا و همه سودها و یان های دین او را آگاه کرده، و همه دانش‌های ارج‌دار و باریک را به وی سپرده است.

همچنین از جهت پاک دامن و پاکزادی و پیشگامی در مسلمانی و دانش و بخشش و پارسایی و دادگری شایسته امامت و جانشینی پیغمبر است. چه آن حضرت او را بدان کار منصوص و نامزد کرده و به وی و به نام و نسب او اشارت فرموده، و گروه اسلامیان را پای‌بند امامت او ساخته است. پیغمبر او را بر ایشان برگمارده و مهتر آنان ساخته و درباره

ص: ۲۲

فرمان‌روایی او بر مؤمنان از آنان پیمان گرفته است. در جای‌های بسیار مانند غدیر خم^{۱۶۸}

او را ستوده و شایسته‌ترین مردمان خوانده است. پایگاه و جایگاه او را در پیش خود همچون پایگاه هارون^{۱۶۹} در نزد موسی شمرده جز این‌که هارون پس از موسی مرتبه نبوت داشت، ولی پس از محمد دیگر پیغمبری نباید. و همین دلیل امامت او باشد. زیرا معنی نیامدن پیغمبری پس از آن حضرت دلیل بودن امام پس از او خواهد بود، چه پیغمبر علی را

^{۱۶۰} (۱). مقدار بن عمرو معروف به ابن الاسود الکندی (۳۷ ق. هـ - ۳۳) از یاران رسول خدا بود و از روزگار آن حضرت به علی مهر می‌ورزید. (رک: المعارف ابن قتیبه، ص ۱۱۳؛ رجال استرآبادی، ص ۳۴۴؛ الاعلام ۸: ۲۰۸)

^{۱۶۱} (۲). سلمان فارسی که در ۳۶ هـ درگذشت از ایرانیان اصفهان بود و عمری دراز یافت و در مدینه اسلام پذیرفت. مسلمانان او را به امر رسول خدا از آقايش خريده آزاد کردند. در جنگ احزاب مسلمانان را به کندن خندق رهنمون شد. پس از تسخير تيسفون يا مدائن، کسری از طرف عمر فرمان‌روای آن شهر گشت و در همان‌جا درگذشت. مرقدش معروف به سلمان پاک است. (رک: الاعلام زرکلی ۳: ۱۹۶؛ نفس الرحمن فی احوال سلمان).
^{۱۶۲} (۳). ابو ذر جندب بن جنادة بن سفيان از بني غفار (فت ۳۲ هـ) از بزرگان اصحاب رسول خدا بود. سرانجام عثمان در خلافت خود وی را به رنده، از قراء مدینه، تبعید کرد و در همان‌جا بمرد. (الاعلام زرکلی ۲: ۱۳۶)

^{۱۶۳} (۴). عمار بن یاسر بن عامر الکنازی (۵۷ ق. هـ - ۳۵ هـ) از بزرگان صحابه بود، و او نخستین کسی است که در اسلام مسجد ساخت. عمر وی را حاکم کوفه کرد. سرانجام در جنگ صفین در کنار علی درگذشت. (همان ۵: ۱۹۲).

^{۱۶۴} (۵). ابراهیم از اعلام قرآن است و از انبیاء الوالعزم به شمار می‌رود. پدرش آزر نام داشت و شغلش بت‌تراشی بود خداوند ابراهیم را در نوجوانی هدایت فرمود و او را از آتش نمرود نجات داد. ابراهیم از کنیزش هاجر پسری به نام اسماعیل و از زن دیگرش ساره پسری به نام اسحاق داشت. ابراهیم را شیخ الانبیاء خوانده‌اند. (قاموس الالفاظ و الاعلام القرآنیه).

^{۱۶۵} (۶). موسی از اعلام قرآن است و او پسر عمران بود. قوم یهود امت وی هستند. تورات کتاب اوست. (همان).

^{۱۶۶} (۷). عیسی بن مریم، ملقب به مسیح، از اهل شهر ناصره بود؛ از این جهت پیروان او را نصاری گفته‌اند. کتاب او انجیل است. (همان).

^{۱۶۷} (۸). نام شیعه مکرر در قرآن به کار رفته و به معنی پیروان مذاهب مختلف آمده است. (رک: کتاب المقالات و الفرق، ص ۱۵۷)

^{۱۶۸} (۱). غدیر خم آبگیری است بین مکه و مدینه در ناحیه حجة واقع در سه میلی آن. چشمه‌ای در آن می‌ریخته است. رسول خدا در غدیر خم علی بن ابیطالب را برکشید و فرمود: «فمن كنت مولاه فهذا علي مولاه، اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه...» یعنی «هرکه من آقا و خواجه اویم علی نیز آقا و خواجه اوست. خدایا دوست بدار کسی که او را دوست دارد و دشمن بدار کسی که او را دشمن دارد...». (رک: معجم البلدان یاقوت، ماده «خم»، شرح الباب الحادی عشر: ۵۳).

^{۱۶۹} (۲). بیان بالا ترجمه این حدیث است: «انت مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي». یعنی ای علی پایگاه تو به نزد من مانند پایگاه هارون است نزد موسی جز این‌که پیغمبری پس از من نیست. (رک: شرح الباب الحادی عشر: ۵۳؛ احتجاج الطبرسی، ص ۴۱).

اما هارون از اعلام قرآن و برادر موسی بن عمران است. موسی او را به جانشینی خود برگماشت و به میقات و کوه طور رفت و با خدای همسخن شد. (رک: قاموس الالفاظ و الاعلام القرآنیه).

مانند و همتای خویش خوانده و بر دیگران برتری داده است، چنان که درباره او به بنی ولیع^{۱۷۰} فرماید: «لتنهن اولا بعث الیکم رجلا کنفی». یعنی «باید هرآینه باز ایستید و از پای بنشینید و گرنه مردی را چون خویشتن بر شما برانگیزم.» [و مقصود وی از آن مرد علی بن ابیطالب (ع) بوده است.] همچنین نشاید که پس از پیغمبر بر جایگاه او کسی جای گیرد مگر با وی از یک جان باشد، زیرا پایگاه امامت پس از نبوت برترین مراتب است. همچنین گفتند پس از علی باید مردی جانشین او شود که از فرزندان وی و فاطمه دخت محمد^{۱۷۱} باشد، و بی گناه و پاکیزه از عیب و پارسا و استوار و پسندیده بود، و رنجور و آفت رسیده نباشد، و دیندار و والاتبار و پاکزاد بود، و از بزه و لغزش در امان و از جانب امام پیشین به امامت نامزد شده به وی و نام او اشارت رفته باشد.

در این صورت دوستان او رستگار و دشمنانش کافر و تباهکارند و هرکه به جز آن امام به دیگری بگروید گمراه و مشرک است. امامت در فرزندان علی (ع) تا هنگامی که خداوند

ص: ۲۳

امر و نهی خود را در این جهان برپای دارد دوام خواهد یافت.

پس این گروه همچنان به امامت علی استوار ماندند تا این که در شب نوزدهم ماه رمضان از دست عبد الرحمن بن ملجم مرادی^{۱۷۲} ضربتی خورد و در شب بیست و یکم همان ماه که سال چهارم هجری بود از آن زخم درگذشت. علی در هنگام وفات شصت و سه سال داشت. سی سال امامت و چهار سال و نه ماه خلافت کرد. مادرش فاطمه دخت اسد بن هاشم بن عبد مناف بود، و او نخستین هاشمی است که از ازدواج دو هاشمی زاییده شده است.

۵۱) گروهی گفتند که علی از جهت بزرگواری و دانش و پیشگامی در مسلمانی برتر از دیگران بود

. چه او بهترین و دلیرترین و بخشنده ترین و پارساترین و پرهیزگارترین مردم بود. با این وصف، پیشوایی ابو بکر و عمر و دشمنان ایشان را، به شرط آن که شایستگی آن پایگاه را داشته باشند، روا می دانستند، و می گفتند چون علی کار خلافت را به ابو بکر و عمر واگذار کرد و به پیشوایی آن دو خشنود بود، و از روی مل و اطاعت نه به زور و کراهت با ایشان دست بیعت داد، و حق خویش را به آنان واگذار کرد؛ ما نیز از این کار خوشنودیم. چنان که خداوند ابو بکر را هم بر مسلمانان پسندیده و از کسانی که به وی دست بیعت دادند خشنود می باشد، و جز این سخن دیگر روا نبود و هیچ کس از ما را بیش از این گفتار نسزد. زیرا پیشوایی ابو بکر از تن در دادن به خلافت وی استوار گشت و به راستی پیوست و اگر خشنودی و گردن نهادن علی به خلافت او نمی بود هرآینه ابو بکر بزه کار و گمراه و نابود می شد. این دسته از پیشینیان فرقه بتریه بودند.

^{۱۷۰} (۳). ر.ک: تاریخ الرسل و الملوك تالیف محمد بن جریر طبری، طبع اروپا ۲۰۰۰-۲۰۱۰.

^{۱۷۱} (۴). فاطمه بنت رسول الله ملقب به الزهراء (۱۸ ق. هـ - ۱۱ هـ). مادرش خدیجه بنت خویلد بود. در هیجده سالگی به زنی علی بن ابیطالب درآمد و از این ازدواج حسن و حسین و ام کلثوم و زینب پیدا شدند. حضرت فاطمه پس از رسول خدا بیش از شش ماه نزیست. (ر.ک: طبقات ابن سعد، ۸: ۱۱-۲۰؛ عمر ابو النصر فاطمه بنت محمد؛ الاعلام زرکلی ۵: ۳۲۹).

^{۱۷۲} (۱). عبد الرحمن از مردم یمن بود. نخست از شیعیان علی به شمار می رفت و در جنگ صفین در رکاب او شمشیر می زد. پس از واقعه حکمین بر او خروج کرد. سرانجام کمین کرده آن حضرت را ضربت زد. ابن ملجم را به قصاص قتل علی (ع) در سال چهل هجری، سه روز پس از شهادت آن حضرت بکشتند (ر.ک: الکامل میرد ۲:

۱۳۶؛ الاعلام زرکلی ۴: ۱۰۴؛ طبقات ابن سعد ۳: ۲۳).

۵۲) پس گروهی از این دسته

درآمده گفتند که علی (ع) از جهت خویشاوندی با پیغمبر، و پیشگامی در اسلام و دانشش بهترین کس از برای خلافت بود، ولی روا آن است که جز او دیگری را که کاردان و آزموده باشد بر خویش پیشوا سازند - خواه این که آن کس به آن کار خشنود یا ناخشنود باشد. مردم اگر فرمان‌روایی را به خواست و رضامندی خود بر خویشان برگزینند نشان برومندی و راه‌یافتگی و فرمان‌برداری ایشان از خدا باشد و خداوند اطاعت از چنین فرمان‌روایی را واجب شمرده است.

ص: ۲۴

پس هرکه از قریش و بنی هاشم با علی یا امام دیگر بستیزد کافر و گمراه است.

۵۳) گروهی از اینان که جارودیه

^{۱۷۳} نام دارند علی را از دیگران برتر شمردند و روا ندانند که کسی جز وی به جای او نشیند، و گفتند که هرکه علی را از جایگاه خویش براند کافر است، و مسلمانان چون دست بیعت به وی ندادند کافر و گمراه شدند. ایشان بعد از او حسن بن علی ^{۱۷۴}، و پس از وی حسین بن علی ^{۱۷۵} را امام دانند، و گویند پس از آن دو امامت باید در میان فرزندان ایشان به شورا باشد، و نیز هرکه از آنان به خاطر امامت خروج کند و او را شایستگی آن کار باشد امام است. این دو گروه اند که مذهب زید بن علی بن الحسین ^{۱۷۶}، و زید بن حسن بن علی بن ابیطالب ^{۱۷۷} را پذیرفتند، و دیگر دسته‌های زیدیه از ایشان پدید آمدند. چون علی (ع) کشته شد گروهی که به پیشوایی او استوار بودند و امامت وی را از جانب خدا و پیغمبر بر خود واجب می‌دانستند بر سه دسته گردیدند.

۵۴) گروهی گفتند که علی کشته نشده و نمرده و نمیرد

و کشته نشود تا این که تازیان را به چوب‌دست خود براند، و زمین را که از ستم و بیدادگر انبار شود پر از دین و داد کند.

^{۱۷۳} (۱). جارودیه از فرق زیدیه‌اند، پیرو زید بن منذر عبدی مکی به ابی جارود. ابی جارود از غلاة شیعه بود و در ۱۵۰ هـ درگذشت. (رک: کتاب المقالات و الفرق، ص ۱۵۸؛ تاریخ مذاهب اسلام: ۳۰۳).

^{۱۷۴} (۲). حسن بن علی (۳-۵۰ هـ) دومین امام شیعه و پنجمین خلیفه راشدین و ملقب به مجتبی است. مادرش فاطمه دخت پیغمبر بود و در چهل هجری به خلافت نشست و کار او با معاویه به صلح انجامید و از خلافت صرف‌نظر کرد و به مدینه رفت و بنا به بعضی از روایات در آنجا مسموم گشته درگذشت. (رک: الاعلام ۲: ۲۱۴).

^{۱۷۵} (۳). حسین بن علی (۴-۶۱ هـ) سومین امام شیعه و مادرش فاطمه زهرا بود. سرانجام در روز دهم محرم سال ۶۱ هـ با یاران و فرزندان در خلافت یزید بن معاویه به امر عبید اله بن زیاد فرمانروای کوفه در کربلا به شهادت رسید. (رک: عباس محمود العقاد؛ ابو الشهدا؛ عمر ابو النصر: الحسین [ع]).

^{۱۷۶} (۴). زید بن علی بن الحسین (۷۹-۱۲۲ هـ)، که پسر امام زین العابدین و برادر امام محمد باقر بود، به سال ۱۲۰ هـ در کوفه دعوی امامت کرد و بر هشام بن عبد الملك خروج نمود. یوسف بن عمر ثقفی والی عراق او را در آن شهر بکشت و به دار آویخت. زید شاگرد واصل بن عطاء غزال بود. از این جهت پیروان او در اصول مذهب معتزلی هستند. زید از استادان ابو حنیفه به شمار می‌رفت و امام ابو حنیفه با او بیعت کرد و سی هزار درهم برای او بفرستاد و مردم را به یاری او برانگیخت. زید شیعیان را از لعن ابو بکر و عمر و عثمان باز می‌داشت. (رک: محمد ابو زهره: الامام زید؛ الاعلام ۳: ۹۸).

^{۱۷۷} (۵). زید بن الحسن پس از قتل حسین بن علی به بیعت عبد الله بن زبیر درآمد و سرانجام به مدینه رفت و عمری دراز یافت و به سال ۱۲۰ هـ در حاجر بین مکه و مدینه درگذشت. (رک: عمدة الطالب، ص ۵۴؛ تنقیح المقال، شماره ۴۴۱۲).

ایشان نخستین دسته‌اند در اسلام که پس از پیغمبر قائل به توقف در امامت علی شدند و آنان را «سبأیه»^{۱۷۸} گویند. زیرا نخستین کسی که از اینان به گزافه‌گویی برخاست عبد الله بن

ص: ۲۵

سبأ بود که دشنام و بدگویی را درباره ابو بکر و عمر و عثمان و یاران پیغمبر آشکار ساخت و از آنان بیزاری جست و گفت که علی (ع) او را بدین کار فرموده است. پس علی او را بگرفت و از کردار زشت او بازپرسید، به آن گفته‌ها اقرار کرد. چون به کشتنش فرمان داد، مردم فریاد برآوردند: ای امیر مؤمنان، آیا می‌خواهی بکشی مردی را که مردم را به مهر و دوستی شما خاندان پیغمبر می‌خواند و آنان را به ولایت تو بیزاری از دشمنانت دعوت می‌نماید؟ علی از کشتن او درگذشت و او را به مدائن^{۱۷۹} فرستاد.

گروهی از اهل علم آورده‌اند که عبد الله بن سبا در آغاز یهودی بود و سپس اسلام پذیرفت و به ولایت علی بن ابیطالب درآمد. او این سخنان گزاف را در هنگامی که یهودی بود درباره یوشع بن نون^{۱۸۰} جانشین موسی می‌گفت، و چون مسلمان شد همان گفته‌های گزاف را پس از وفات پیغمبر درباره علی از سرگرفت. او نخستین کسی است که آهنگ واجب بودن امامت علی را بلند ساخت، آشکارا از دشمنان و مخالفان وی بیزاری جست. از اینجاست که مخالفان مذهب شیعه برآنند که بنیاد رافضی‌گری^{۱۸۱} از یهودیت آمده است. باری، چون خبر مرگ علی در مدائن به عبد الله بن سبا رسید، به آن کس که این خبر را آورده بود گفت: «تو دروغ می‌گویی؛ [علی نمرده است] اگر مگر او را در هفتاد همیان می‌کردی و هفتاد گواه بر کشته شدن او می‌آوردی، باز باور نمی‌کردم و می‌دانستم که او نمرده و کشته نشده و نخواهد مرد تا این‌که سراسر زمین از آن او شود.» [این فرقه را سبائییه خوانند.]

۵۵) گروهی قائل به امامت محمد بن حنیفه^{۱۸۲} شدند

و گفتند که چون او را در نبرد بصره از میان دیگر برادران درفش سپاه پدر را در دست داشت امامت از آن او باشد. این

ص: ۲۶

دسته را کیسانیه^{۱۸۳} نامند؛ زیرا مختار بن ابی عبید ثقفی^{۱۸۴}، که مهتر ایشان بود، لقب کیسان داشت. مختار کسی است که به خون‌خواهی حسین بن علی برخاست و کین او بخواست و کشتندگان او را با کسان دیگر بکشت، و گفت محمد بن

^{۱۷۸} (۶). گویند عبد الله سبا از یهودیان صنعاء بود و مادرش سوداء نام داشت. از این جهت او را ابن السوداء نیز گویند. پیروان او سبائییه خوانده می‌شوند. (رك: المقالات و الفرق، ص ۱۶۱).

^{۱۷۹} (۱). مدائن همان تیسفون، پایتخت قلم ساسانیان در عراق کنونی، نزدیک بغداد است. چون از اجتماع چند شهر تشکیل شده بود، آن را مدائن گفتند. (رك: معجم البلدان یا قوت).

^{۱۸۰} (۲). یوشع بن نون نامش به عبری هوشع بود و از سرداران موسی به شمار می‌رفت. پس از مرگ موسی قوم یهود را به آن سوی رود اردن راهبری نمود و کنعانیان را شکست داد. (رك: قاموس کتاب مقدس، ص ۹۷۰).

^{۱۸۱} (۳). رفض یا رافضیت به غلو در دوستی علی اطلاق می‌شود. چون آنان از رای صحابه در بیعت ابو بکر و عمر روی گردانیدند، ملقب به رافضه یا روافض شدند. این لقب طعن‌آمیز را سابقا اهل سنت و جماعت درباره شیعه به کار می‌بردند. شیعه هم معاوضه به مثل کرده و در مقابل اهل سنت و جماعت را ناصبی می‌خوانند. (رك: تاریخ مذاهب اسلام، ص ۳۰۲؛ حطوط مقریزی ۲: ۳۵۱).

^{۱۸۲} (۴). مادر محمد بن حنیفه خوله دخت جعفر الحنفیه بود، و محمد منسوب به نسب مادرش می‌باشد. در ۲۱ هـ زاییده شد و در ۸۱ هـ در حوالی مدینه درگذشت. (رك: وفيات الاعیان ۱: ۴۴۹؛ الاعلام ۷: ۱۵۳).

حنفیه که پس از پدرش امام بود او را بدین کار فرموده است . مختار را به نام کیسان نامی که شهریان او بود و ابو عمره کنیه داشت نیز کیسان خوانند . این مرد در گفتار و کردار و کشتار از مختار سخت تر و تندروتر بود، و می گفت محمد بن حنفیه امام و جانشین علی بن ابیطالب است و مختار گمارده و کارگزار او می باشد و هرکه خود را بر علی مقدم داشته بود کافر می دانست، و نیز اصحاب صفین و جمل را کافر می شمرد. کیسان می گفت که جبرئیل بر مختار فرود آید و از جانب خدا به وی وحی آورد ولی مختار او را نمی بیند. برخی گویند که مختار به نام کیسان نامی که غلام علی بن ابیطالب بود کیسان خوانده شده است و او کسی بود که وی را به خونخواهی حسین بن علی واداشت و برکشندگان آن حضرت دلالت کرد و رازدار و رازین و دست‌اندر کاکر وی بود.

(۵۶) گروهی پس از علی بن ابیطالب به امامت پسرش حسن بن علی پایدار ماندند

. چون حسن با معاویه کنار آمد و با وی آشتی کرد و مالی را که برای او فرستاده بود بستد دسته ای از ایشان او را سرزنش کرده و با وی از در ناسازگاری درآمدند و از امامت او برگشته به توده مردم پیوستند. ولی دیگر یارانش تا آنگاه که کشته شد به امامت او استوار ماندند.

ص: ۲۷

چون حسن از نبرد معاویه روی گردانید و به جایی که مظلوم ساباط^{۱۸۵} نام داشت برسید، مردی که او را جراح بن سنان^{۱۸۶} می‌گفتند از آنجای برجست و لگام چهارپای او بگرفت و فریاد برآورد : «الله اکبر!» تو نیز مانند پدرت مشرک شده‌ای!» سپس دشنه‌ای که در دست داشت در بین ران او فروبرد، چنان‌که گوشت را بدریده به استخوان رسید.

حسن دست بر گردن او افکند و در آن حال هردو بر زمین افتادند . آنگاه مردم گرد آمده جراح را به پای بکوفتند تا کشته شد. سپس حسن را بر تختی برداشته به مدائن آوردند و به خانه سعد بن مسعود ثقفی^{۱۸۷} نگاه داشتند و وی را همچنان درمان می نمودند تا زخم او بهبودی پذیرفت . پس از آن حسن به مدینه رهسپار شد و از اثر آن زخم که دیده بود خسته و افکار بود و خشم خود فرومی خورد و اندوه می برد و از دست صاحبان دعوت خود خون می خورد تا آن‌که

^{۱۸۳} (۱). شخصیت کیسان در تاریخ درست معلوم نیست . بعضی گویند که وی شاگرد محمد بن حنفیه بود. مجلسی می‌نویسد که چون پدرش او را در بجگی به نزد علی بن ابیطالب آورده بود و علی دستش را برای نوازش بر سر آن کودک گذاشت و فرمود: «کیس کیس»، او را کیسان گفتند. کنیه‌اش ابو عمره بود و در واقعه مذار در ۶۷ هـ کشته شد. (رک: ملل و نحل شهرستانی ۱: ۱۰۹؛ کتاب المقالات و الفرق، ص ۱۶۴؛ تاریخ مذاهب اسلام، ص ۳۱۲؛ بحار الانوار مجلسی ۹: ۱۷۱-۱۷۳).

^{۱۸۴} (۲). مختار بن ابی عبید ثقفی در کوفه قیام کرد و یک سال و نیم در آنجا حکومت نمود . پدرش ابی عبید مسعود ثقفی از اصحاب رسول خدا بود . پس از کشته شدن حضرت حسین بن علی (ع) گروه بسیاری از مردم کوفه از این‌که آن حضرت را یاری نکرده‌اند پشیمان شده و خود را توابین خواندند و به دور مختار بن ابو عبید جمع شدند . مختار عامل عبد الله بن زبیر را از کوفه بیرون کرد (۶۶ هـ). سپس همه قاتلان امام حسین را بکشت و تا موصول را ضمیمه حکومت خود کرد. ایرانیان در این قیام به مختار یاری کردند و حتی شمار ایشان در سپاه او چند برابر عرب ها بود. سردار مختار ابراهیم بن مالک اشتر نخعی بود . سرانجام عبد الله بن زبیر- امیر مکه- برادرش مصعب را به جنگ مختار فرستاد و مختار در ۶۸ هـ به قتل رسید. (رک: تاریخ طبری ۷: ۱۴۶؛ ملل و نحل شهرستانی ۱: ۱۱۰؛ تاریخ مذاهب اسلام، ص ۳۱۱).

^{۱۸۵} (۱). مظلوم ساباط جایی در نزدیکی مدائن بود. یاقوت گوید که سبب تسمیه آن را نمی‌دانم. (رک: معجم البلدان ۴: ۵۶۹).

^{۱۸۶} (۲). نامش در الفرق بین الفرق بغدادی، ص ۱۶، طبع محمد زاهد الکوثری سنان الجعفی آمده است.

^{۱۸۷} (۳). سعد بن مسعود ثقفی از طرف علی بن ابیطالب بر مدائن حکومت داشت، و وی عموی مختار بن ابی عبید ثقفی است . (رک: ابن اثیر، الکامل فی التاریخ ۳: ۴۰۴).

در آخر صفر سال چهل و هفت هجری^{۱۸۸} در چهل و پنج سال و شش ماهگی درگذشت. مادرش فاطمه از پدر دخت پیغمبر و از مادر دختر خدیجه بنت خویلد بن اسد بن عبد العزی بن قصى بن كلاب بود.

۵۷) گروهی که پس از علی بن ابیطالب به امامت حسن بن علی استوار بودند

پس از وی به امامت برادرش حسین بن علی درآمدند و همچنان او را امام می دانستند تا این که وی را عبید الله بن زیاد^{۱۸۹} به روزگار یزید بن معاویه^{۱۹۰} بکشت. گویند زیاد پدر عبید الله پسر ابو سفیان بود و عبید الله را به نام مادرش ابن مرجانه می گفتند. عبید الله در آنگاه از جانب

ص: ۲۸

یزید بر عراقین^{۱۹۱} و کوفه^{۱۹۲} و بصره^{۱۹۳} حکومت داشت. چون امام حسین به کربلا^{۱۹۴}، سپاهی به سپهسالاری عمر بن سعد بن ابی وقاص^{۱۹۵} در آن بیابان جلو او فرستاد تا آن که آن امام را در روز عاشورا، دوشنبه دهم محرم سال شصت و یک هجری، در کربلا بکشت. آن حضرت در هنگام شهادت پنجاه و شش سال و پنج ماه داشت. مادرش فاطمه دخت پیغمبر بود و شانزده سال و ده ماه و پانزده روز امامت کرد.

۵۸) چون حسین کشته شد

، گروهی که از یاران او بودند سرگردان شده گفتند : روش حسن با حسین نسازد و کار این با آن موافق نباشد. زیرا حسن با یاران بسیار و نیرویی که داشت، اگر روشی را که در آشتی با معاویه و واگذاشتن بهره خود به وی و نستیزیدن با او از روی ناتوانی اختیار کرد درست بود، پس نبرد حسین با یزید از چه روی بود، و چرا با یاران اندک و مردمی ناتوان با او که هواخواهانی بسیار و نیرومند داشت به جنگ برخاست، و سرانجام خود را با همراهان خویش به کشتن داد. چه وی در بازنشستن و کناره گیری از نبرد و آشتی کردن و از در دوستی درآمدن با یزید، از حسن با معاویه معذورتر بود.

^{۱۸۸} (۴). چنان که گذشت، شهادت حسن بن علی در سال ۵۰ هـ بود. آن حضرت را مسموم کردند و مدت خلافتش شش ماه و پنج روز بود و یازده پسر و یک دختر داشت. (رك: الاصابه ۱: ۳۲۸؛ مقاتل الطالبین، ص ۳۱؛ اعلام زرکلی ۲: ۲۱۴).

^{۱۸۹} (۵). عبید الله بن زیاد (۲۸ - ۶۷ هـ) از سرداران بنی امیه بود. معاویه در سال ۵۳ هـ او را ولایت خراسان داد. وی به ماوراء النهر لشکر کشید و فتوحاتی چند کرد. سپس معاویه او را به امارت بصره منصوب گردانید. در آنجا از خوارج کشتاری سخت نمود. یزید بن معاویه کوفه را نیز به حکومت وی بیفزود. فاجعه کربلا در زمان او اتفاق افتاد. سرانجام این زیاد به فرمان مختار به دست ابراهیم بن اشتر نخعی در ناحیه موصل کشته شد. (الاعلام زرکلی ۴: ۳۴۷).

^{۱۹۰} (۶). یزید بن معاویه ابن ابی سفیان (۲۵ - ۶۴ هـ) دومین خلیفه بنی امیه در سال شصت هجری به خلافت نشست و در حوارین از نواحی حمص درگذشت. (رك: همان ۹: ۲۴۵؛ تاریخ یعقوبی ۲: ۲۱۵).

^{۱۹۱} (۱). عراقین یعنی دو عراق، و آن سرزمین بین موصل تا آبادان از لحاظ طول و بین قادسیه تا حلوان از نظر عرض است و آن را عراقین کوفه و بصره نامیده اند، زیرا آن دو شهر لشکرگاه مسلمین در عراقین بود. (رك: معجم البلدان یاقوت).

^{۱۹۲} (۲). کوفه از شهرهای عراق است که در عهد خلیفه دوم عمر از طرف سپاه عرب در نزدیک حیره قلم بنا شد.

این شهر را حضرت علی، به سبب نزدیکی آن به شام، مرکز خلافت اسلامی قرار داد. (رك: معجم البلدان یاقوت).

^{۱۹۳} (۳). بصره از شهرهای جنوبی عراق است که در قرن یازدهم میلادی نزدیک شهر قلم ابله بنا شد. این شهر در زمان عمر (۱۷ هـ) يك اردوگاه نظامی بود و در زمان معاویه به دست زیاد بن ابی سفیان آبادان گشت. (همان).

^{۱۹۴} (۴). کربلا موضعی است که حضرت حسین در آنجا شهید شد. این منطقه از طرف بیابان نزدیک کوفه و برکنار فرات است. (معجم البلدان یاقوت).

^{۱۹۵} (۵). عمر پسر سعد بن ابی وقاص که پدرش از اصحاب پیغمبر بود، سرانجام به دست مختار به انتقام خون حسین بن علی کشته شد. (در ۶۰ هـ). (رك: الاعلام زرکلی ۵: ۲۰۶).

اگر کاری را که حسین در کوشش و کارزار با یزید کرد تا بدانجا که خود و یاران و فرزندانش را به کشتن داد درست و واجب بود، پس کناره جویی حسن و دست کشیدن از ستیز و نبرد با معاویه با داشتن یاران بسیار کاری نادرست بوده است. پس در کار آن دو در گمان شدند و از امامت آنان بازگشتند، و در گفتار با توده مردم همدستان گردیدند.

۵۹) سپس دیگر یاران حسین بر سه دسته شدند

: گروهی به امامت محمد بن حنفیه درآمدند و گفتند که پس از حسن و حسین کسی

ص: ۲۹

نزدیک تر از وی به امیر مؤمنان علی (ع) نبود و او پس از ایشان از هرکس به امامت شایسته تر است، چنان که حسین پس از برادرش حسن سزاوارتر از دیگر فرزندان وی به این مرتبت بود. از این روی محمد بن حنفیه پس از حسین امام باشد.

۶۰) گروهی گفتند که محمد بن حنفیه امام مهدی^{۱۹۶} و جانشین علی بن ابیطالب است

، و هیچ کس را از خاندان او نسزد که با وی از در ناسازگاری درآید و از امامت او بیرون شود و بی دستور وی شمشیر برکشد. زیرا حسن بن علی به فرمان وی به جنگ معاویه رفت و به دستور او دست از کارزار بکشید، و با وی از در دوستی درآمد. حسین بن علی نیز به دستور او آهنگ کوشش و نبرد با یزید کرد. . آنگاه آن دو بی فرمان وی به این کار دست می آزدیدند، هرآینه گمراه و تباهکار می گردیدند. پس هرکه با محمد بن حنفیه راه خلاف پیش گیرد کافر و مشرک است. همچنین محمد بن حنفیه مختار بن ابی عبید ثقفی را پس از کشته شدن حسین بن علی بر عراقین حکومت داد و او را به خون خواهی وی و کینه توزی از دشمنان و جستن و کشتن کشندگان آن حضرت امر فرمود. . چون مختار مردی زیرک و با کیاست بود او را «کیسان» نامید، و از آنگاه که آوازه قیام او برخاست هواخواهان او را «مختاریه» یا «کیسانی» خواندند.

باری محمد بن حنفیه در محرم سال هشتاد و یک هجری در شریعت و پنج سالگی در مدینه درگذشت. وی بیست و چهار سال در زندگانی پدرش و چهل و یک سال پس از او زیست. مادرش خوله دخت جعفر بن قیس بن مسلمة بن عبید بن یربع بن ثعلبة بن دؤل بن حنیفة بن طیم (الحطیم) بن علی بن بکر بن وائل بود. [و وی را به نام حنیفة بن طیم که از نیاکان مادری او بود محمد بن حنفیه می خوانند.]

پس از مرگ محمد بن حنفیه یاران و پیروان او بر سه دسته شدند:

۶۱) گروهی گفتند که محمد بن حنفیه مهدی موعود است

^{۱۹۶} (۱). مهدی به معنی کسی است که خداوند او را به راه راست هدایت کرده است، و آن لقی است که به قائم آل محمد داده شده، و گویند در آخر ال زمان ظهور خواهد کرد و جهان را که در آنگاه پر از ظلم و جور است پر از عدل و داد خواهد فرمود. هرکدام از فرق شیعه منتظر ظهور یك مهدی هستند. (رک: کتاب المقالات و الفرق، ص ۱۶۹؛ گلدزیهر، العقيدة و الشريعة: ۱۹۱-۱۹۴).

و علی علیه السلام او را بدین نام خوانده است، و او نمرده و نخواهد مرد و نیز نشاید که بمیرد، بلکه ناپدید شده و دانسته نیست در کجا باشد. بزودی بازگردد و زمین از آن او شود و بر جهانیان پادشاهی کند، و امامی پس از ناپدید شدن او نیاید مگر تا خود او بازگردد.

ص: ۳۰

این گروه یاران ابن کرب باشند و کربیه^{۱۹۷} نام دارند.

۶۲) حمزة بن بن عماره بربری

^{۱۹۸} از مردم مدینه از این دسته بود، ولی از آنان جدا گشته دعوی پیغمبری کرد و گفت که محمد بن حنفیه خداوندگار بزرگ والاست، و حمزه امام است و به وسیله هفت چیز که از آسمان بروی فرود آید زمین را بگشاید و جهان از آن او گردد. پس گروهی از مردم مدینه و کوفه از وی پیروی کردند، ولی ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین [الباقر] او را لعنت کرده از وی بیزاری جست و وی را دروغگو شمرد و شیعیان نیز از او بیزاری جستند.

۶۳) اما دو مرد نهدی که یکی صائد^{۱۹۹} و دیگری را بیان^{۲۰۰} می گفتند

از رای حمزه پیروی کردند. بیان در کوفه مردی کاه فروش بود و دعوی کرد که محمد بن علی بن حسین [الباقر] او را جانشین خود گردانیده است. پس خالد بن عبد الله قسری^{۲۰۱} وی را با پانزده تن از یارانش بگرفت و در بوریای پیچیده سخت بر بست و در مسجد کوفه نفت بر ایشان ریخته آتش زد. مردی از ایشان بگریخت و جان به در برد، ولی چون بازنگریست و یاران خویش را در میان آتش دید دیگر باره بازگشت و خود را در آتش انداخت و با آنان بسوخت.

گویند حمزة بن عماره بربری دختر خود را به زنی گرفت و همه کارهای حرام را روا داشت و گفت، هر که امام را بشناسد هر کار که خواهد تواند کرد، و او را هیچ گونه گناهی نباشد.

طوان ابن کرب و صائد چشم به راه بازگشت ایشانند و پندارند که محمد بن حنفیه پس از روی نهفتن از آفریدگانش سرانجام آشکار شود و به گیتی فرود آمد و

ص: ۳۱

^{۱۹۷} (۱). کربیه از فرق کیسانیه و از یاران ابی کرب (ابن کرب) ضریر (کور) بودند. (رك: المقالات و الفرق، ص ۱۷۰).

^{۱۹۸} (۲). حمزه بن عماره بربری از هفت تنی است که حضرت امام جعفر صادق آنان را لعنت کرد. از اهل قبیله بربر در شمال افریقا بود. (رك: رجال مامقانی ۱: ۳۷۶؛ المقالات و الفرق، ص ۱۷۴).

^{۱۹۹} (۳). صائد نهدی منسوب به نهد قبیله‌ای از یمن بود. حضرت امام جعفر صادق او را لعنت فرمود. (رك: رجال مامقانی ۲: ۹۵؛ المقالات و الفرق، ص ۱۷۵).

^{۲۰۰} (۴). بیان بن سمعان نهدی. شهرستانی او را بنان بن سمعان فهدی خوانده. او را از بنی تمیم دانسته‌اند. وی معتقد به تناسخ و رجعت بود و خود را جانشین ابو هاشم عبد الله بن محمد بن حنفیه می‌دانست. وی حضرت امام محمد باقر را به کیش خود دعوت کرد. آن حضرت فرستاده او را مجبور فرمود تا نامه وی را بخورد. بیان را خالد بن عبد الله قسری والی عراق در ۱۱۹ هـ در مسجد کوفه با یارانش بسوزانید. (رك: المقالات و الفرق، ص ۱۷۵؛ تاریخ مذاهب اسلام، ص ۳۸۳).

^{۲۰۱} (۵). خالد بن عبد الله بن یزید بن اسد القسری در زمان بنی امیه (هشام بن عبد الملك) حاکم عراقین بود (۶۶-۱۲۶ هـ) و به روزگار ولید بن یزید کشته شد. (رك: الاعلام زرکلی ۲: ۳۳۸؛ وفیات الاعیان ۱: ۱۶۹).

پادشاه مؤمنان خواهد گردید، و این انجام کار ایشان است.

۶۴) گروهی گفتند که محمد بن حنفیه زنده است و نمرده

و به کوه رضوی^{۲۰۲}، که میان مکه و مدینه می باشد، جای دارد و آهوان بامداد و شامگاه پیش وی آیند و او از شیر آنها بیاشامد و از گوشتشان بخورد، و دو شیر بر راست و چپ او جای دارند و تا آنگاه که برانگیخته شود از وی پاسبانی کنند. برخی گفته اند که بر سوی راست او شیری و بر جانب چپش پلنگی است.

باری این دسته چشم به راه اویند و گویند که پیغمبر مژده آمدن او را داده و وی کسی است که زمین را پر از داد و برابری کند، و بر این گفتار همچنان استوار بودند تا این که جز گروهی اندک از فرزندان ایشان، که دسته ای از کیسانیه به شمار می روند، هم گی نابود شده از میان رفتند . شاعری از کیسانیه، که سید اسماعیل بن محمد بن یزید بن ربیعۃ بن مفرغ الحمیری^{۲۰۳} نام داشت و کنیه او ابو هاشم بود، در ستایش محمد بن حنفیه گفته است:

حتى متى تخفى^{۲۰۴} وانت قريب

و كنيتہ نفسی عليك تذوب

منا النفوس بانه سيؤب

يا شعب رضوى ملن بك لا يرى

يا ابن الوصي و يا سمى محمد

ثو غاب عنا عمر نوح ايقنت

۲۰۵

یعنی:

ای دره رضوی، چرا کسی که در میان تو آرمیده دیده نمی شود؟

تا به کی تو پنهانی؟ حال آن که نزدیک هستی.

^{۲۰۲} (۱). رضوی به فتح اول و سکون دوم کوهی است میان مکه و مدینه و به دره های آن آب و درخت بسیار است.

(رك: معجم البلدان ياقوت.)

^{۲۰۳} (۲). سید اسماعیل از شعرای قلم شیعه است (۱۰۵- ۱۷۳ هـ) در مورد ائمه شیعه تعصب داشت و غالب اشعارش در مدح ایشان است . وی به روزگار منصور و مهدی عباسی می زیست (المقالات و الفرق، ص ۱۷۷).

^{۲۰۴} (۳). نسخه بدل: تحمی.

^{۲۰۵} (۴). بیت اول و سوم این شعر در کتاب بحار الانوار مجلسی، طبع تهران، ج ۹، ص ۶۱۷، چنین آمده:

فحتى متى تخفى وانت قريب

ايا شعب رضوى ملن بك لا يرى

منا النفوس بانه سيؤب.

فلو غاب عنا عمر نوح لا يقنت

ای پسر جانشین پیغمبر، و ای هم نام و هم کنیه محمد،

جان من [در آتش مهر تو] آب می شود.

اگر عمر نوح هم از ما بگذرد،

جان های ما بی گمان هستند که او به زودی باز خواهد گشت.

ص: ۳۲

همچنین درباره وی گوید:

ألا حيّ المقيم بشعب رضوى

و أهدله بمنزله السلام^{۲۰۶}

أضر بمعشر والوك منا

و سموك الخليفة والاماما

و عادوا فيك اهل الارض طراً

مقامك عنهم^{۲۰۷} سبعين عاما

لقد امسى بجانب شعب رضوى

تراجعه الملائكة الكلاما

و ما ذاق ابن خولة طعم موت

و لا وارت له ارض عظاما

و إنّ له به لمقيل صدق

و اندية تحدّثه كراما.

یعنی:

ای زنده ای که در دره رضوی اقامت داری،

به منزلگاه او [از جانب ما] درود برسان.

آیا زیان دارد گروهی را که از ما تو را دوست دارند

و تو را خلیفه و امام می نامند؟

^{۲۰۶} (۱). بعضی از این ابیات دراغان (۸: ۳۱) و در عیون الاخبار ابن قتیبہ (۲: ۱۴۴) و در منتظم ابن جوزی در حوادث سال ۱۷۹ و در تذکرة خواص الامه فی معرفة الائمه تألیف سبط ابن جوزی، طبع تهران، سال ۱۲۸۷، ص ۱۶۶ و در بحار الانوار، (۹: ۱۶۶-۱۷۲، ۱۷۳ و ۶۱۷) و در کتاب البدء و التاريخ (۵: ۱۲۸) آمده است.

^{۲۰۷} (۲). نسخه بدل: عندهم.

همه مردم روی زمین به سوی تو بازمی‌گردند

و تو هفتاد سال در نزد ایشان مقام می‌کنی.

هرآینه او در کنار دره رضوی شامگاه کرده است

و فرشتگان به سوی وی آمده با او سخن می‌گویند.

ابن خوله [یعنی محمد حنفیه] هرگز مزه مرگ را نچشیده

و استخوان‌هایش در زیر خاک پنهان نشده است؛

او [در دره رضوی] آسایشگاه خوبی دارد

و او انجمن‌هایی است که با مردان نجیب در آنها گفتگو می‌کند.

آورده‌اند که سید اسماعیل بن محمد از این گفتار بازگشت و به امامت جعفر ابن محمد درآمد و در توبه و بازگشت خود
چکامه‌ای بسرود که به این مصراع آغاز می‌شود:

تجفرت باسم الله و الله اكبر^{۲۰۸}.

ص: ۳۳

یعنی:

به نام خداوندی که بزرگ است، من جعفری‌مذهب شدم.

سید اسماعیل حمیری ابو هاشم کنیه داشت.

۶۵) گروهی از ایشان گفتند که محمد بن حنفیه بمرد و پس از وی امامت به پسرش ابو هاشم عبد الله بن محمد

که مهتر فرزندان وی و جانشین پدرش بود برسید. این دسته را به نام ابو هاشم که کنیه عبد الله بن محمد بن حنفیه بوده
است فرقه هاشمیه^{۲۰۹} نامند.

۶۶) گروهی همان سخنان کیسانیه

^{۲۰۸} (۳). شش بیت از این قصیده در روضات الجنات خوانساری (ص ۲۹)؛ و بعضی از آنها در بحار الانوار مجلسی (۹: ۱۷۳ و ۱۱: ۲۰۰) آمده است.

^{۲۰۹} (۱). ابو هاشم عبد الله بن محمد بن حنفیه از شیوخ واصل بن عطا و از کسانی است که او لیه معتزله نسبت داده‌اند.

فرقه هاشمیه از کیسانیه منسوب به وی هستند. گویند که سلیمان بن عبد الملك او را به زهریکشت و چون مرگ خود را احساس کرد به قریه حمیمه (نزدیک معان) رفت و امامت
را به محمد بن علی بن عبد الله بن عباس که در آنجا می‌زیست واگذار کرده درگذشت (۹۹ هـ). (رك: ابن اثیر، حوادث سال ۹۹؛ مقاتل الطالبیین، ص ۹۱؛ الاعلام زرکلی ۴:

را درباره محمد بن حنفیه پدر ابو هاشم از سر گرفتند و به گرافه گویی پرداخته گفتند که او نمرده بلکه مهدی آخر الزمان و زنده و جاودان است و مردگان را زنده کند. چون ابو هاشم عبد الله بن محمد بن حنفیه در گذشت، یاران و پیروان او بر چهار دسته شدند.

۶۷) گروهی از ایشان گفتند که عبد الله بن محمد درگذشت

و برادرش علی بن محمد را جانشین خود ساخت. مادر وی زنی قضاعی^{۲۱۰} بود و ام عثمان نام داشت. او دخت ابی جدیر بن عبدة (غبرة) بن معتب بن الجد بن العجلان بن حارثة بن ضبیعة بن حرام بن جعل بن عمرو بن جشم بن^{۲۱۱} و دم بن ذبیان بن همیم بن ذهل بن هنی بن بلی بن عمرو بن الحاف بن قضاة بود. علی بن محمد بن حنفیه پس از خود پسرش حسن را، که مادرش کنیز بود، به جانشینی خویش برگزید. اما کسانی که گفته اند علی بن محمد، محمد بن علی بن عبد الله بن عباس بن عبد المطلب^{۲۱۲} را جانشین خود ساخت در نامزد امامت به خطا رفته اند. حسن پس از خویش پسرش علی را که مادرش لبانه دخت ابی هاشم عبد الله بن محمد بن حنفیه

ص: ۳۴

بود امامت داد. وی پسرش حسن بن علی را به جای خویش نامزد کرد. مادر حسن، علیّه دخت عون بن علی بن محمد بن^{۲۱۳} حنفیه بود. ایشان چنین گویند که هرکس به امامت نامزد شود باید از فرزندان محمد بن حنفیه باشد و مهدی قائم از پشت وی خواهد بود و آنان کیسانیه خلص هستند که بدین اسم نامبردار شدند، و به ویژه مختاریه نام دارند.

۶۸) از ایشان دسته‌ای جدا شده امامت را از پشت محمد بن حنفیه بیریدند

و گفتند که حسن بن علی بمرء و کسی را پس از خود به امامت نامزد نکرد و جانشین و امامی پس از وی نیست تا این که محمد بن حنفیه خود بازگردد، و همو مهدی آخر الزمان است.

۶۹) گروهی گفتند که ابو هاشم عبد الله بن محمد بن حنفیه وصیت کرد

که پس از وی عبد الله^{۲۱۴} بن معاویه بن جعفر بن ابیطالب که در بیرون شهر کوفه جای داشت و مادرش ام عون دخت عون بن عباس بن ربیعة بن حارث بن عبد المطلب بود جانشین او شود. چون آنگاه عبد الله کودک بود این راز را با

^{۲۱۰} (۲). منسوب به قضاة بطنی، از قبایلی که در شمال حجاز بین عراق و سوریه و مصر مسکن گزیدند و بنی کلب و صلیح و غسان و تنوخ و جرم و بلی وجهیه از ایشان بودند. (رك: اعلام المنجد).

^{۲۱۱} (۳). ن ل: جشم بن دینار بن روم بن هیثم بن ذهل...

^{۲۱۲} (۴). محمد بن علی نوه عباس (۶۲-۱۲۵ هـ) عموی پیغمبر بود، و او نخستین کسی است که دعوت عباسیان را آشکار ساخت، و او پدر عبد الله سفاح و ابو جعفر منصور است. محمد در سرزمین شراة بین شام و مدینه می زیست و در نغان از هماغا به دعوت می پرداخت. وی دعوتش را از سال ۱۰۰ هـ آغاز کرد و نقیبان برای خویش برگزید. مردی بردبار و خردمند بود و در شراة درگذشت. (الاعلام زرکلی ۷: ۱۵۳).

^{۲۱۳} (۱). علی بن محمد بن حنفیه و برادرش جعفر پس از عبد الله بن محمد دو بازمانده محمد بن حنفیه بودند جعفر در واقعه حره در مدینه کشته شد. (رك: عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب: ۳۴۶-۳۴۸).

^{۲۱۴} (۲). عبد الله بن معاویه درگذشته در ۱۲۹ هـ از دلبران خانواده ابو طالب بود و نیز از شاعران ایشان به شمار می‌رفت. وی متهم به زندقه و مردی خونریز و سفاک بود. در سال ۱۲۷ در کوفه دعوی خلافت کرد و سرانجام به امر ابو مسلم در هرات کشته شد. (الاعلام زرکلی ۴: ۲۸۲؛ الفخری، ص ۹۹).

صالح بن مدرک در میان گذاشت و بفرمود که آن را نگاه دارد تا چون او بالغ شود به وی سپارد. صالح آن راز همچنان نگاه می‌داشت تا آن زمان که عبد الله به مردی رسید به وی بسپرد. گویند که عبد الله بن معاویه دانای به هرچیز است و درباره او گزافه‌گویی‌ها کرده تا بدانجا که گفته اند که خداوند ارجمند والا نوری است و آن در عبد الله بن معاویه است. معتقدان به این عقیده از یاران عبد الله بن حارث اند و حارثیه^{۲۱۵} نام دارند. حارث از مردم مدائن بود و همگی ایشان گزافه‌گوی باشند. چنان‌که گویند هرکس امام را بشناسد تواند هرکار که خواهد بکند. عبد الله بن معاویه خدایگان اصفهان بود و ابو مسلم [خراسانی] او را در سپاه خویش بکشت^{۲۱۶}.

۷۰) گروهی گفتند که ابو هاشم عبد الله بن محمد وصیت کرد که پس از وی محمد بن علی بن عبد الله

بن عباس بن عبد المطلب جانشین وی شود، زیرا ابو هاشم در سرزمین شراه^{۲۱۷} درگذشت، و چون در هنگام مرگ وی محمد بن علی کودک بود این وصیت را

ص: ۳۵

با پدرش علی بن عبد الله بن عباس^{۲۱۸} در میان نهاد، تا هرگاه پسرش به بلوغ رسد به وی سپارد چون محمد بن علی برومند شد پدرش وصیت ابو هاشم را به وی سپرد. گویند که محمد بن علی امام و خداوند ارجمند والا و دانای بر هرچیز است، و هرکه او را بشناسد هرکار که خواهد تواند کرد. این غلاة^{۲۱۹} و گزافه‌گویان راوندیه^{۲۲۰} نام دارند. باری یاران عبد الله بن معاویه و پیروان محمد بن علی درباره وصیت ابو هاشم عبد الله بن محمد با یکدیگر بستیزیدند و از در دشمنی درآمدند تا این‌که به داوری مردی از سران و دانشمندان خویش که ابو ریحاب کنیه داشت تن دردادند. ابو ریحاب به درستی وصیت ابو هاشم عبد الله بن محمد درباره محمد بن علی بن عباس گواهی داد. پس از این سخن بیشتر پیروان عبد الله بن معاویه بازگشته به امامت محمد بن علی درآمدند و راوندیه به ایشان نیرو یافتند.

۷۱) گروهی گفتند که مهدی قائم ابو هاشم است

^{۲۱۵} (۳). حارثیه فرقه‌ای از جناحیه بودند که گفتند روح عبد الله بن معاویه به اسحاق بن زید الحارث انصاری درآمد و ایشان از اباحیه به شمار می‌روند. (رك: الملل و النحل شهرستانی ۱: ۱۱۳).

^{۲۱۶} (۴). در نسخه بدل «در زندان خویش بکشت» آمده است.

^{۲۱۷} (۵). شراه سرزمینی است بین دمشق و مدینه و حمیمه از دیه‌های معروف آن است که فرزندان علی بن عبد الله بن عباس در زمان بنی امیه در آن می‌زیستند. (رك: معجم البلدان ۳: ۲۷).

^{۲۱۸} (۱). علی بن عبد الله بن عباس (۴۰-۱۱۸ هـ) جد خلفای بنی عباس و مردی پرهیزکار و عابد بود. از این جهت او را «سجّاد» یعنی بسیار سجده‌کن و نمازگزار می‌خواندند. (رك: طبقات ابن سعد ۵: ۲۲۹؛ تاریخ طبری ۸: ۲۳۰؛ الاعلام زرکلی ۱۱۷۰۵).

^{۲۱۹} (۲). غلاة به معنی افراط‌کنندگان در تشیع و برخی از مذاهب اسلام‌اند، و خود شیعه نیز به برخی از فرق خود این لقب را دادند. آنان در حق پیغمبر یا علی یا ائمه غلو می‌کردند. حضرت علی در یکی از خطبه‌های خود فرماید:

«هَلِكٌ فِي أَثْنَانِ حُبِّ غَالٍ وَ مِبْغُضِ غَالٍ» (رك: المقالات و الفرق، ص ۱۷۹).

^{۲۲۰} (۳). راوندیه یا شیعه آل عباس امامت را پس از رسول خدا حق فرزندان عباس عموی آن حضرت می‌دانستند.

آنان می‌گفتند که ابو هاشم وصیت کرده که پس از وی محمد بن علی بن عبد الله بن عباس جانشین او شود. راوندیه به الوهیت منصور نیز قائل شدند. راوندیه پیروان ابو الحسین احمد بن یحیی راوندی، و به قولی پیروان عبد الله بن حرب کندی کوئی راوندی بودند. راوندیه مردمی از اهل خراسان بودند که به تناسخ ارواح اعتقاد داشتند و می‌گفتند که روح حضرت آدم در عثمان بن نمیک حلول کرد، و پیروداران ایشان که به ایشان نان و آب می‌دهد منصور است و جبرائیل او هیشم بن معاویه است. ایشان سرانجام الوهیت منصور را بمانه قرار داده و در زندان بگشادند و خروج کردند و بدست معن بن زائده شیبانی به قتل رسیدند. (رك: تاریخ طبری و تاریخ ابن اثیر و ابو الفداء و مرآة الجنان یافعی [در خصوص حوادث سال ۱۴۱ هـ]، و المقالات و الفرق، ص ۱۸۱).

و بر آفریدگان ولایت یابد و بازگر دد و به کارهای مردم رسیدگی کند و جهان از آن او شود و جانشینی پس از وی نباشد.

از کسانی که درباره ابو هاشم گزافه‌گویی کرده‌اند بیانی، یعنی یاران بیان نهدی، بودند.

ایشان گفتند که ابو هاشم پیامبری بیان را از سوی خدای تعالی خبر داد و بیان پیغمبر است، و آیه «هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ»^{۲۲۱} را تاویل کرده در این گفتار به آن استناد نمودند. باری، بیان پس از درگذشت ابو هاشم دعوی پیغمبری کرد و نامه ای به ابو جعفر محمد بن علی بن

ص: ۳۶

حسین بنوشت و او را به خویشتن بخواند و آن نامه این است: «اسلم تسلم و ترتق فی سلم و تنج و تغنم فانک لا تدری این يجعل الله النبوة و الرسالة و ما على الرسول الا البلاغ و قد اعذر من انذر .» یعنی «به پیغمبری من سر فرود آور تا آسوده باشی و بر نردبان [ایمان] بالا روی و رستگار گردی و سود بری زیرا تو ندانی که خداوند نبوت و رسالت را در کجا آشکار کند. بر بهامبر پیام است، پوزش کسی پذیرفته آید که از خداوند بیشتر هراسد.» چون ابو جعفر محمد بن علی نامه وی بخواند بفرمود تا آن کاغذ را به فرستاده او که عمر بن ابی عفیف ازدی نام داشت بخوراند . بیان بر سر این دعوی کشته و به دار آویخته شد.

(۷۲) چون ابو مسلم^{۲۲۲} عبد الله بن معاویه را در زندان خویش بکشت، یاران و پیروان وی پس از او بر سه دسته شدند:

گروه اندکی از شیعیان به راهبری مردی که عبد الله بن حارث نام داشت و پدر وی از زندیقان مدائن بود به عبد الله بن معاویه بگراییدند. پس این مرد از میان پیروان عبد الله بن معاویه برخاسته آنان را در غلو و اعتقاد به تناسخ^{۲۲۳} و صور ظلی^{۲۲۴} و دور^{۲۲۵} داخل کرد، و این سخنان را به جابر ابن عبد الله انصاری^{۲۲۶} و جابر بن یزید جعفی^{۲۲۷} نسبت داد و بدین گفتار ایشان را بفریفت تا این که آنان را از همه واجب ها و سنت ها و شریعت ها بازداشت، و چنان وانمود کرد که کیش و آیین جابر بن عبد الله و جابر بن یزید که خداوند هر دو ی ایشان را بیامرزاد چنین بوده است، حال آن که آنان از این سخنان بیزار و برکنار بودند.

^{۲۲۱} (۴). سوره آل عمران، آیه ۱۳۲.

^{۲۲۲} (۱). ابو مسلم عبد الرحمن بن مسلم خراسانی (۱۰۰-۱۳۷ هـ) پدیدآورنده دولت عباسی بود. نخست از خدمت گزاران ابراهیم بن محمد امام به شمار می رفت و دولت اموی را در سال ۱۳۲ هـ منقرض کرد و پس از کشته شدن ابراهیم امام حکومت را به برادرش عبد الله سفاح داد. چون منصور برادر سفاح از ابو مسلم بیم داشت، او را در رومگان (رومیه) مدائن بکشت. (رک: ابن خلکان ۱: ۲۸۰؛ الاعلام ۴: ۱۱۲).

^{۲۲۳} (۲). تناسخ اعتقاد به انتقال روح از جسدی به جسد دیگر است. این عقیده در غالب ادیان وجود دارد.

^{۲۲۴} (۳). صور ظلی (یا اظله) اعتقاد به وجود سایه ای و ظلی در عالم مجردات است. (رک: المقالات و الفرق، ص ۱۸۲).

^{۲۲۵} (۴). دور توقف دو امر است بر یکدیگر که نتیجه آن توقف شیء بر نفس است. دوره می گویند که جهان و امور آن مبتنی بر دور است و همه چیز پیوسته در گردش است. (شرح المواقف، ص ۹۴؛ الملل و النحل شهرستانی ۳: ۳۵۹).

^{۲۲۶} (۵). جابر بن عبد الله از اصحاب رسول خدا (۱۶ ق. هـ- ۷۸ هـ) بود. در اواخر عمر در مسجد پیغمبر حلقه ای داشت و مردم از وی استماع حدیث می کردند. (الاصابه ۱: ۴۳۲؛ رجال تفرشی، ص ۶۵؛ الاعلام ۲: ۹۲).

^{۲۲۷} (۶). ابو عبد الله جابر بن جعفی درگذشته در ۱۲۸ هـ از فقیهان شیعه و از مردم کوفه بود و از اصحاب امام محمد باقر و امام جعفر صادق به شمار می رفت. (رجال کشی، ۱۲۶؛ منهج المقال، ص ۷۸؛ الاعلام ۲: ۹۳).

(۷۳) گروهی از ایشان گفتند که عبد الله بن معاویه نمرده

و زنده است، و در کوه‌های اصفهان جای دارد، و هرگز نمی‌میرد تا این‌که بزرگان آن شهر را به مردی از بنی هاشم که از فرزندان علی و فاطمه خواهد بود رهبری نماید.

(۷۴) گروهی گفتند که عبد الله بن معاویه مهدی قائمی

است که پیغمبر به آمدن وی مژده داده است. وی زمین را از آن خود سازد، و گیتی بیداد و ستم گرفته را پر از برابری و داد کند، و پیش از آن‌که درگذرد امامت را به مردی از بنی هاشم از فرزندان علی بن ابیطالب بسپارد و آنگاه بمیرد.

(۷۵) گروهی گفتند که عبد الله بن معاویه بمرد

و به جای خویش کسی را باز نگذاشت و امامی پس از وی نیاید. این گروه همچنان در میان دیگر تیره‌های شیعه گمراه و دودل‌اند و از آن دسته‌ها ندانند کدامین را برگزینند، و به سوی چه کسی بازگردند. اما کیسانیه اکنون امامی ندارند و چشم‌پراه بازگشت مردگان‌اند. ولی عباسیه امامت را در فرزندان عباس استوار داشتند و تاکنون پیشوایان ایشان از این خاندان‌اند.

(۷۶) باری این‌ها دسته‌های کیسانیه و عباسیه و حارثیه بودند

، و خرم‌دینان از ایشان پدید آمدند.

گزاره‌گویی را خرم‌دینان^{۲۲۸} آغاز کردند که گفتند امامان در عین حالی که خدای اند، پیامبر و فرستادگان خدا و فرشتگان نیز می‌باشند. آنان در پیرامون صور ظلی و تناسخ روان سخن‌ها گفتند، و قائل به دور [و گردش روان در بدن‌ها شدند] و روز رستاخیز و بازپسین و شمار را باطل شمردند. ایشان چنین پنداشتند که سرایی جز این گیتی نیست و معنی قیامت و رستاخیز بیرون شدن روان از تن و اندر آمدن در بدنی دیگر است. اگر نیکوکار باشند نیکی ببینند، و اگر بدرفتار بودند به رنج و بدی افتند، و به تن‌هایی که اندر آمده‌اند شادمان زیسته و یا در شکنجه و آزار باشند. چنان پندارند که

آن بدن‌ها بهشت و دوزخ ایشان است، و چندان که زیند از پیکری به پیکر دیگر جای به جای شوند. چون در تن‌های مردمان نیک سرشت درآیند شادکام و نیک انجام باشند، و اگر در پیکرهای زشت چون سگان و بوزینگان و خوکان و

^{۲۲۸} (۱). اصطلاح خرم‌دین مرکب از دو کلمه «خرم» و «دین» است، که روی هم به معنی دین خوب و نیک می‌باشد.

اینان فرقه‌ای دینی و سیاسی بودند که مدتی پس از کشته شدن ابو مسلم خراسانی برخاستند. بنا به روایت دینوری و طبری، آغاز کار ایشان در سال ۱۹۲ هـ بود و نخستین طرفداران این فرقه را حمزه لقب دادند، زیرا پرچم و شعار ایشان سرخ بود. مراکز خرم‌دینان میان آذربایجان و ارمنستان و نیز اطراف همدان و اصفهان قرار داشت. رئیس این فرقه در آذربایجان نخست جاودان بن سهل بود. وی بابک را، که گویا پسر روغن فروشی بود، به جانشینی خویش برگزید. بابک در حدود سال ۲۰۲ هـ دژد را در نزدیکی اردبیل گرفت و بر عرب طغیان کرد و بعد از بیست سال در ۲۲۳ هـ به دست افشین گرفتار شد و به امر معتصم عباسی در سامراء به قتل رسید. (رک:

تاریخ مذاهب اسلام: ۴۰۷-۴۰۸؛ کتاب المقالات و الفرق، ص ۱۸۶).

ماران و کژدمان و خزدوکان و سرگین گردانان جای گزینند در رنج و آزار باشند و شوربخت و بدفرجام گردند، و پیوسته از پیکری به پیکر دیگر جای به جای شوند و در رنج و سختی جاودان بمانند.

باری این معنی بهشت و دوزخ در نزد ایشان است، و روز بازپسین و رستاخیز و بهشت و دوزخی را جز این باور ندارند، و گویند پاداش و کیفر به اندازه نیکی ها و گناهان و اقرار و انکاری است که به امامان خود کنند. چون تن و پیکری که جایگاه روان است تباهی پذیرد و به نیستی گراید، روان در کالبدی دیگر اندر آید و در آن شادکام یا دژکام باشد و معنی بازگشت مردگان در نزد ایشان این است. گویند چون تن که کالبد و جایگاهی از بهر روان بیش نیست و به مانند جامه‌ای است که هرگاه کهنه و پوسیده شود آن را دور افکنند و جامه دیگر پوشند، و یا خانه‌ای را ماند که در وقت ویرانی آن را ترک کنند و خانه دیگر سازند، پاداش و کیفر بر روان باشد، زیرا تن ره نیستی سپرد و تباهی پذیرد.

در این باره سخن خداوند را گواه آورند که فرمود: «فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ»^{۲۲۹}

یعنی تو را در هر پیکری که خواهد درآورد، و نیز: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَلُكُمْ»^{۲۳۰} یعنی نیست چارپایی در زمین و نه پرندۀ ای که به بال‌های خود پرواز کند مگر این که امت‌هایی مانند شما هستند، و نیز: «وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ»^{۲۳۱}

یعنی نیست امتی مگر این که برای ایشان پیغمبری آمده باشد.

بنابراین، گویند که همه پرندگان و چارپایان و درندگان نخست امت‌هایی از مردمان بودند که خداوند پیغمبرانی را در میان ایشان برانگیخت و به دست آنان هرگروه را رهبری کرد. پس هرکه از ایشان پرهیزگارتر و خوش‌رفتارتر بود پس از مرگ و تباهی یافتن کالبدش روان وی را در تن آدمی نیکوکار اندر آورد و او را گمراهی داشت و آسایش و شادمانی بخشید، و هرکه از آنان کافر و نافرمان بود روان او را در پیکری زشت و

ص: ۳۹

ناهنجار جای داد و در گیتی وی را به شکنجه و رنج دچار کرد، و زشت‌ترین پیکرها را کالبد او ساخت، و بدبوی‌ترین و گندیده‌ترین خوراک‌ها را روزی او کرد. در این باره سخن خداوند را تاویل نمایند که فرمود:

«فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ»^{۲۳۲} یعنی آدمی را هرگاه پروردگارش بیازماید و گرامی دارد گوید که پروردگارم مرا گرامی داشت، و هرگاه وی را آزموده و روزی را بر او تنگ کند گوید پروردگارم مرا خوار کرد.

^{۲۲۹} (۱). سوره ۸۲ (الانفطار)، آیه ۸.

^{۲۳۰} (۲). سوره ۶ (الانعام)، آیه ۳۸.

^{۲۳۱} (۳). سوره ۳۵ (الفاطر)، آیه ۲۴.

^{۲۳۲} (۱). سوره ۸۹ (الفجر)، آیات ۱۵، ۱۶، ۱۷.

گویند خداوند این گروه را دروغزن شمرده و برای نافرمانی که نمودند گفته ایشان را به خودشان بازگردانیده فرمود: «كَلَّا بَلْ لَا تُكْرُمُونَ الْيَتِيمَ».^{۲۳۳} یعنی آری نه چنان است؛ شما یتیم را گرامی نداشتید - و مقصود ایشان از یتیم حضرت پیغمبر است. و «وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ».^{۲۳۴} یعنی کسان خود را به خوراک دادن به درویشان بر نمی انگیزید. به پندار ایشان مسکین و درویش در اینجا به معنی امام است. نیز: «وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا».^{۲۳۵} یعنی مرده ریگی را که گرد آمده است همی خورید. به پندار ایشان یعنی بهره امام را از آنچه که خداوند روزی و وظیفه شما ساخته است بیرون نمی آورید و به وی نمی سپارید.

(۷۷) گروهی از ایشان منصوبه^{۲۳۶} نام دارند

و آنان یاران و پیروان ابو منصورند که دعوی می کرد خداوند او را به آسمان برد و به خویشان نزدیک کرد و با وی سخن گفت و او را به دست خویشان نوازش فرمود و به زبان سریانی پسرک خود خواند، وی می گفت که پیغمبر و فرستاده خداست و خداوند او را به دوستی خویش برگزیده است.

ابو منصور از مردم کوفه و از تیره عبد قیس^{۲۳۷} بود و در آن شهر خانه داشت، ولی بنیاد و زادگاهش در بیابان بود و نوشتن و خواندن نمی دانست. پس از درگذشت ابو جعفر

ص: ۴۰

محمد بن علی بن الحسین، ادعا کرد که آن حضرت امر امامت را به وی واگذار کرده و او را جانشین خویش ساخته است. کارش تا بدانجا بالا گرفت که گفت علی بن ابیطالب و حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی - همه - فرستادگان خدا بودند، و من نیز پیغمبر و فرستاده خدایم، و پیامبری تا شش پشت از فرزندان من بماند و واپسین ایشان قائم آخر الزمان خواهد بود. گویند که وی یاران خود را بر خفه کردن و به ناگهان کشتن مخالفان خویش فرمان داده بود، و می گفت هرکس با شما از در ناسازگاری درآید و راه خلاف پیماید کافر و مشرک است؛ او را بکشید، زیرا این جهاد پنهان است. همچنین می گفت که جبرئیل از جانب خدا برای وی وحی می آورد. از سخنان اوست که «خداوند محمد را به تنزیل و او را به تاویل برانگیخته است». پس خالد بن عبد الله قسری کس به جستن او فرستاد اما نتوانست او را پیدا کند. ولی عمر خنق به پسر وی حسین بن ابو منصور دست یافت. حسین نیز مانند پدرش دعوی پیغمبری می کرد، و مال فراوان از پیروان خویش بستد و مردمان بسیار به کیس وی درآمدند، و از رای او پیروی کردند و به پیامبری او قائل گشتند. پس از گرفتن او را به نزد مهدی خلیفه^{۲۳۸} فرستادند. چون بدان گفتار اقرار کرد، مهدی وی را بکشت و به دار

^{۲۳۳} (۲). همان، آیه ۱۷.

^{۲۳۴} (۳). همان، آیه ۱۸.

^{۲۳۵} (۴). همان، آیه ۱۹.

^{۲۳۶} (۵). منصوریه پیروان ابو منصور عجل هستند که معاصر حضرت امام محمد باقر بود و از غلاة شیعه به شمار می رفت. این فرقه را کسفیه نیز گفته اند، زیرا ابو منصور می گفت که من همان پاره‌ای هستم که خداوند فروافتادن آن را از آسمان وعده داده، و در تأیید بیان خود اشاره به این آیه می کرد: «وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَأْمُرُوا بِحَرْبٍ مَّرْكُومَةٍ» (E\رك: المقالات و الفرق، ص ۱۸۷).

^{۲۳۷} (۶). عبد القیس قبیله‌ای از قبایل بحرین (الاحساء) بودند که در حیره در شمال شبه جزیره عربستان ساکن شدند و در سال ۶۲۸ میلادی به دین اسلام درآمدند و در فتوحات اسلامی شرکت کردند، و در نسبت ایشان را «عبدی»، و «عقسی» گویند. (رك: اعلام المنجد).

^{۲۳۸} (۱). عبد الله بن محمد منصور عباسی (۱۲۷-۱۶۹ هـ) سومین خلیفه بنی عباس بود که در ایدج (ایده) از نواحی اهواز زاییده شد و در ۱۵۸ هـ به خلافت نشست و ده سال و يك ماه خلافت کرد، و در ماسبدان درگذشت. گویند او را مسموم کردند. (رك: الاعلام زرکلی ۷: ۹۱).

آویخت و به مال بسیار از او دست یافت، و در جستجوی یاران و پیروان او سخت بکوشید و گروهی از آنان را گرفتار کرده بکشت و به دار آویخت.

۷۸) ایشان دسته‌های گزافه‌گو از یاران عبد الله بن معاویه و عباسیان راوندی

و کسان دیگر هستند. جز این که پیروان عبد الله بن معاویه پندارند ایشان در هرتنی که درآیند با روان آن تن از پیش آشنایی دارند. چنان‌که با نوح در کشتی بودند و با پیغمبر اسلام همراه بوده در روزگار او می‌زیستند. از این‌رو نام یاران پیغمبر را بر خویشان نهادند و چنان پندارند که روان‌های آنان در تن ایشان جای گرفته است. در این باره سخن علی بن ابیطالب را که نیز از پیغمبر روایت شده به پندار خویش تأویل نمایند. که فرمود: «انّ الارواح جنود مجنّدة فما تعارف منها ائتلف و ما تناکر منها اختلف». یعنی «روان‌ها چون لشکریان فراهم آمده هستند؛ پس هرکدام که با هم دمساز و هماهنگ باشند به یکدیگر نزدیک گردند و به یگانگی گرایند، و آنهایی که با هم ناشناس باشند

ص: ۴۱

بیگانگی پذیرند و جدایی گیرند»^{۲۳۹}، و ما با یکدیگر آشنا و یگانه‌ایم.

۷۹) برخی از آنان گفتند که تناسخ و انتقال ارواح را در بدن‌ها مدت و وقتی است

. تناسخ در تن‌های آدمیزادگان و ویژه روان مؤمنان است. اما توده مردم و دیگر مسلمانان در پیکرهای چارپایانی مانند اسبان و بارگان تاتاری که از بهر سواری پادشاهان و خ لفا به کار می‌روند درآیند، و آنها را به اندازه دین و ایمان و طاعتی که از پیشوایان خود داشته‌اند به کاه و یونجه و خورد و نوش نیکو بدارند، و با آنها مهربانی نمایند و پوشش آنها را از دیبا کنند و در پاکیزگی و آرایششان بکوشند، و زین و برگ آنها را به زیورها بیارند. باری در این گونه پیکرها بمانند و پیوسته از پیکری به پیکر دیگر در گردش باشند، پس از آن به تن‌های آدمیان درآیند و ده هزار سال نیز در آنها جای‌به‌جای شوند. همه این رنج‌ها برای آزمایش ایشان است تا دیگر خودپسندی در دل آنان راه نیابد و طاعتشان راه تباه نکند.

گویند که روان کافران و مشرکان و دورویان و سرکشان در بدن‌های زشت و سهمگین درآید، و ده هزار سال در آنها، از پیکر پیل و شتر گرفته تا در پشه کوچک، جای‌به‌جای شوند. در این باره سخن خداوند را که فرمود «حتی یلج الجمل فی سمّ الخیاط»^{۲۴۰} (یعنی تا این که شتر از سوراخ سوزن بگذرد) تأویل کرده و گویند ما می‌دانیم که شتر به آن بزرگی و ستبری هرگز نتواند از سوراخ سوزن بگذرد، ولی چون سخن خداوند دروغ نشاید بود، ناچار باید داستان جای به‌جای شدن و انتقال روان در تن‌ها بدان گونه که گفته شد درست و راست باشد. حال گوییم که روان در این دور و گردش پس از آن که کالبدهای چارپایان و جانوران بزرگ و ستبری چون پیل و شتر را درنوردد، به پیکرهای کوچک تر از بدن نخستین خود جای‌به‌جای شود، و در هر دور و گردشی همچنان به کاستی گراید، تا این که پس از این دگرگون شدن‌ها به پیکر پشه کوچک درآید. در آن هنگام از خردی بسیار بتواند به سوراخ سوزن اندرآید. چون از سوراخ سوزن بگذرد،

^{۲۳۹} (۱). این حدیث در کتب احادیث معتبر، مانند الارواح جنود مجنّده، آمده است. (المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی، ج ۱، ص ۳۸۵).

^{۲۴۰} (۲). قرآن کریم، سوره ۷ (الاعراف)، آیه ۴۰.

هزار سال دیگر همچنان به تن های آدمی درآیند، و در بدن های مردمان ناتوان و مستمند و رنجبر و سخت پیشه، مانند پیراه (دباغ)، و حجامت گر و رفتگر، جای گزینند و به سختی و بدبختی روزی خود بجویند، و به اندازه گناهی که دارند در این پیشه های پست و نکوهیده به سر برند، و به هرگونه رنجی گرفتار آیند و به باور داشتن امامان و فرستادگان

ص: ۴۲

خدا و شناختن پایگاه ایشان آزمایش شوند. اگر باز به آن بزرگان دین نگروند و گفتارشان را به دروغ دارند، همچنان در این تن های آدمی تا هزار سال دیگر پیوسته جای به جای شوند. پس از این رنج و سختی ده هزار سال دیگر به روزگار نخست بازگردند، و همواره حال آنان تا ابد چنین خواهد بود. این معنی رستاخیز و روز پسین و بهشت و دوزخ و بازگشت مردگان در نزد ایشان است. گویند که چون کالبد تباهی پذیرفتنی و نابودگشتی است، روان را پس از مرگ هیچ گاه بازگشتنی به آن نخواهد بود.

۸۰) زیدیه و مغیره که یاران مغیره ابن سعید^{۲۴۱} بودند

گفتند: ما منکر نیرو و توانایی خداوند نیستیم، ولی رجعت^{۲۴۲} و بازگشت مردگان را نه باور داریم و نه دروغ انگاریم، و می دانیم که خداوند بزرگ آنچه خواهد تواند کرد.

۸۱) کیسانیه

گفتند همه مردمان به همان تنی که بوده اند بازگردند و محمد نیز بازگردد و همه پیغمبران بازگشته به آن حضرت بگروند، و علی بن ابیطالب بازگردد و معاویه بن ابوسفیان و خاندان او را بکشد و دمشق را ویران کند و بصره را در آب غرقه سازد.

۸۲) اما یاران ابو الخطاب محمد بن ابی زینب الاجدع الاسدی

^{۲۴۳} و قائلین به قول ایشان، چون بشنیدند که ابو عبد الله جعفر بن محمد وی را لعنت کرده و از او و پیروانش بیزاری جسته است، پراکنده گردیدند و بر چهار دسته شدند. ابو الخطاب نخست دعوی می کرد که ابو عبد الله جعفر بن محمد وی را سرپرست یاران خود کرده و جانشین خویش ساخته است و نیز نام بزرگ خداوند را که «اسم اعظم»^{۲۴۴} باشد به

^{۲۴۱} (۱). ابو عبد الله مغیره بن سعید بجلی کوئی، که بعضی به جای بجلی او را عجلی نوشته اند، پیشوای فرقه مغیره از غلاة شیعه بود و به سال ۱۱۹ هـ به فرمان خالد بن عبد الله قسری فرمانروای عراق کشته شد. (رک: تاریخ طبری ۲؛

۱۶۱۹-۱۶۲۱؛ المقالات و الفرق، ص ۱۸۴.)

^{۲۴۲} (۲). رجعت (به فتح راء) به معنی بازگشت پس از مرگ پس از ظهور مهدی است و آن از اعتقادات مذاهب شیعه است. شیعیان معتقدند که علی و فرزندان در آخر الزمان به دنیا بازگشته از دشمنان خود انتقام خواهند کشید.

(رک: محمد رضا طبسی، الشیعة و الرجعة، نجف ۱۹۵۵؛ عبد الوهاب فرید، اسلام و رجعت.)

^{۲۴۳} (۳). ابو الخطاب محمد بن ابی زینب اجدع اسدی که محمد بن مقلاص نام داشت از غلاة معروف شیعه است و پیروان او را خطایه گویند. وی نخست از اصحاب امام صادق بود و سپس سخنان غلوآمیز گفته به فرمان ابو جعفر منصور خلیفه عباسی کشته شد (رک: کتاب المقالات و الفرق: ۱۸۸-۱۸۹.)

^{۲۴۴} (۴). اسم اعظم نام جامعی است برای همه اسم ها و گویند آن اسم بزرگ خداوند است و نامی است که ذات او را به همه صفات وصف می کند و گویند آن نام رمزی خداوند است که هیچ کس جز پیامبر آن را نداند. (رک: تعریفات جرجانی، T. P. Hughes, A Dictionary of Islam, P. 022.)

وی آموخته است. سپس از این پایه فراتر رفت و دعوی پیغمبری و ف رستادگی از جانب خدا کرد، و سرانجام کارش بدانجا رسید که گفت خود از فرشتگان است، و از جانب خداوند بر

ص: ۴۳

مردم جهان فرستاده شده و رهبر و حجت ایشان باشد.

۸۳) گروهی از ایشان گفتند که ابو عبد الله جعفر بن محمد خداوند ارجمند

والاست و ابو الخطاب پیغمبر برگزیده اوست، و امام جعفر صادق او را فرستاده و به پیروی و اطاعت از وی فرمان داده است.

این دسته کارهای حرام و ناپایستنی، چون زنا و دزدی و نوشیدن می را روا دانند و زکات و خواندن نماز و گرفتن روزه و رفتن به حج را فروگذارند. ایشان کام برگرفتن از یکدیگر را روا شمردند و نیز گویند اگر کسی از دوست خود بخواهد که بر دشمن او به دروغ گواهی دهد و سخن او را به راست دارد، آن دوست باید که به سود وی گواهی به دروغ دهد.

این دسته همه واجب ها و گناه ها و کارهای زشت را به نام مردانی نامیده اند، و خواست خداوند را از آن بایستنی ها و ناپایستنی ها به نام آن کسان دانسته اند. ایشان برای این که هرکاری را روا شمرده باشند سخن خداوند را که می فرماید «يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ»^{۲۴۵} (یعنی خداوند می خواهد که شما را سبک بار کند) تأویل کرده گفتند خداوند به دست ابو الخطاب از گناهان ما کاسته و زنجیرهای گران و بارهای سنگین نماز و روزه و حج را از ما برداشته است. پس هرکه پیغمبر و فرستاده خداوند و امام را بشناسد هرکار که خواهد تواند کرد.

۸۴) گروهی گفتند که بزيع^{۲۴۶} مانند ابو الخطاب پیغمبر و فرستاده خداست

و جعفر بن محمد او را فرستاده است. بزيع خود به پیامبری ابو الخطاب گواهی می داد ولی ابو الخطاب با یارانش از وی بیزارى جستند.

۸۵) گروهی گفتند که سري^{۲۴۷} مانند ابو الخطاب پیامبر است

و جعفر بن محمد او را فرستاده و او نیرومند و پای برجاست، و به مانند موسی زورمند و استوار است و همان روح در وی باشد. همچنین گویند که جعفر همان اسلام است و اسلام سلام است و او خداوند ارجمند والاست و ما پسران اسلامیم. چنان که یهودان گفتند «نحن ابناء الله و

^{۲۴۵} (۱). سوره چهارم (النساء)، آیه ۲۸.

^{۲۴۶} (۲). نام وی به اختلاف قرائات و روایات، بزيع بن ابی ربيع، بزيع بن موسی، بزيع بن موسی الحائک، و بزيع بن یونس آمده است. وی نخست از اصحاب امام صادق بود و سپس به غلو پرداخت و امام او را لعنت کرد. وی را بزيع المؤذن نیز گفتند. (رك: المقالات و الفرق، ص ۱۸۹).

^{۲۴۷} (۳). نام وی سري الاقصم است و حضرت جعفر بن محمد صادق او و بیان و بزيع و دیگر غلاة را لعنت کرد. (رك:

كتاب المقالات و الفرق، ص ۱۸۹).

احبّاءه^{۲۴۸}» (یعنی ما فرزندان خدا و دوستان او هستیم)، پیغمبر نیز در این معنی فرموده که «سلمان ابن الاسلام^{۲۴۹}»، یعنی سلمان پسر اسلام است. اینان مردمان را به پیامبری سری می خواندند و نماز و روزه و حج خود را به نام جعفر بن محمد و برای خشنودی او به جای می آوردند. او را خوانده و از درگاه وی درخواست اجابت می نمودند.

۸۶) گروهی گفتند که جعفر بن محمد خداوند ارجمند والاست و پرتوی است

که در تن های برگزیدگان و امامان درآید و در آنها جای گیرند . پس آن نور از جعفر بیرون رفت و در ابو الخطاب اندر آمد و جعفر از فرشتگان گردید. سپس از ابو الخطاب بدر آمد و در معمر جای گرفت و ابو الخطاب از فرشتگان گشت و معمر به خدایی رسید. پس مردی که او را ابن اللبان می گفتند برخاست و گفت که معمر خداوند ارجمند والاست و به وی درود می فرستاد و به سوی او نماز می گزارد و به نام او روزه می گرفت، و از روا و ناروا همه گونه کامگزاری ها را روا داشته بود و چیزی در پیش او ناروا شمرده نمی شد. او می گفت خداوند این گونه چیزها را برای آفریدگان خود آفریده، پس چگونه خواهد که بندگان از آن برخوردار نشوند . وی زنا و دزدی و نوشیدن می و خوردن مردار و خون و گوشت خوک و زناشویی با مادر و دختر و خواهر و نیز هم خوابگی با مردان را روا می شمرد و غسل جنابت را از یاران خود برداشته بود، و می گفت از نطفه پاک که بنیاد آفرینش آدمی است چگونه غسل توان کرد . به پندار وی چیزهایی را که خداوند در قرآن روا و ناروا داشته نام های مردانی بیش نیست. پس گروهی از شیعیان با وی از در ستیز درآمدند و پیروان او را گفتند آن دو مردی را که شما پندارید از فرشتگان شده اند [یعنی جعفر و ابو الخطاب] از معمر و بزیع بیزاری جستند و به کفر و اهریمنی ایشان گواهی دادند و آن دو را نفرین و لعنت کردند . پیروان معمر در پاسخ گفتند آن جعفر و ابو الخطابی را که شما دیدید و این سخنان را از ایشان شنیدید دو اهریمن فریفتار بودند که به پیکر و جامه ایشان درآمده مردم را می فریفتند و از راه راست بازمی داشتند، وگرنه جعفر و ابو الخطاب دو فرشته بزرگوارند که در نزد خدای بزرگ - که خداوند آسمان باشد - جای دارند، و معمر خداوند زمین است و از خداوند آسمان فرمان برد و ارج و برتری او را بشناسد. شیعیان ایشان را گفتند این سخنان چگونه تواند بود، حال آن که حضرت

محمد پیوسته به بندگی خداوند و یکتایی او خستو بود و اقرار داشت و او را آفریدگار همه آفریدگان و جهانیان و پروردگار زمین و آسمان می دانست و می گفت که خداوندی جز او نیست . پیروان معمر پاسخ دادند محمد آن روزی که این سخن را می گفت بنده ای بود که ابو طالب او را به پیامبری فرستاده بود. آن نور و پرتوی را که خداوند بی چون گویند نخست در عبد المطلب بود و پس از وی در ابو طالب جای گرفت و سپس در کالبد محمد اندر آمد و از وی نیز در علی بن ابیطالب راه یافت، و همه ایشان خدا بودند.

شیعیان گفتند این سخن چگونه تواند بود حال آن که حضرت محمد ابو طالب را به اسلام و ایمان به خداوند یکتا بخواند و وی از پذیرفتن آن سرباز زد . پیغمبر فرمود: «انی مستوهبه من ربی و انه واهبه لی »، یعنی من از خدا درخواست

^{۲۴۸} (۱). سوره پنجم المائده، آیه ۱۸.

^{۲۴۹} (۲). درباره این حدیث رجوع کنید به حیات القلوب مجلسی، تهران، ص ۴۱۱.

بخشایش او را کردم و خداوند وی را به من بخشید . پیروان معمر گفتند که محمد و ابو طالب مردم را به سخریه گرفته بودند. چنان‌که خداوند درباره آنان فرماید: «إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ»^{۲۵۰}، یعنی اگر ما را مسخره کنید ما همچنین شما را مسخره خواهیم کرد . و در جای دیگر فرماید: «فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ»^{۲۵۱}، یعنی ایشان مسخره می‌کنند و خدا هم ایشان را به سخریه خواهد گرفت. پس ابو طالب خداوند ارجمند والا بود، و پایگاهی بزرگ و بلند داشت. چون درگذشت، روان خدایی از وی بیرون رفته در محمد جای گرفت و او پس از وی خداوند والا و بی‌همتا گشت، و علی بن ابیطالب پیامبر و فرستاده او بود . چون محمد درگذشت، روان خدایی از تن او بیرون رفت و در کالبد علی جایگزین شد، و همچنین در تن یکایک جانشینان او جای‌به‌جای می‌شد تا به معمر^{۲۵۲} رسید.

(۸۷) اینان دسته‌های گزافه‌گویان‌اند

که خود را به شیعه بسته‌اند و نام آن فرقه را بر خویش نهاده‌اند، و آنان از خرمدینان و مزدکیان^{۲۵۳} و زندیقان^{۲۵۴} و

ص: ۴۶

دهریان^{۲۵۵} سرچشمه گرفته‌اند، و هیچ‌یک از ایشان خداوندی خدای را باور ندارند، بلکه جای او را در کالبد آدمیان دانند و گویند که تن جایگاه خداست، و خداوند والا روان و پرتویی است که در تن های آدمیزادگان درآید و در آنها جای‌به‌جای شود. همگی ایشان بر این گفتار همدستان‌اند، ولی سران و پیشوایانشان با هم اختلاف دارند، و یکدیگر را نفرین کرده و لعنت کنند و از هم بیزاری جویند. سپس شیعیان عباسی راوندی بر سه دسته شدند:

(۸۸) گروهی از ایشان که ابو مسلمیه^{۲۵۶} نام دارند

از یاران ابو مسلم [خراسانی] به‌شمار می‌رفتند و قائل به پیشوایی او بودند و می‌گفتند که وی نمرده و زنده است، و کردن هر کاری را روا می‌دانستند و همه بایستنی‌ها و واجبات را فرومی‌گذاشتند. آنان ایمان را تنها شناختن امام می‌دانستند؛ و چون بنیادگذار کیش ایشان خرمیان بودند، به خرمدینان نامیده شدند.

^{۲۵۰} (۱). سوره یازدهم (هود)، آیه ۳۸.

^{۲۵۱} (۲). سوره نجم (التوبه)، آیه ۷۹.

^{۲۵۲} (۳). نام وی در بعضی از مراجع معمر بن الاحمر بیاع الطعام، یعنی معمر پسر احمر فروشنده طعام، آمده است.

(رک: کتاب المقالات و الفرق، ص ۵۳).

^{۲۵۳} (۴). مزدکیان پیروان مزدک پسر بامداد بودند که در روزگار قباد مردم را به کیش خود دعوت می‌کرد و سرانجام به دست انوشیروان کشته شد. مزدکیان مانند مانویان جهان را بر دو اصل نیک و بد یا نور و ظلمت دانند، فرقی که با ایشان دارند آن است که گویند حرکات نور از روی اراده و اختیار و حرکات و ظلت از روی اشتباه و اتفاق است . مزدکیه در روزگار اسلام به نام‌های کودکیه و ابو مسلمیه و ماهانیه و اسپید جامکیه و خرمدینیه ظهور کردند (رک: ملل و نحل شهرستانی ۲: ۸۳-۸۹).

^{۲۵۴} (۵). اصولا مانویان را زندیقان خوانده‌اند و گاهی مزدکیان را نیز بدین‌نام خوانند که در جمع زناده می‌شود. -- زندیق به معنی اهل تأویل است و مانویان را پیش از اسلام» زندیق» یعنی زندیق می‌خواندند، یعنی کسانی که قائل به تأویل و تفسیر اوستای زردشت شدند زناده غالباً به دیرینه بودن عالم اعتقاد داشتند (المقالات و الفرق، ص ۱۹۳).
^{۲۵۵} (۱). دهریه گروهی بودند که به دیرینه بودن عالم و قلم بودن روزگار قائل شدند و نام ایشان مأخوذ از کلمه «دهر» به معنی روزگار بی‌پایان است. ایشان معتقد به آفرینش جهان و پایان آن و رستاخیز و معاد نبودند و به قول قرآن کریم می‌گفتند: «ما هی الا حیاتنا الدنیا نموت و نحیا و ما یهلکنا الا الذهر» (سوره الجاثیه، آیه ۲۴)، یعنی «حیات جز این زندگی دنیا نیست که می‌میرم و زنده می‌شوم و ما را جز روزگار نمی‌کشد». این مذهب را در پیش از اسلام «زروانی» می‌گفتند، زیرا به اعتقاد ایشان «زروان»، که به معنی دهر و زمان بی‌پایان است، «اکران» یعنی بی‌کران می‌باشد. (رک: کتاب المقالات و الفرق، ص ۱۹۴).

^{۲۵۶} (۲). ابو مسلمیه معتقد به امامت ابو مسلم و حلول روح خدا در وی بودند و او را از فرشتگان هم برتر می‌دانستند.

(همان، ۱۹۵).

۸۹) گروهی ولایت پیشینیان خود و پهلشویی ابو مسلم [خراسانی] را در نهان برپای داشتند

، و آنان رزامیه^{۲۵۷} از یاران رزامنامی بودند که اصل ایشان از کیسانیه بود.

•

۹) گروهی از ایشان هریریه^{۲۵۸} نام دارند

و آنان از یاران ابو هریره راوندی به‌شمار می‌روند و از هواخواهان ویژه عباسیان هستند. ایشان امامت را از آن عباس بن

ص: ۴۷

عبد المطلب، عموی پیغمبر داند، و در نهان ولایت پیشینیان نخستین خود را استوار داشته کافر شمردن گذشتگان خویش را زشت شمارند. با وجود این به دوستی ابو مسلم پای برجا باشند و او را بزرگ دارند. همین گروه‌اند که درباره عباس و فرزندان او گزافه‌گویی کرده‌اند.

۹۱) گروهی از ایشان گفتند که محمد بن حنفیه پس از پدرش علی بن ابیطالب امام بود

. او پس از خود پسرش ابو هاشم عبد الله بن محمد را جانشین خویش ساخت . وی نیز محمد بن علی بن عبد الله بن عباس بن عبد المطلب را در هنگام مرگ جانشین خود کرد، زیرا ابو هاشم در پیش او به سرزمین شراه شام بمرد . محمد بن علی نیز وصیت کرد پسرش ابراهیم بن محمد که امام^{۲۵۹} نام داشت به جای او بنشیند . ابراهیم امام نخستین کس از فرزندان عباس بود که برای او پیمان امامت گرفتند؛ ابو مسلم نیز مردمان را به سوی او می خواند. ابراهیم پس از خود برادرش ابو العباس عبد الله بن محمد^{۲۶۰} [السفاح] را جانشین خویش ساخت، و او نخستین کسی است که امامت او از رشته جانشینان پیاپی فرزندان عباس بن عبد المطلب، که از پدر به پسر می رسید، بیرون شد. ابو العباس [السفاح] پس از خود درباره ابو جعفر عبد الله بن محمد^{۲۶۱} که منصور نامیده گردید وصیت نمود. وی پسرش مهدی، محمد بن عبد الله را که پس از او خلیفه شد جانشین خود کرد. سپس مهدی سخنان ایشان [یعنی شیعیان عباسیه] را که امامت محمد بن حنفیه

^{۲۵۷} (۳). رزامیه یاران رزام بن سابق یا سابق بودند که در مرو می‌زیستند و در دوستی ابو مسلم و امامت او افراط نمودند و گفتند که امامت از ابو هاشم به ابو مسلم رسید، و پس از عبد الله سفاح او امام شد. ایشان قائل به تناسخ ارواح بودند و از اباحیان بشمار می‌رفتند. (همان.)

^{۲۵۸} (۴). هریره از شیعیان آل عباس بشمار می‌رفتند و ایشان از پیروان ابو هریره دمشقی هستند . (رک: کتاب الفرق فخر رازی، ص ۶۳؛ تبصرة العوام، ص ۱۷۹؛ الخطط مقریزی ۴: ۷۲.)

^{۲۵۹} (۱). ابراهیم امام (۸۲-۱۳۱ هـ) پسر محمد بن علی بن عبد الله بن عباس بن عبد المطلب بود و در حمیمه از سرزمین شراه نزدیک به معان جای داشت . او همان کس است که ابو مسلم خراسانی را برگزید و وی را به دعوت امامت عباسیان مأمور ساخت . سرانجام مروان بن محمد، آخرین خلیفه بنی امیه، بر او دست یافت و وی را در زندان خویش بکشت. (رک: الاعلام زرکلی ۱: ۵۴.)

^{۲۶۰} (۲). عبد الله سفاح (۱۰۴-۱۳۶ هـ) نخستین خلیفه عباسی است که مرتضی و قائم لقب داشت . در سال ۱۳۲ در کوفه به خلافت نشست . او را از جهت سخت‌کشی و شدت عملش سفاح، یعنی خونریز، لقب دادند؛ زیرا خون بسیاری از اعضای خانواده بنی امیه بریخت به بیماری آبله درگذشت. (همان ۴: ۲۵۸.)

^{۲۶۱} (۳). ابو جعفر منصور (۹۵-۱۵۸ هـ) دومین خلیفه بنی عباس است. در حمیمه تولد یافت و پس از مرگ برادرش به خلافت نشست. وی بنیان‌گذار شهر بغداد است و آن شهر را به مشورت مهندس عالی‌قدر ایرانی، نوخت، در ۱۴۴ هـ بنیاد نهاد. منصور مردی کوشا و جدی بود. ابو مسلم خراسانی را که دولت بنی عباس به دست او تأسیس یافت، به سبب بیم و هراسی که از او داشت، در سال ۱۳۷ هـ بکشت. منصور مردی لاغراندام و بلندبالا بود، مادرش زنی بربری به نام سلامه بود. سرانجام در هنگام حج در بئر میمون درگذشت و در حجون در نزدیکی مکه به خاک سپرده شد. (همان ۴: ۲۵۹.)

را اثبات می‌کردند، رد کرد و امامت عباس بن عبد المطلب را پس از پیغمبر استوار ساخت و آنان را بدین گفتار دعوت کرد. مهدی گفت که عباس عمو و وارث پیغمبر است و به وی از همه

ص: ۴۸

کس سزاوارتر و نزدیکتر بود، و ابو بکر و عمر و عثمان و علی و هرکه پس از آن حضرت به کار خلافت پرداخت غاصب بود و آن جایگاه را به ستم گرفته بود. چون سخن او را پذیرفتند از ایشان درباره امامت عباس پس از پیغمبر پیمان گرفت. مادر عباس نتبیلہ دخت جناب بن کلیب بن مالک بن عمرو بن عامر بن زید بن مناة بن ضحیان بود، یعنی دخت همان عامر بن سعد بن خزرج بن تیم الله بن نمر بن قاسط. پس از عباس برای پسر او عبد الله بن عباس پیمان امامت گرفت.

مادرش ام الفضل و ام قثم و ام عبید الله و ام عبد الرحمن کنیه داشت، و نامش لبابه دخت حارث بن حزن بن بجیر بن هزم بن رویبة بن عبد الله بن هلال بن عامر بن صعصعه بود.

پس از عبد الله برای پسرش علی بن عبد الله معروف به سجاد که مردی پارسا و پرهیزکار بود د پیمان امامت گرفت. مادرش زرعه دخت مشرح (شریح) بن معدیکرب بن ولیعة [بن شر حبیل] بن معاویة بن عمرو بن حجر بن الولاده [المدارب] حارث بن عمرو بن معاویة بن حارث بن معاویة بن کنده بود. سپس برای ابراهیم بن محمد امام پیمان امامت گرفت.

مادرش کنیز بود و فاطمه نام داشت. سپس برای برادر او عبد الله بن عباس [السفاح] پیمان امامت گرفت. مادرش ربطه دخت عبید الله بن عبد الله بن عبد الممدان بن دیان بن قطن بن زیاد بن حرث بن مالک بن ربیعة بن کعب بن حرث بن کعب بود. سپس برای برادر او عبد الله بن جعفر منصور پیمان امامت گرفت. مادر او کنیزی بربری بود و سلامه نام داشت. ابو العباس در روزگار خویش برادرش ابو جعفر [منصور] و برادرزاده اش عیسی بن موسی بن محمد بن علی بن [عبد الله] بن عباس را جانشین خویش ساخته بود. عبد الله بن علی بن عبد الله^{۲۶۲} با منصور از در ناسازگاری درآمد و دعوی امامت و جانشینی ابو العباس [السفاح] کرد. پس ابو مسلم با وی بجنگید و او را شکست داد، وی بگریخت و در بصره پنهان می‌زیست. سپس او را بگرفت و زینهار داد، و او همان خواجه عبد الله بن مقفع^{۲۶۳}

^{۲۶۲} (۱). عبد الله بن علی (۱۰۳-۱۴۷ هـ) عموی منصور عباسی بود، کسی که مروان بن محمد آخرین خلیفه بنی امیه را در زاب شکست داد و دمشق را فتح کرد و هشتاد تن از بزرگان بنی امیه را بکشت. ابو مسلم او را در نصیبین شکست داد. عبد الله به بصره گریخت، منصور او را امان داد و به بغداد آورد. چون سوگند خورده بود تیغ بروی نکشد، اتاق را بر سر او خراب کرد و او را بدین نحو در زندان خویش بکشت. (همان ۴: ۲۴۱).

^{۲۶۳} (۲). عبد الله بن مقفع (۱۰۶-۱۴۲ هـ) روزیه پسر داؤویه است. از بزرگان ادب اسلام به شمار می‌رود. پدرش داؤویه بن دادگشنسب از اهل شهر جوریا (فیروزآباد کنونی) در فارس و از مأموران وصول مالیات در عصر حجاج بن یوسف بود؛ و چون متهم به حیف و میل در اموال حکومت شد، حجاج بفرمود آن‌قدر بر انگشتان او چوب زدند تا دست وی ترنجیده و کوفته شد و از آن روی وی را «المقفع» گفتند. پسرش روزیه به فراگرفتن زبان-- و ادبیات عرب پرداخت و در آن زبان استاد شد و در دولت اموی به خدمت دیوان درآمد و در ۱۲۷ هـ در بصره دیر داود بن یزید بن عمر بن هبیه والی مروان آخرین خلیفه اموی در عراق گشت. پس از مرگ داود (۱۳۲ هـ) به خدمت عیسی بن علی بن عبد الله بن عباس و برادر او سلیمان درآمد و به دست عیسی مسلمان گشت و عبد الله نام گرفت، و از آن پس او را عبد الله بن مقفع گفتند. سپس دبیری برادر دیگر عیسی را که عبد الله بن علی نام داشت قبول کرد چون عبد الله از منصور خائف بود، از وی امان خواست. منصور پذیرفت. عبد الله به انشاء ابن المقفع سواد امان‌نامه را برای او فرستاد. چون منصور امان‌نامه‌ای را که بایستی امضا کند سخت مؤکد و استوار یافت و دانست که آن را ابن المقفع برای پسرعمش عبد الله نوشته، به سفیان بن معاویه مهلبی، امیر بصره، امر کرد که او را بکشد، و سفیان او را به همت زندگه (مانویت) به وضع فجیعی بکشت. سعد بن عبد الله ابی خلف اشعری (فت ۳۰۱) در کتاب خود، المقالات و الفرق، مطلبی درباره کیفیت مرگ ابن المقفع نوشته، که در هیچک از کتب تواریخ نیامده است. در آن کتاب چنین آمده که عبد الله بن مقفع پیش از

زندیق بود که منصور او را بکشت.

چون منصور بر خلافت خویش آسوده دل گشت و کارها بروی راست و استوار شد و نیرومند گردید و ابو مسلم را بکشت، از برای پسر خود محمد بن عبد الله که بزرگ شده و به رشد رسیده بود پیمان خلافت گرفت و او را مهدی نامید و بر عیسی بن موسی پیشی و برتری داد، و عیسی را پس از وی جانشین او ساخت . [برای این که عیسی را از خود خشنود کرده باشد،] بیست هزار درهم به وی بخشید.

در این هنگام در میان شیعیان عباسی تفرقه افتاد. گروهی گفته های مهدی را انکار کردند و از بیعت با وی سرباز زدند به یاران خود گفتند کجا روا باشد که به مهدی دست بیعت دهید و عیسی بن موسی را واپس نهید و حق او را فروگذارید، چه ابو العباس از پیش به امامت وی پس از منصور از شما پیمان گرفته است . پاسخ دادند که مهدی از جانب امیر المؤمنین منصور به امامت نامزد شده و پیروی از گفتار او را خداوند بر ما واجب کرده است . گفتند ابو العباس [السفاح] که پیش از منصور امام واجب الطاعه بود مردمان را به بیعت با ابو جعفر منصور و پس از وی به اطاعت عیسی بن موسی فرمان داده است. حال چگونه سزاوار باشد که عیسی بن موسی را فروگذارید و مهدی را بر او مقدم دارید؟ پاسخ دادند که فرمان برداری از امام تا هنگامی واجب است که وی زنده باشد، و چون بمیرد و دیگری جای او را بگیرد تا هر زمان که زید فرمان او راست . گفتند: چنان پندارید که امیر مؤمنان منصور مرده و مهدی و عیسی زنده اند و مردمان فرمان منصور را

در بیعت کردن با مهدی انکار کنند، چنان که شما از فرمان ابو العباس در گردن نهادن بر بیعت عیسی سرباز زدید. پاسخ دادند که این کار در نزد ما پسندیده و شایسته نیست بلکه آنان باید به فرموده منصور به وی بیعت نمایند . گفتند پس در این صورت چگونه سزد که مهدی را پیش داشته و عیسی را واپس اندازید و حق او را فروگذارید . پس بر امامت عیسی بن موسی پای برجا و استوار ماندند و پیشوایی مهدی را انکار کردند، و این مرتبت را تا امروز از آن فرزندان وی دانند . مادر عیسی بن موسی کنیز بود . چون مهدی را زمان مردن فرارسید، برای پسرش موسی که او را هادی^{۲۶۴} نامیده بود پیمان امامت گرفت، و پس از او پسر دیگرش هارون^{۲۶۵} را که رشید نام داشت جانشین او ساخت، و باز همچنان حق عیسی بن موسی را فرو گذاشت . مادر مهدی ام موسی بود، دخت منصور بن عبد الله بن شمر بن یزید بن وارد بن

آن که دستگیر شود خود را بکشت، و گویند زهر خورده بمرد، و به قولی خویشش را به دار آویخت و خفه کرد . خبر انتحار ابن المقفع تنها خبری است که قریب یکصد و پنجاه سال پس از مرگ وی توسط سعد بن عبد الله به ما رسیده است. (رک:

دائرة المعارف اسلام، ج ۱، ماده ابن مقفع؛ کتاب المقالات و الفرق: ۶۷ و ۱۹۸.)

^{۲۶۴} (۱). موسی الهادی (۱۴۴ - ۱۷۰ هـ) پسر مهدی از خلفای بنی عباس است که در ری تولد یافت و به سال ۱۶۹ هـ به جای پدرش مهدی به خلافت نشست. چون کارها در دست مادرش خیزران بود، سرانجام به کنیزان خود دستور داد تا پسرش را به قتل رسانیده خفه کردند و هارون را به جای او به خلافت نشانید. (رک: الاعلام زرکلی ۸:

۲۸۱.)

^{۲۶۵} (۲). هارون الرشید (۱۴۹ - ۱۹۳ هـ) پسر مهدی از معروف ترین خلفای بنی عباس است. پس از کشته شدن برادرش هادی در ۱۷۰ هـ به خلافت نشست و ۲۳ سال و ۲ ماه خلافت کرد. هارون رومیان را در نزدیکی قسطنطنیه شکست داد. وی معاصر شارلمانی، امپراتور فرانسه، بود و از ادب و فقه و حدیث اطلاع واقعی داشت. نکبت برآمده در زمان او روی داد. سرانجام در سفری که برای فرونشاندن شورش های خراسان کرده بود در سناباد از دیه های طوس درگذشت. قبر او در مشهد در بالای سر حضرت رضاست. (رک: الاعلام زرکلی ۹: ۴۳ - ۴۴.)

معدیکرب بن وازع بن ذی عیش (عیش) بن وتج (ودع) بن وصاه بن عبد الله بن سمیع بن حرث بن زید بن غوث بن سعد بن عوف بن عدی بن مالک بن زید بن سدد بن زرعة بن سبأ الاصغر بن کعب بن زید بن سهل بن عمرو (عمر) بن قیس بن معاویة بن چشم بن عبد شمس بن وائل بن غوث بن فطن بن عریب بن زهیر بن ایمن بن همیسع بن عرنجج که همان حمیر بن سبأ بن یشجب بن یعرب بن قحطان بن زیادة بن یسع بن همیسع بن یثمن بن نبت بن سلامان بن حمل بن قیدار بن اسماعیل بن ابراهیم بن آزر بن تارخ بن ناحور بن ساروغ بن ارغو بن فالغ بن عابر است . مادر هادی و رشید کنیز بود و خیزران نام داشت.

۹۲) دو دسته از عباسیان هستند

که درباره فرزندان عباس غلو و گزافه‌گویی کنند.

گروهی از ایشان هاشمیه هستند که از یاران و پیروان ابو هاشم عبد الله بن محمد حنفیه به شمار می روند. اینان گفتند که امام دانای به هرچیز است و در همه کارهایش به مانند پیغمبر است و هرکه او را شناسد خدای را شناخته و ایمان به او ندارد بلکه کافر و

ص:۵۱

مشرک است. گویند رشته امامت از ابو هاشم به فرزندان عباس رسیده است.

۹۳) گروهی گفتند که امام دانای به هرچیز است

و خداوند ارجمند والاست و زنده کند و بمیراند، و ابو مسلم پیغمبری است که از غیب آگاه است و او را ابو جعفر منصور بر بندگان خویش فرستاده است . باید دانست که این دسته از یاران عبد الله راوندی هستند و به خدایی منصور گواهی دادند و گفتند که وی از راز پنهان ایشان آگاه است، و آشکارا مردم را به خدایی او دعوت کردند . چون منصور سخن ایشان بشنید گروهی از آنان را بگرفت. بدان گفته‌ها اقرار کردند. آنان را به بازگشتن و توبه کردن از آن گفتار فرمان داد.

ایشان پذیرفتند و گفتند منصور پروردگار ماست و بدان سان که پیامبران و فرستادگان خود را به دست هرکه از آفریدگان خویش خواسته کشته است ما را نیز شهید خواهد کرد، چنان که برخی را به فرو ریختن خانه بر سر ایشان، بعضی را در آب، گروهی را به چنگال دادن و درندگان، شماری را به مرگ ناگهانی، و دسته‌ای را به علت‌های دیگر میرانیده است. او آنچه را خواهد با آفریدگان خویش تواند کرد و کسی را یارای پرسش و اعتراض بر وی نیست . این گروه تا به امروز بدین گفتار استوارند و گویند پدران ما نیز بر این عقیده بودند، لکن راز خویش را پنهان می داشتند. اگرچه این خود گناهی است که از ایشان سرزده، ولی آنان را از ایمان و طاعت امام خارج نسازد، و خداوند از گناه ایشان درگذرد.

۹۴) اما شیعیان علوی کسانی هستند

که پیشوایی علی بن ابیطالب را از جانب خدا و پیغمبر واجب می دانند و در روزگار وی به امامت او استوار بودند، و پس از او حسن و بعد از وی حسین را امام خویش شناسند. ولی پس از کشته شدن امام حسین به چند دسته گردیدند:

گروهی به امام علی بن حسین^{۲۶۶} که کنیه وی ابو محمد بود و غالباً ابو بکر کنیه داشت قائل شدند . ایشان همچنان به پیشوایی او پای بر جای بودند تا این که در محرم نود و چهار هجری به پنجاه و پنج سالگی در مدینه جهان را بدرود گفت: وی در سال سی و هشت

ص:۵۲

هجری زاییده شد و مادرش سلافه^{۲۶۷} نام داشت و پیش از آن جهانشاه نامیده می شد، و او دخت یزدگرد^{۲۶۸} آخرین شاهنشاه ایران پور شهریارپور خسرو پرویزپور هرمزد بود.

۹۵) گروهی گفتند که امامت پس از حسین [بن علی] منقطع شد

و امامان سه تن بیش نبودند که پیغمبر خدا آنان را به نام های ایشان خوانده و جانشین خود ساخته و هریک را پس از دیگری حجت و راهبر مردمان قرار داده است. این دسته بعد از ایشان برای کسی اثبات امامت نکنند.

۹۶) گروهی گفتند که پس از درگذشت حسین امامت در فرزندان او و حسن باشد

، و جز زادگان ایشان را اگرچه از پشت علی بن ابیطالب باشند آن پایگاه نشاید . پس هرکه از فرزندان آندو قیام کند و مردمان را به خویشتن خواند به مانند علی بن ابیطالب امام واجب الاطاعه است، و امامت او از جا نپیدا و خدا بر خاندان و خویشان وی و دیگر مردمان بایسته است، و هرکه از آفریدگان از وی سرپیچی کند یا مردمان را به خویشتن خواند تباهکار و کافر است . همچنین هرکه از زادگان حسن و حسین دعوی امامت کند و در خانه بنشیند و در بر روی خود بندد و از مردم در پرده باشد با پیروان و گروندگان به خویش مشرک و کافر باشد . این دسته را سرحوبیه^{۲۶۹} گویند و ایشان از پیروان ابو خالد واسطی^{۲۷۰} که یزید یا عمرو نام داشت، و نیز از پیروان فضیل بن زبیر رسانی^{۲۷۱}

ص:۵۳

^{۲۶۶} (۱). علی بن حسین (۳۸-۹۴ هـ) ابو الحسن ملقب به زین العابدین، امام چهارم شیعه اثنی عشریه . او را برای تمیز بین برادرش علی اکبر ، علی اصغر نیز خوانده اند. زادگاهش در مدینه بود و در همان شهر درگذشت و در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد . پس از رحلتش معلوم شد که معاش صد خانوار را بدون آن که کسی بفهمد تامین می کرده است. (المقالات و الفرق، ص ۱۹۹).

^{۲۶۷} (۱). نام این زن را غزاله، و «شاه زنان» نیز نوشته اند. کریستنسن داتمارکی در تاریخ ساسانیان در انتساب او به یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی شك کرده است. (رك: معارف ابن قتیبه، ص ۹۴؛ طبقات ابن سعد ۵: ۱۶۲؛ ایران در زمان ساسانیان، ص ۵۳۱؛ كتاب المقالات و الفرق، ص ۲۰۰).

^{۲۶۸} (۲). یزدگرد سوم پسر شهریار از زنی زنگی و نوه خسرو پرویز بود. در سال ۶۳۲ م به تخت سلطنت ایران نشست.

در زمان او به فرمان ابو بکر لشکریان اسلام به ایران هجوم آوردند و جنگ های ایران و عرب از ۶۳۳ تا ۶۴۳ م به طول انجامید که مهم ترین آنها جنگ های قادسیه و جلولاء و نهاوند و واجرود است. سرانجام دولت ساسانی برافتاد و ایران به زیر سلطه عرب درآمد. (رك: دکتر مشکور، ایران در عهد باستان: ۴۶۸-۴۸۹).

^{۲۶۹} (۳). سرحوب به ضم سین و حاء در لغت عرب به معنی اسب بزرگ هیکل و شغال و دیوی کور است که در دریا سکونت دارد . در لغت عرب بیشتر زنان را به این صفت توصیف کنند نه مردان را گاهی مرد بلندبالا و خوش اندام را سرحوب و زنی را که این صفت دارد سرحوبه خوانند (منتهی الارب).

^{۲۷۰} (۴). از رؤسا و پیشوایان زیدیه بود و نام او عمرو بن یزید بن خالد قرشی از موالی کوفی است که در شهر واسط فرود آمده بود . شیخ طوسی او را از اصحاب امام محمد باقر دانسته. این ندم او را از متکلمان زیدی شمرده است. بعد از سال ۱۲۰ هـ درگذشت. (رك: میزان الاعتدال ذهی ۲: ۲۸۶؛ رجال نخاشی، ص ۲۰۵؛ رجال مامقانی، شماره ۸۶۹).

^{۲۷۱} (۵). فضیل بن زبیر اسدی کوفی را شیخ طوسی گاهی از اصحاب امام محمد باقر و گاهی از یاران امام جعفر صادق شمرده است . ابو الفرج اصفهانی در کتاب مقاتل الطالبیین می نویسد که او و برادرش از یاران زید بن علی بن الحسین بودند این ندم او را از متکلمان زیدیه شمرده است. (رك: كتاب المقالات و الفرق، ص ۲۰۱).

و زیاد بن منذر^{۲۷۲} بودند. ابن زیاد «ابو الجارود» نام داشت. و چون مردی کورچشم و کوردل بود، محمد بن علی بن حسین او را «سرحوب» لقب داده می‌گفت سرحوب شیطانی کور است که در دریا جای دارد. سپس این گروه با دو دسته دیگر که هواخواه برتری علی بن ابیطالب بر همه مردمان پس از پیغمبر خدا بودند به هم پیوستند و در آن هنگام که زید بن علی بن حسین در کوفه قیام کرد به پیروی او درآمدند و به امامت او بگرویدند و همگی ایشان زیدیه نامیده شوند، ولی در قرآن و سنت و شرع و واجبات و دستورهای دین با یکدیگر اختلاف دارند. سرحوبیه چنین گویند که آل محمد هرچه را روا داشته اند روا و آنچه را ناروا شمرده اند ناروا باشد. دستور دستور ایشان است. آنچه را پیغمبر خدا آورده است در نزد خرد و بزرگ آنان همچنان سره و کامل موجود است. خرد و بزرگ ایشان در دانش یکسان اند؛ مهتر را بر کهنتر برتری نیست؛ بچه گهواره‌ای و در قنناق با مرد کلان و سالخورده ایشان برابر است.

۹۷) برخی از ایشان گفتند کسی که گوید کودکان گهواره‌ای و در قنناق خاندان محمد در دانش و بینش

به مانند پیغمبر خدا نیست کافر و مشرک است، چه هیچ یک از ایشان به آموختن از کسی نیاز ندارد، و گلبن دانش خودبه‌خود مانند روییدن کشت از باران در سینه ایشان بروید. زیرا خداوند ارجمند بزرگ از روی لطف و مهر همه دانش‌ها را به آنان آموخته است. باید دانست که این دسته از آن روی بدین گفتار پرداختند تا مبدا روزی به پذیرفتن امامت یکی از فرزندان پیغمبر ناگزیر شوند. پس این سخن را بهانه کرده گفتند که امامت در همه ایشان روا باشد، و همه آنان در شرع و آیین برابرند. با وجود این گفتار، از هیچ یک [از علویان] جز ابو جعفر محمد بن علی، ابو عبد الله جعفر بن محمد، و چند تن دیگر دانشی که به کار آید روایت نکرده اند. همچنین احادیث اندکی از زید بن علی و عبد الله بن حسن محض^{۲۷۳} آورده‌اند. این می‌رساند که جز ادعا و گفتار دروغ چیزی در

ص: ۵۴

دست ندارند. زیرا ایشان در توصیف خاندان پیغمبر می‌گفتند که آنان هرچیزی را که مسلمانان در دین و زندگانی خود به دانستن سود و زیان آن نیازمند باشند، بی‌آن‌که دانش آن را آموخته باشند، می‌دانند.

۹۸) اما دیگر دسته‌های ایشان این سخن را گسترش داده

گفتند دانش در میان همه آنان پراکنده و یکسان است. در علم و دانش با دیگر مردم برابر هستند. پس هرکه از ایشان یا دیگری دانشی را که در دین یا زندگانی خود بدان نیازمند باشد فراگیرد باید بر وفق آن رفتار کند. هرگاه مردم دانشی را که به دانستن آن نیازمندند در نزد ایشان [یعنی علویان] یا کسان دیگر نیابند باید در آن باره به رأی خود اجتهاد کنند. این سخن گفتار اقویا و ضعفای زیدیه است.

^{۲۷۲} (۱). ابو الجارود زیاد بن منذر عبدی را، که ابو النجم نیز کنیه داشت، نجاشی از اصحاب امام محمد باقر شمرده است. مردی کور بود. بعضی در نسبت او را خراسانی عبدی خارق یا خارق یا حرقی یا حوقی - بنا به اختلاف نسخ - نوشته‌اند. حضرت صادق او را لعنت کرد و از وی بی‌زاری جست. گویند تا پیش از خروج زید بن علی بن حسین از اصحاب امام محمد باقر بود و چون وی خروج کرد به زید پیوست. (همان: ۲۰۰ - ۲۰۱).

^{۲۷۳} (۲). عبد الله بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب (۷۰ - ۱۴۵) مکنی به ابو محمد مردی فصیح و بزرگوار بود او را حسن محض از آن جهت گفتند که پدرش حسن پسر حسن و مادرش فاطمه دخت حسین بن علی بود. عمر بن عبد العزیز از خلفای بنی امیه او را گرامی می‌داشت. چون سقاح در شهر انبار به خلافت نشست، با گروهی از طالبیان به تحنیت وی آمد و سقاح مبلغ يك میلیون درهم به وی عطا کرد. سپس منصور جانشین سقاح او را به زندان افکند و در زندان او در کوفه بمرد. (رك: الاعلام زرکلی ۴: ۲۰۷؛ المقالات و الفرق: ۲۰۳).

۹۹) اما ضعفای^{۲۷۴} زیدیه که عجلیه نام دارند

از یاران هارون بن سعید عجلی^{۲۷۵} هستند.

دسته‌ای از ایشان بتریه نامیده شدند که از یاران کثیر النواء و حسن بن صالح بن حی و سالم بن ابی حفصه و حکم بن عتیبه و سلمه بن کهیل و ابو المقدم ثابت حداد می‌باشند.

آنان کسانی هستند که مردم را به دوستی علی بن ابیطالب خواندند و سپس امامت او را با ولایت ابو بکر و عمر به هم آمیختند. ایشان در نزد عامه^{۲۷۶} [سنیان] بهترین دسته‌های [شیعه] هستند؛ زیرا در عین حالی که علی را برتر می‌شمارند، امامت ابو بکر را نیز استوار می‌دارند. اما عثمان و طلحه و زبیر را نکوهیده و همراهی و به جنگ بیرون شدن با هریک از فرزندان علی را از نظر امر به معروف و نهی از منکر واجب می‌دانند. ایشان در امامت شخص معینی را در نظر نمی‌گیرند بلکه هرکه از فرزندان علی خروج کند از هر بطن و شکمی که باشد او را امام دانند.

۱۰۰) اما اقویای زیدیه

از یاران ابو جارود و ابو خالد واسطی و فضیل‌رسان و منصور بن ابو الاسود^{۲۷۷} هستند.

ص: ۵۵

۱۰۱) اما زیدیه، که حسینیّه نیز خوانده شوند

، کسانی هستند که گویند هرکه از خاندان محمد مردمان را به خداوند بزرگ ارجمند بخواند امام واجب‌الاطاعه است، و علی بن ابیطالب در آن زمان که مردم را دعوت می‌کرد و امر خویش را اظهار می‌نمود امام بود. پس از وی پسرش حسین به جای او نشست و پیش از آن که خروج کند از معاویه و یزید روی گردانیده بود تا کشته شد. پس از او زید بن علی بن حسین که در کوفه به قتل رسید و مادرش کنیز بود امامت یافت. پس از وی فرزندش یحیی بن زید بن^{۲۷۸} علی

^{۲۷۴} (۱). شاید نسبت دادن صفت ضعیف به ایشان از جهت خفت عقل عجلیه بوده باشد. زیرا از امام جعفر صادق روایت شده که کسی نادان تر از عجلیه نیست. (رک: کتاب المقالات و الفرق، ص ۲۰۳).

^{۲۷۵} (۲). هارون بن سعید عجلی را شیخ طوسی در رجال خود از اصحاب امام جعفر صادق نوشته است در بعضی از نسخ به جای نسبت او به عجلی، بجلی آمده که غلط است. هارون بن سعید با ابراهیم بن عبد الله بن حسن محض نامبرده در بالا در سال ۱۴۵ کشته شد. (همان، ص ۲۰۴).

^{۲۷۶} (۳). «عامه» در مقابل «خاصه» لقبی است که شیعه امامیه بر اهل سنت و جماعت اطلاق کرد، و خود را در برابر ایشان «خاصه» خواندند. در یکی از احادیث شیعه آمده است که «خزما خالف العامه»، یعنی پذیر آنچه را عامه یعنی سنیان با آن مخالفت نمایند. (همان، ص ۱۶۱).

^{۲۷۷} (۴). منصور بن ابو الاسود لیثی از موالی کوفه بود و پیشه خیاطی داشت. شیخ طوسی در رجال خود او را از— اصحاب امام جعفر صادق شمرده است. نجاشی وی را از فقیهان شیعه شمرده و کتبی را به او نسبت داده است وی در بعد از سال صدم هجری درگذشت. (همان، ص ۲۰۴).

^{۲۷۸} (۱). یحیی بن زید بن علی (۹۸-۱۲۵ هـ) از دلبران و شجعان اهل بیت است. با پدرش زید بن علی در قیام بر ضد بنی مروان همراه بود. چون وی کشته شد، به بلخ رفت و مردم را به خویش خواند. یوسف بن عمر که قاتل پدرش بود و امارت عراق را داشت از نصر بن سیار تعقیب او را خواستار شد نصر او را امان داده رها ساخت. یحیی از آنجا به بیه ق و سپس به نیشابور آمد، و پس از آن به هرات رفت. نصر بن سیار سلم بن احوز مازنی را به گرفتن او فرستاد. سلم در جوزجان با وی روبه‌رو شد و در قریه اورغونه او را بکشت و سر او را برای ولید بن عبد الملك فرستاد و جسدش را در جوزجان به دار آویخت. این جسد همچنان بردار بود تا ابو مسلم به خراسان آمد و سلم بن احوز را بکشت و جسد یحیی را از دار فرود آورد و بر او نماز خواند و آن جسد را به خاک سپرد.

(همان، ص ۲۰۵).

که در خراسان کشته شد و مادرش ریظه دخت ابو هاشم عبد الله بن محمد بن حنفیه بود امام گشت. سپس پسر دیگرش عیسی بن زید بن علی^{۲۷۹} که مادرش کنیز بود به امامت رسید.

پس از او محمد بن عبد الله بن حسن^{۲۸۰} که مادرش هند دخت ابو عبیده بن عبد الله بن زمعه بن اسود بن مطلب بن اسد بن عبد العزّی بن قصى بود امام گردید. پس هرکس از خاندان محمد مردمان را به فرمانبرداری و طاعت خدا خواند امام باشد.

۱۰۲) اما مغیره^{۲۸۱} که از یاران مغیره بن سعید بودند

با ایشان درباره پیشوایی محمد بن

ص: ۵۶

عبد الله بن حسن همدستان شده و امامت او را استوار داشتند، ولی چون وی کشته شد درنگ کرده بی‌امام ماندند و کسی را به جانشینی او نپذیرفتند.

۱۰۳) اما کسانی که به ولایت علی بن ابیطالب استوار مانده

و پس از وی به حسن و بعد از او به حسین و بعد از ایشان به علی بن حسین گردن نهاده بودند، بعد از او به امامت حضرت باقر العلم ابو جعفر محمد بن علی بن حسین د رآمدند، و جز اندکی از ایشان که به سخن مردی به نام عمر بن ریاح^{۲۸۲} از امامت او بیرون شدند، دیگر شیعیان همچنان تا هنگام درگذشت وی به ولایت او پای برجای ماندند. آن داستان به گفته عمر بن ریاح چنین است: روزی وی مسئله‌ای را از ابو جعفر محمد باقر سؤال کرد. حضرت پرسش او را پاسخ داد. سال دیگر بازگشته دیگر باره همان مسئله را از وی بازپرسید. اما حضرت این بار به خلاف جواب نخستین پاسخ داد. عمر بن ریاح امام را گفت این جواب برخلاف پاسخی است که در سال پیشین به این پرسش داده‌ای. حضرت فرمود که پاسخ‌های ما بدین گونه مسائل گاهی از روی پرهیز و تقیّه است. پس عمر بن ریاح در کار او و امامتش در گمان شد تا به مردی از یاران ابو جعفر که او را محمد بن قیس^{۲۸۳} می‌گفتند برسید و او را گفت که من از ابو جعفر

^{۲۷۹} (۲). عیسی بن زید که در ۱۶۸ هـ درگذشت با محمد بن عبد الله (نفس زکیه) بر منصور قیام کرد. و بعد از کشته شدن او در کوفه پنهان شد، و منصور نتوانست او را پیدا کند. پس از مرگ منصور پسرش مهدی منادی در داد که اگر عیسی خود را تسلیم کند در امان خواهد بود. باز عیسی خود را آشکار نکرد و در منزل علی بن حسن بن صالح بن حی بماند تا بمرد، و دختر او را در همان خانه به زنی گرفته بود. (همان، ص ۲۰۵).

^{۲۸۰} (۳). محمد بن عبد الله بن حسن بن حسن بن علی، معروف به نفس زکیه و مهدی و ملقب به ارقط (۹۳-۱۴۵ هـ) از اشراف سادات علوی است و به روزگار منصور عباسی خروج کرد. منصور عیسی بن موسی عباسی را به جنگ او فرستاد تا وی را در مدینه بکشد (همان، ص ۱۸۴).

^{۲۸۱} (۴). مغیره یاران مغیره بن سعید عجلّی بودند که پس از امام زین العابدین و امام محمد باقر مغیره را امام می‌دانستند و انتظار ظهور محمد بن عبد الله بن حسن بن حسن بن علی بن قیس را که غایب می‌پنداشتند می‌کشیدند.

مغیره در آخر کار دعوی نبوت کرد و خالد بن عبد الله القسری او را بکشت. مغیره آب فرات را ناپاک می‌دانست و می‌گفت نوشیدن از آن جایز نیست. (رک: تاریخ مذاهب اسلام، ترجمه الفرق بین الفرق، ص ۳۸۸).

^{۲۸۲} (۱). علامه در رجال خود عمر بن ریاح را بتری مذهب دانسته است عمر اصلا از مردمان اهواز بوده است.

(همان، ص ۲۰۶).

^{۲۸۳} (۲). محمد بن قیس - شیخ طوسی او را محمد بن قیس بجلی کوئی دانسته و از اصحاب امام جعفر صادق یاد کرده است. نجاشی می‌نویسد که وی مردی ثقه و از بزرگان شهر کوفه بوده است. مامقانی در رجال خود درباره وی شک کرده است. (رک: کتاب المقالات و الفرق: ۲۰۸).

مسئله‌ای را سؤال کردم پاسخ گفت. سپس سال دیگر همان مسئله را دوباره از وی پرسیدم برخلاف جو اب پیشین پاسخ داد. چون از وی سبب دوگونگی و اختلاف را جویا شدم، گفت این کار را از روی تقیّه^{۲۸۴} کرده است، حال آن که خدا می‌داند که من از روی ایمان و دینداری این پرسش را کردم، و بدان آهنگ بودم تا آنچه را دستور فرماید رفتار کنم. بنابراین، تقیّه و پرهیز وی از من سبب و جهتی نداشت. محمد بن قیس گفت شاید کسی در آنجا بوده و از بیم وی به چنین پاسخی برخاسته است. گفت در هر

ص: ۵۷

دوی این پرسش‌ها کسی جز من در پیش او نبود. همین اندازه دریافتم که هردو پاسخ وی از روی بی فکری بود، زیرا سخن خود را در سال گذشته به یاد نداشت تا دیگر بار همان پاسخ را بگوید. باری عمر بن ریاح از امامت او بازگشت و گفت کسی که بیهوده فتوا دهد هیچ گاه و به هیچ روی امام نباشد. همچنین کسی که به جز آنچه را که خداوند بر او پرهیز از آن را روا داشته از روی تقیه چیزی گوید و یا در پس پرده بنشیند و در به روی خود بندد شایستگی پیشوایی را ندارد. زیرا امام باید مردانه برخیزد و مردم را از کارهای زشت و بد بازدارد و به کارهای نیک و پسندیده رهبری فرماید. بدین سبب گروه اندکی از یاران ابو جعفر از وی روگردانیده و با ابو ریاح به بتریه پیوستند.

۱۰۴) دیگر یاران ابو جعفر تا هنگام درگذشت

وی همچنان به امامت او استوار ماندند. آن حضرت در ذی حجه سال یکصد و چهارده هجری در پنجاه و پنج سالگی وفات یافت. وی را در مدینه در قبر پدرش علی بن حسین به خاک سپردند. ابو جعفر در سال پنجاه و نه هجری زاییده شده بود. برخی درگذشت او را در سال یکصد و نو زده دانند. در این صورت وی در هنگام مرگ شصت و سه سال داشته است^{۲۸۵}. مادرش کنیز بود و ام عبد الله نام داشت و او را صافیه می‌گفتند و دخت حسن بن علی بن ابیطالب بود. ابو جعفر بیست و یک سال امامت کرد و به گفته برخی امامتش بیست و چهار سال بود.

۱۰۵) چون ابو جعفر درگذشت

، یاران او به دو دسته گردیدند:

^{۲۸۴} (۳). تقیه یعنی تظاهر به کاری که برخلاف میل باطنی شخص باشد تقیه یکی از اختصاصات فرق شیعه است.

شرط تقیه در مذهب شیعه امامیه عدم اطمینان بر جان و مال است. علت تقیه شیعه در دوره بنی امیه و بنی عباس دشمنی حکومت وقت با آنان بود. چون آنان مجبور بودند در نماز جماعت اهل تسنن که دولت اسلامی در دست ایشان بود حاضر شده و مطابق رسم و ترتیب ایشان ادای نماز نمایند و همچنین در دیگر امور مورد اختلاف با اهل سنت را در ظاهر مانند ایشان عمل کنند این امر را حمل بر تقیه می‌کردند. برای تفسیر درباره این مسئله رجوع کنید به کتاب المقالات و الفرق ص ۲۰۶-۲۰۸.

^{۲۸۵} (۱). در متن در حساب سن امام ظاهرا تشویشی روی داده است. در کتاب الاثمة الاثنا عشر (تألیف شمس الدین محمد بن طولون متوفی در ۹۵۳ هـ طبع بیروت ۱۹۵۸ م)، تولد امام در روز سه شنبه سال ۵۷ هـ بوده و وفاتش در ربیع الآخر سال ۱۱۳ هـ و به قولی ۱۱۷ هـ در حیمه از بلاد شام روی داد. جنازه او را از آنجا به مدینه آوردند و در قبرستان بقیع در قبر پدرش و عموی پدرش حسن بن علی به خاک سپردند (رك: الاثمة الاثنا عشر، ص ۸۱).

گروهی از آن دو به امامت محمد بن عبد الله بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب، که در بیرون از مدینه جای داشت و در آن شهر کشته شد، بگرویدند و او را مهدی قائم دانستند. ایشان گفتند که او نمرده و نخواهد مرد و در کوهی جای دارد که آن را علمیه^{۲۸۶}

گویند و بر سر راه مکه و بلندی‌های حاجر^{۲۸۷} بر سوی چپ جاده واقع است. اگر به مکه رفته باشی دیده‌ای که آن کوهی بلند است، و آن جایگاه او باشد تا خداوند او را

ص:۵۸

برانگیزاند. چه پیغمبر فرموده است: «مهدی قائم، هم نام من است و پدر وی نام پدر مرا دارد.»^{۲۸۸} برادر محمد، ابراهیم بن عبد الله بن حسن^{۲۸۹} نام داشت و در بصره برخاست و مردمان را به امامت برادرش محمد بن عبد الله بخواند و کار او بالا گرفت، و فر و شکوه بسیار یافت. منصور گروهی از سواران خویش را به نبرد او فرستاد. پس از چند جنگ که در میان ایشان روی داد [ابراهیم بن عبد الله بن حسن] به قتل رسید. در آن هنگام که ابو جعفر محمد بن علی درگذشت مغیره بن سعید سخن مهدویت محمد بن عبد الله بن حسن را از سر گرفت، و آشکارا بدین گفتار برخاست. چون شیعیان و یاران ابو عبد الله او را رها کرده و رفض نمودند، ایشان را رافضه^{۲۹۰} یعنی گروه رهاکنندگان نامید. مغیره نخستین کسی است که شیعیان را به این نام خوانده است. سپس برخی از یاران مغیره که او را به پیشوایی خود برگزیده بودند گفتند که حسین بن علی و علی بن حسین و ابو جعفر محمد بن علی درباره وی وصیت کرده و او را به جانشینی خویش ن امزد نموده‌اند. و تا هنگامی که مهدی آشکار شود مغیره امام باشد، این دسته امامت ابو عبد الله جعفر بن محمد را باور ندارند و گویند پس از ابو جعفر از خاندان و فرزندان علی بن ابیطالب امامی پدید نیاید، و امامت تا آشکار شدن مهدی از آن مغیره بن سعید باشد. [چنانکه در پیش گفتیم] مهدی در نزد آنان محمد بن عبد الله بن حسن بن حسن است، و چنان پندارند که وی زنده است و کشته نشده و نمرده است. این دسته را به نام مغیره بن سعید مغیره گویند.

مغیره در آغاز غلام خالد بن عبد الله قسری بود. سپس کار وی بالا گرفت و چنین پنداشت که پیغمبر است و جبرئیل برای او از جانب خداوند وحی آورد. خالد بن عبد الله قسری او را بگرفت و از گفتار وی باز پرسید. به آن سخنان اقرار کرد و خالد را به کیش خویش خواند.

ص:۵۹

^{۲۸۶} (۲). علم به فتح عین و لام کوه تنهایی است در مشرق حاجر که آن را ابان خوانند و نخلستان دارد. باید دانست که در یاقوت به جای علمیه «کوه العلم» آمده است. (۲).
رك: معجم البلدان یاقوت ۳: ۷۱۳.

^{۲۸۷} (۳). حاجر جایی است در دیار بنی تمیم و گویند که آن موضعی پیش از معدن و نقره است. (معجم البلدان و معجم ما استعجم).

^{۲۸۸} (۱). اصل حدیث این است: القائم المهدی اسمه اسی و اسم ابيه اسم ابی. (المقالات و الفرق، ص ۲۰۹).

^{۲۸۹} (۲). ابراهیم بن عبد الله محض (۹۷-۱۴۵) در زمان منصور خروج کرد و بصره را بگرفت و لشکریانی به اهواز و پارس فرستاد و ملقب به امیر المؤمنین شد. منصور لشکر به دفع او فرستاد تا این که حمید بن قحطیه او را در باخمی بکشت. سر او را به مصر فرستاده و بدنش را در محل باخمی در شانزده فرسنگی کوفه در سرزمین الطف به خاک سپردند. ابراهیم مرد دلیر و شجاع و عالم به اخبار عرب و اشعار ایشان بود. از کسانی که او را در قیامش یاری می کرد امام ابو حنیفه بود که چهار هزار درهم از خود برای وی فرستاد. چهار صد شیعه زیدی در رکاب ابراهیم بن عبد الله محض بن حسن مثنی به قتل رسیدند (همان، ص ۲۰۹).

^{۲۹۰} (۳). فخر الدین رازی در کتاب فرق خود موسوم به الاعتقادات می نویسد شیعه را از آن جهت روافض گفته اند که چون زید بن علی بن حسین بر هشام بن ع بد الملك خروج کرد شیعیانی که با وی بودند از او خواستند که شیخین را لعن و طعن کند زید از این کار امتناع کرد از این جهت از یاری زید خود اری کردند و جز دوست سوار با او نماند زید. به ایشان خطاب کرده گفت: رفضتمونی؟ (آیا مرا ترك می کنید؟) ایشان گفتند: آری. از آن تاریخ شیعیان را رافضی یا رافضه خواندند. (همان، ص ۲۰۹).

خالد او را به توبه و بازگشتن از آن گفتار دعوت کرد. چون سرباز زد بفرمود تا وی را کشتند و بردار کردند. گویند مغیره دعوی زنده کردن مردگان می‌کرد و قائل به تناسخ بود و پیروان او تاکنون به این گفتار باور دارند.

۱۰۶) گروهی دیگر از یاران ابو جعفر محمد بن علی

پس از وی به امامت پسرش ابو عبد الله جعفر بن محمد بگرویدند و در روزگار وی همچنان به امامت او استوار بودند. ولی گروهی اندک از شیعیان وی پس از مردن پسرش اسماعیل^{۲۹۱} بازگشته گفتند که او پیش از این ما را گفته بود که پس از من اسماعیل امام است، حال آن که او در روزگار پدرش بمرد؛ و اگر خداوند وی را از امامت اسماعیل آگاه ساخته بود، او پیش از پدر در نمی‌گذشت. پس جعفر بن محمد را دروغگو خوانده در امامت وی بدگمان شدند، و سخن او را که می‌گفت درباره اسماعیل بداء^{۲۹۲} روی داده و خواست خدا دیگرگون شده است انکار کردند، و چنان چیزی را روا ندانستند و از وی روی گردانیده به گفتار بتریه و سلیمان بن جریر بگراییدند. سلیمان بن جریر در این باره با یاران خود می‌گفت که امامان را فضیلت دو گفتار در می‌ان شیعیان خود نهاده اند، تا به دست آویز آنها هیچ گاه سخن ایشان را دروغ نینگارند، و آن دو یکی بداء و دیگری تقیه است.

اما بداء - چون امامان ایشان خویشتن را در میان شیعیان به مانند پیغمبران در بین امت خود می‌دانند و به گذشته و آینده جهان دانا می‌پندارند، به نادیده گویی پرداخته از گذشته سخن گویند و از آینده خبر دهند. اگر آن چیزهایی را که پیش‌بینی کنند روی دهد، شیعیان خود را گویند: آیا ما شما را آگاه نکرده بودیم که چنین چیزی روی خواهد داد؟ خداوند ما را پیش از این از آن آگاه ساخته بود، چنان که پیغمبران را آگاه می‌ساخت. بین ما و خدا همان ارتباطی است که میان او و پیغمبران. ولی اگر چیزی را که پیش‌بینی کنند روی ندهد، شیعیان خود را گویند که در این باره بداء روی داده است، یعنی خواست خدا دگرگون شده است.

ص: ۶۰

۲۹۳

اما تقیه - چون پرسش‌های گوناگون و بسیاری را که شیعیان در حلال و حرام و چیزهای دیگر از هر رشته در پیرامون دین از امامان می‌کنند با پاسخ‌هایی که از ایشان می‌شنوند به یاد سپرده و یا می‌نویسند و تدوین می‌نمایند، و امامان بر اثر گذشت زمان و افزونی پرسش‌ها پاسخ‌هایی را که به پیروان خود می‌دهند از جهت این که آن مسائل در یک روز و یا ماه خاصی روی نداده و در سال‌های دور از هم و ماه‌های مختلف و وقت‌های پراکنده اتفاق افتاده است به یاد نداشته و

^{۲۹۱} (۱). اسماعیل بن جعفر درگذشته در ۱۴۳ هـ جد خلفای فاطمی است و فرقه اسماعیلیه از فرق شیعه منسوب به وی هستند. در زمان پدرش درگذشت، ولی اسماعیلیه گفتند

که امام جعفر صادق از روی تقیه مرگ او را اظهار لژده است در حالی که او غرده بود. اسماعیل را در قبرستان بقیع به خاک سپردند. (المقالات و الفرق، ص ۲۱۰).

^{۲۹۲} (۲). بداء عبارت است از این اعتقاد که خداوند عالم مشیتش را بر حسب مصالحی تغییر می‌دهد. مثلاً حضرت امام جعفر صادق گفته بود که پس از من اسماعیل امام خواهد شد ولی اسماعیل در زمان حیات پدر درگذشت و حضرت فرمود: ید الله فی حق اسماعیل. یعنی خدا مشیتش را درباره اسماعیل تغییر داد و امام موسی الکاظم را به امامت برگزید. (درباره مسئله بداء، رک: اصل الشیعه و اصولها، تألیف شیخ محمد حسین کاشف الغطاء، ص ۱۹۰؛ و المقالات و الفرق، ص ۲۱۰).

^{۲۹۳} نوبختی، حسن بن موسی، فرق الشیعه (ترجمه)، ۱ جلد، شرکت انتشارات علمی فرهنگی - تهران، چاپ: سوم، ۱۳۸۶ هـ.ش.

فراموش می‌کنند، در جواب های آنان اختلافهایی رخ می‌دهد. بسا می‌شود که به یک پرسش چندین پاسخ گوناگون و متضاد داده و در مسائل مختلف پاسخ های یک‌نواخت و همانندی ایراد می‌نمایند. هرگاه که شیعیان به اختلاف های جواب‌های ایشان برمی‌خورند، به نزد آنان آمده و آن خلاف گویی‌ها را با انکار به رخ ایشان می‌کشند و از سبب آن باز می‌پرسند. امامان در جواب بازخواست آنان می‌گویند که ما این پاسخ را از روی تقیّه داده‌ایم و بر ما است که چگونه جواب گوئیم، و ما صلاح شما شیعیان را به از خودتان دانیم. چه بقای ما و شما در این است تا از گزند دشمنان ما و شما هردو در امان باشیم. باری، راست و ناراست در سخن ایشان به هم آمیخته است و دانسته نشود که کدامین گفتار آنان درست و چه سخنی از ایشان نادرست و دروغ است.

از این سخن گروهی از یاران ابو جعفر از امامت او برگشته به سلیمان به جریر گراییدند.

۱۰۷) چون ابو عبد الله جعفر بن ^{۲۹۴} محمد درگذشت

شیعیان وی پس از او بر شش دسته شدند. وی به سال هشتاد و سه هجری زاییده شد و در شوال یکصد و چهل و هشت در شصت و پنجسالگی جهان را بدرود گفت، و او را در قبر پدر و جدش در گورستان بقیع ^{۲۹۵} به خاک سپردند. روزگار امامتش سی و چهار سال دو ماه کم بود. مادرش ام فروه نام داشت و

ص: ۶۱

دخت قاسم بن محمد بن ابی بکر، و مادر وی اسماء دخت عبد الرحمن بن ابی بکر بود.

۱۰۸) گروهی از ایشان گفتند که جعفر بن محمد زنده است و نمرده

و نمیرد و او مهدی است. سرانجام آشکار شود و بر مردمان فرمان روایی کند، و پندارند که از وی روایتی رسیده و گفته است: «اگر هرآینه سر مرا ببینید که از کوهی فرومی‌افتد هرگز باور ندارید، و بدانید که من خواجه و سرور شمایم.» نیز روایت کنند که گفته است: «اگر هرآینه کسی بر شما فراز آید و گوید که مرا بیمار یافته و مرده مرا شسته و کفن کرده است باور نکنید و بدانید که من سرور شما و دارنده شمشیر هستم.» این دسته را به نام پیشوایشان که فلان بن فلان ناووس ^{۲۹۶} خوانده می‌شد و از مردم بصره بود ناووسیه خوانند.

۱۰۹) گروهی گفتند که پس از جعفر بن محمد پسرش اسماعیل بن جعفر امام بود

^{۲۹۴} (۱). ابو عبد الله جعفر بن محمد ملقب به صادق ششمین امام فرقه شیعه اثنی عشریه از بزرگان تابعین بود و منزلی بلند در علم و دانش داشت. جلهبی از فقهای اسلام از جمله امام ابو حنیفه و امام مالک از شاگردان او بودند.

چون از وی دروغی شنیده نشده بود، او را صادق و راست گو خواندند. کتب و رسائلی به آن حضرت نسبت داده اند. آن حضرت در مدینه می‌زیست و اصول مبادی فقه شیعه مستفاد از اوست و اهل فقه و حدیث در آن زمان او را «عالم مطلق» می‌خواندند. مذهب جعفری منسوب به وی است. چون اصول و مبادی این مذهب در زمان آن امام تدوین شده از آن را مذهب جعفری گفتند. (رک: کتاب المقالات و الفرق: ۲۱۱-۲۱۲).

^{۲۹۵} (۲). بقیع الغرقه یا جنة البقیع از کهن ترین گورستان‌های اسلامی است. در انتهای جنوب شرقی شهر مدینه به فاصله اندکی از مرقد رسول خدا قرار دارد. بقیع به معنی زمینی است که در آن بیخ درختان باشد و غرقه به معنی نوعی خار است. (رک: معجم البلدان یا قوت، ماده بقیع).

^{۲۹۶} (۱). ناووسیه منسوب به عجلان بن ناووس هستند، و ایشان را صارمیه نیز گفته‌اند. این فرقه را شهرستان به مردی که ناووس می‌گفتند نسبت می‌دهد، و گویند که رئیس ایشان از دهی به نام ناووس بوده است. در کتب بلدان نام دو ناووس آمده است: یکی ناووس الطیبیه، موضعی نزدیک همدان، و دیگر ناووسه، از دیه‌های هیت از نواحی بغداد در بالای انبار. (رک: کتاب المقالات و الفرق: ۲۱۲-۲۱۳).

، و مرگ اسماعیل را در زمان پدرش انکار کردند و گفتند این نیرنگی بود که پدرش ساخته و از بیم مردمان او را پنهان کرده است. چنان پنداشتند که اسماعیل نمرده و نخواهد مرد تا این که زمین از آن وی گردد و به کار جهانیان پردازد . اسماعیل مهدی قائم است، زیرا پدرش پس از خود به امامت او اشاره کرده و پیروان خود را پای بند ولایت او ساخته و گفته است که وی خواجه و سرور ایشان است . چون امام جز سخن راست نگوید، در آن هنگام که او از مردن او برخاست دانستیم که سخن نخست او راست بود و وی نمرده و قائم آخر الزمان است . این دسته اسماعیلیان^{۲۹۷} ویژه هستند. مادر اسماعیل و برادرش عبد الله که دو پسر جعفر بن محمد از یک زن او بودند فاطمه نام داشت، و دخت حسین بن حسن بن علی بن ابیطالب بود، و مادر وی ام حبیب دخت عمر بن علی بن ابیطالب، و مادر وی اسماء دخت عقیل بن ابیطالب بوده است.

۱۱۰) گروه سوم گفتند که پس از جعفر بن محمد نوه او محمد بن اسماعیل

که^{۲۹۸}

ص:۶۲

مادرش کنیز بود امام است. زیرا در روزگار جعفر بن محمد پسرش اسماعیل بدان کار نامزد بود، و چون در گذشت جعفر پسر او محمد را جانشین خود ساخت . امامت حق محمد است و به جز او دیگری را شایسته نیست. چه پس از حسن و حسین امامت از برادری به برادر دیگر نرسد، و جز در فرزندان و بازماندگان امامان روا نباشد، و نیز عبد الله و موسی دو برادر اسماعیل را حقی در امامت نیست، چنان که محمد بن حنفیه را با بودن علی بن حسین این حق نبود. هواخواهان این گفتار را به نام پیشوایشان مبارک‌نامی که غلام اسماعیل بن جعفر بود مبارکیه^{۲۹۹} گویند.

۱۱۱) اما اسماعیلیه که آنان را خطاییه نیز گویند

از یاران ابو الخطاب محمد بن ابی زینب اسدی اجدع هستند که دسته ای به پیروان محمد بن اسماعیل پیوسته و به مرگ اسماعیل بن جعفر در روزگار پدرش گواهی دادند. ایشان کسانی بودند که در زمان ابو عبد الله جعفر بن محمد برخاسته و با عیسی بن موسی بن محمد بن [علی بن] عبد الله بن عباس که فرمان روای کوفه بود بستیزیدند . چون به وی آگهی دادند [که این اسماعیلیان] همه کارهای حرام را روا داشته و مردمان را به پیغمبری ابو الخطاب می خوانند، روزی که هفتاد تن از ایشان در مسجد کوفه گرد آمده بودند، کسان خود را بفرستاد و همگی آنان را بکشت . تنها یک تن از ایشان

^{۲۹۷} (۲). اسماعیلیه لقی است برای همه فرقه هایی که قائل به امامت اسماعیل بن جعفر و پسرش محمد بن اسماعیل بودند . این فرقه به نام های دیگری چون قرامطه، تعلیمیه، باطنیه، سبعیه، و ملاحده نیز خوانده شده اند. چون محمد بن اسماعیل را امام هفتم شیعه خوانده اند، آنان را سبعیه یا هفت امامیان گویند تا از اثنی عشریه یا دوازده امامیان تمیز داده شوند. (همان: ۲۱۳-۲۱۷).

^{۲۹۸} (۳). محمد بن اسماعیل بن جعفر ملقب به مکتوم یا امام پنهان (۱۳۱-۱۹۸ هـ) پس از وفات پدر در سال ۱۳۸ به -- امامت رسید. وی در نزد اسماعیلیه نخستین امام مکتوم یا پنهان است. گویند که هارون الرشید در جستجوی او برآمد و وی از مدینه گریخته به ری رفت و در دماوند پنهان شد، و فرمان داد که مردانش به نام ا و دعوت نکنند، بلکه دعوت را به نام امام مستور، امام پنهان از اهل بیت به عمل آورند. (همان، ص ۲۱۷).

^{۲۹۹} (۱). مبارکیه پیروان مردی موسوم به مبارک‌اند که غلام اسماعیل بن جعفر بود. در بعضی از کتب رجال وی را غلام اسماعیل بن عبد الله بن عباس نوشته اند و گویند او از مردم کوفه بود. شیخ طوسی وی را از اصحاب امام جعفر صادق شمرده است. بعضی از علمای انساب نوشته اند که محمد بن اسماعیل بمرد و از خود فرزندی باقی نگذاشت. (همان).

به نام ابو سلمه، سالم بن مکرم جمال^{۳۰۰} که ابو خدیجه لقب داشت و زخم بسیار خورده و در شمار کشتگان آمده بود جان به در برد. ولی پیروان آن دسته چنان پنداشتند که وی مرده و دیگر باره به گیتی بازگشته است.

در این پیکار، پیروان ابو الخطاب از سا ز جنگ بی بهره بودند و با سنگ و کارد و چوبدست های نئین که برای آنان به مانند نیزه به کار می رفت با کسان عیسی درآویختند.

ص: ۶۳

ابو الخطاب پیوسته آنان را بانگ همی زد که دشمنان را بکشید و دمار از روزگارشان برآورید، زیرا چوبدست های شما کار نیزه و شمشیرها را در تن آنان کند، و نیزه ها و شمشیرها و سلاح های ایشان شما را زیانی نرساند و بر پیکرتان کارگر نگردد، و آنان را ده ده به میدان نبرد می فرستاد چون سی تن از یاران او کشته شدند، دیگر پیروانش او را گفتند: آیا نمی بینی که از این گروه چه بر سر ما می آید؟- گذشته از این که چوبدست های نئین ما به ایشان کارگر نمی شود، تیغ و نیزه و شمشیر برهنه ایشان با تن های ما چه می کند، و ما را در خاک و خون می افکند. اهل سنت و جماعت روایت کنند که ابو الخطاب در پاسخ ایشان گفت: گناه از من نیست، چه برای خداوند در این کار بداء پیدا شده و خواست خویش را درباره شما دیگرگون ساخته است. اما چنان که شیعه روایت کند، ابو الخطاب گفت: ای یاران خداوند، شما را به این رنج دچار کرده تا آزموده شوید، و اجازه کشته شدن شما را به ایشان داده است. اکنون، به پاس دین و تباری که دارید، بکوشید تا شهر خویش نفروشید و جامه خاری و زبونی مپوشید و به جوانمردی بمیرید و به مرگ تن دردهید، زیرا شما را از کشته شدن گزیری نیست، و از مردن گزیری نه. [باری، از سخنان وی خون در تن ایشان بجوشید]؛ پس به دلیری و مردانگی بستزیدند و تا واپسین کس خود را به کشتن دادند. ابو الخطاب گرفتار گشت. او را به نزد عیسی بن موسی آوردند. وی را در دار الرزق که جایی در کنار فرات بود بکشت و با دسته ای از پیروانش بردار کرد. سپس پیکر ایشان را بسوزانید و سرهایشان را به نزد منصور فرستاد. وی بفرمود که آنها را تا سه روز به دروازه بغداد آویخته و سپس در آتش بسوزانیدند. برخی از پیروان ابو الخطاب گویند که او و هیچ یک از یاران وی کشته نشدند، بلکه به نظر مردمان چنین آمد که آنان را کشته اند. چه ایشان به فرمان ابو عبد الله جعفر بن محمد به مسجد اندر آمده و به جنگ برخاستند. چون از آن جای بیرون شدند، کسی ایشان را ندید و به هیچ یک از آنان گزند نرسید. کسان عیسی پیش آمده، به گمان این که با یاران ابو الخطاب می ستیزند، تا شبانگاه به هم افتاده یکدیگر را می کشتند. چون بامداد شد و به کشتگان نگریستند همه ایشان را از خود یافتند، و هیچ کدام از یاران ابو الخطاب را کشته یا زخمی ندیدند.

این دسته گویند که ابو الخطاب پیغمبر است و او را جعفر بن محمد فرستاده بود و پس از این هنگامه به آسمان رفت و از فرشتگان گشت. سپس کسانی که از مردم کوفه یا جای های دیگر از پیروان او بودند، پس از کشته شدن، وی به امامت محمد بن

ص: ۶۴

^{۳۰۰} (۲). ابو سلمه سالم بن مکرم را شیخ طوسی در رجال خود از اصحاب امام جعفر صادق شمرده است. نجاشی در رجال خود می نویسد که او مرد مورد اعتمادی بود و ابو خدیجه کنیه داشت و حضرت صادق به وی لقب ابو سلمه داده بود. داستان او را کشتی در رجال خود (۲۲۵-۲۲۶) نقل کرده است. همچنین رك: منهج المقال فی علم الرجال، ص ۱۵۷، در ترجمه سالم بن مکرم و نیز- ایضا المقالات و الفرق، ص ۲۱۸.

اسماعیل بن جعفر درآمده به هواخواهی او استوار ماندند.

۱۱۲) پس از وی دسته‌های غلاة و گزافه‌گویان، فرقه‌هایی پدید آورده و به گفتارهای بسیار و پراکنده پرداختند، و در عقاید و مذاهب پیشینیان خود اختلاف کردند.

گروهی از ایشان گفتند که روان جعفر بن محمد در ابو الخطاب اندر آمد و پس از غیبت وی در محم د بن اسماعیل بن جعفر جایگزین گشت. از این رو امامت را ویژه فرزندان محمد بن اسماعیل دانستند.

۱۱۳) از فرقه مبارکیه

دسته‌ای پدید آمدند که به نام پیشوای خود قمرطویه که مردی نبطی و از مردم سواد^{۳۰۱} بود، قرامطه^{۳۰۲} نامیده شدند. این دسته در آغاز به کیش مبارکیه بودند. سپس با آنان از در ناسازگاری درآمده گفتند که پس از حضرت محمد جز هفت تن امام نبودند. نخست علی بن ابیطالب که هم امام و پیغمبر بود، و دیگران حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد بودند که فرج امین ایشان محمد بن اسماعیل بن جعفر است، و او امام مهدی و قائم و پیغمبر نیز می‌باشد. گویند از آن روزی که در غدیر خم پیغمبر علی را به جای خویش برگماشت، مقام پیغمبری از وی بیرون رفت، و در علی جای گرفت. در این باره گفته پیغمبر را که فرمود: «من کنت مولاة فعلی مولاة»، یعنی هر که را که من سرور و خواجه اویم علی سرور و خواجه اوست، گواه سخن خویش آورند و گویند این سخن دلیل بیرون شدن پیغمبری از وی و سپردن آن مقام به علی بن ابیطالب است. حضرت محمد از این پس به فرمان خدای بزرگ تا زمانی که جهان را بدرد گفت پیرو علی و فرمان برداری وی بود. چون علی درگذشت، امامت به حسن و سپس به حسین رسید و پس از وی به علی بن حسین جانشین او شد و از او به محمد بن علی و از وی به جعفر بن محمد رسید. در روزگار او همچنان که پیغمبری از محمد منقطع شد و به علی رسید، امامت نیز از جعفر بن محمد بیرون رفت و به پسرش اسماعیل بن جعفر منتقل گردید. سپس خداوند در کار امامت جعفر و پسرش اسماعیل

ص: ۶۵

بداء کرد، و محمد بن اسماعیل را به امامت برگزید. در این باره به خبری که از جعفر بن محمد روایت کرده اند استناد جسته گویند که آن حضرت فرمود: «ما رأیت بداء الله عزّ و جل [إلّا] فی اسماعیل». یعنی من ندیدم که خداوند جز درباره اسماعیل بداء کرده و خواست خود را دیگرگون کرده باشد.^{۳۰۳}

^{۳۰۱} (۱). روستاها و نخلستانهای عراق را سواد خوانده‌اند و گویند حد سواد از حدیثه موصل تا آبادان است. (رک: معجم البلدان).

^{۳۰۲} (۲). قرامطه از فرق اسماعیلیه هستند که پیروان مردی خوزستانی به نام قمرطویه یا حمدان قمرط بودند. مقریزی او را حمدان اشعث معروف به قمرط دانسته است. در شرح مواقف قمرط نام یکی از دبه‌های واسط آمده است:

قرامطه در سال ۲۷۷ سر به طغیان برداشته و نوعی مذهب شیوعی را در میان مردم تبلیغ می‌کردند. در سال ۳۱۸، قرامطه بر مکه دست یافته و حجر الاسود را از خانه کعبه برپا کردند و به پایتخت خود در احساء بردند و سی سال در آنجا نگاه داشتند (المقالات و الفرق: ۲۱۸ - ۲۲۰).

^{۳۰۳} (۱). این خبر در متن کتاب ظاهراً به غلط چنین آمده است: «ما رأیت بداء الله عزّ و جل فی اسماعیل» که ما آن را به صورت بالا اصلاح کردیم. اما درباره اصل حدیث شیخ مفید در کتاب الفصول المختارة (نخف، جلد دوم، ص ۱۰۱ - ۱۰۲) این حدیث را چنین روایت کرده است: «ما بد الله فی شیء کما بد الله فی اسماعیل»، یعنی خدا در چیزی خواست خود را تغییر نداد آنچنان که درباره اسماعیل بداء کرد. زیرا خداوند در مشیت خود دوبار کشته شدن را برای اسماعیل مقدر کرده بود. امام به علم امامت دریافت و

ایشان پندارند که محمد بن اسماعیل نمرده و زنده است و در شهرهای روم همی زید، و وی قائم مهدی باشد. قائم در نزد ایشان کسی است که به پیغمبری برخیزد و آئینی نو آورد و دین محمد را از میان بردارد، و نسخ کند. گویند که محمد بن اسماعیل از پیغمبران اولوالعزم^{۳۰۴} است و این پیغمبران را هفت تن دانند که نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و علی و محمد بن اسماعیل باشند. گویند همان سان که هفت آسمان و زمین باشد، و اندام های تن آدمی از سر، دو دست، دو پای، پشت و شکم، و دل در شمار به هفت رسد، و سر نیز هفت تکه باشد که شامل دو چشم، دو گوش، دو سوراخ بینی و دهان گردد، و زبان در دهان به مانند دل در سینه باشد، امامان نیز هفت تن اند و دل ایشان محمد بن اسماعیل است. درباره از میان رفتن و نسخ دین محمد و تبدیل آن به دین و آیین دیگر سخن ها گفته و خبرهایی از ابو عبد الله جعفر بن محمد روایت کرده اند، که از جمله آنها این اخبار است: یکی این که فرمود: «لو قام قائمنا علمتم القرآن جدیداً»^{۳۰۵}، یعنی «اگر قائم ما [اهل بیت] برخیزد قرآن را تازه خواهید یافت.» دیگر آن که فرمود: «ان الاسلام بدأ

ص: ۶۶

غریبا و سيعود غریبا کما بدأ فطوبی للغرباء»^{۳۰۶}، یعنی «اسلام در آغاز غریب بود و به زودی مانند نخست غریب خواهد گردید، پس خوشا به حال کسانی که غریب هستند.» مانند این گونه از اخبار درباره قائم بسیار روایت کنند. چنان که باز آورده اند که فرمود: «ان الله تبارک و تعالی جعل لمحمد بن اسماعیل جنة آدم صلی الله علیه و آله»، یعنی «خداوند بزرگ بهشت آدم را که درود بر وی باد ویژه محمد بن اسماعیل ساخته است.» خواست ایشان از این سخن این است که خداوند همه محرمات و آنچه را در گیتی آفریده بر یاران محمد بن اسماعیل حلال کرده است. چنان که در قرآن فرماید: «وَكُلًّا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ»^{۳۰۷}، یعنی «از آن بهشت به فراوانی و خوشی هرکجا خواهید بخورید ولی مبادا که به این درخت نزدیک شوید.» به پندار ایشان معنی این آیه آن است که هرکار روا و ناروا که خواهید بکنید ولی به موسی بن جعفر بن محمد و فرزندان وی و هرکه پس از او دعوی امامت کند نزدیک نشوید. چنان پندارند که محمد بن اسماعیل خاتم پیغمبران است و در کتاب خدا از وی سخن رفته است. گویند که گیتی را دوازده جزیره، و هر جزیره را حجت یا راهبری است. از این روی در جهان دوازده حجت یا راهبر باشد، و هر حجتی را داعی یا خواننده ای است که مردم را به وی همی خواند، و هر داعی را «ید» یا دستیاری است که اقامه دلیل ها و برهان ها کند. حجت را پدر، داعی را مادر، و ید را پسر خوانند. این گفتار شبیه به قول نصاری و ترسایان است که خداوند آفریدگار را پدر، مسیح را پسر، و مریم را مادر وی دانند. آنان نیز حجت بزرگ را پروردگار و پدر، داعی را مادر، و ید را پسر

از خدا تغییر آن را خواستار شد. خداوند اسماعیل را از کشته شدن معاف داشت، و او را به مرگ طبیعی بمیراند. بنابراین «بدا» درباره اسماعیل در این مورد بوده نه در مورد امامت وی. (رک: کمال الدین و تمام النعمه تألیف شیخ صدوق، تهران، ص ۴۱؛ و سفینه بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۶۱).

^{۳۰۴} (۲). انبیای اولوالعزم یعنی پیغمبرانی که اهل عزیمت و اراده راست و درست و استوار بودند، و آن مأخوذ از این آیه قرآن است که فرمود: «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ» (E\ الاحقاف: ۳۵) و آنان در قرآن کریم پنج تن هستند: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، محمد. هرکدام از ایشان دارای شریعتی بودند که دین و شریعت پیشین خود را نسخ کردند. بعضی پیغمبران اولوالعزم را شش تن به شرح زیر نوشتند:

نوح که صبر بر آزار قوم خود کرد، ابراهیم که صبر بر آتش فرمود، اسماعیل که صبر بر ذبح کرد، یعقوب که صبر بر گم شدن پسر خود کرد، یوسف که صبر بر چاه و زندان کرد، ایوب که صبر بر بدبختی کرد. (المقالات و الفرق، ص ۲۱۸).

^{۳۰۵} (۳). درباره این حدیث رک: کتاب المقالات و الفرق، صص ۲۲۰ و ۲۲۱.

^{۳۰۶} (۱). این حدیث در کتاب کمال الدین و تمام النعمه نیز چنین آمده است: «ان الاسلام بدأ غریبا و سيعود غریبا کما بدأ فطوبی للغرباء.» شیخ صدوق می نویسد همان طور که امام فرموده، اسلام در این زمان غریب است و به زودی به ظهور ولی عصر تقویت خواهد شد. (رک: شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ص ۱۱۶؛ رجال نجاشی، ص ۳۲؛ سفینه بحار الانوار، ج ۱: ۶۴۴).

^{۳۰۷} (۲). سوره (البقره)، آیه ۳۵.

خوانند، و از خدای روی برتافته و سخنانی دروغ بافته اند، و در ژرفنای گمراهی و زیانکاری افتاده اند. ایشان چنان پندارند که همه چیزهایی را که خداوند بر بندگان واجب فرموده و پیغمبر سنت گذاشته است ظاهر و باطنی دارد، و آنچه را در ظاهر کتاب و سنت آمده و خداوند از روی آنها بندگان را به عبادت و پرستش خود خوانده مثل های زده شده ای هستند که در زیر آن ظواهر، معنی های ژرفی نهفته است. منظور، عمل به باطن آنهاست که باعث نجات و رستگاری است، نه ظاهر آنها که موجب هلاکت و تباهکاری می باشد. این ها برخی از پست ترین

ص: ۶۷

رنجی است که خداوند گروهی را که سخن راست را از ناراست باز نمی شناسند به آنها گرفتار می سازد. این کیش همگی یاران ابو الخطاب است. ایشان مانند بیهسیه^{۳۰۸} و ازارقه^{۳۰۹}، که از خوارج بودند، گذرانیدن مردم را از دم شمشیر و کشتن اهل قبله و به ستم گرفتن اموال ایشان را روا دانند.

آنان به کفر دیگر مسلمانان گواهی دهند و سخن خداوند را که فرمود «فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم»^{۳۱۰} یعنی «هرجا که مشرکان را بیابید بکشید» دستاویز خود سازند و برده کردن زنان و کشتن کودکان را روا شمردند. همچنین سخن خداوند را که فرمود «لَا تَدْرُ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دِيَاراً»^{۳۱۱}، یعنی «هیچ کس را از کافران بر روی زمین باقی نگذار» گواه خود آورده گویند در این کار باید نخست به کشتن کسانی که هواخواه امامانی دیگر جز اسماعیلیه اند، به ویژه آنان که بر امامت موسی بن جعفر و فرزندانش گراییده اند آغاز کرد، و سپس به دیگران پرداخت. در این باره سخن خداوند را که فرمود «قاتلوا الذین یلونکم من الکفار و لیجدوا فیکم غلظة»^{۳۱۲}، یعنی «بکشید کسانی را که با شما نرمی کنند زیرا به زودی از در درشتی درآیند» دلیل خود آورده اند، و گفتند در کشتار کافران لازم است نخست به این دسته آغاز کرده، سپس به دیگران پردازیم. این گروه را شمار بسیار است ولی آنان را فرّ و نیرو نیست، و بیشترشان در پیرامون کوفه و یمن جاری دارند، و شاید نزدیک به صد هزار تن باشند.

۱۱۴) گروه چهارم از یاران ابو عبد الله جعفر بن محمد

گفتند که پس از وی پسرش محمد بن جعفر^{۳۱۳}، که مادرش کنیز بود و حمیده نام داشت، امام است. باید دانست که

ص: ۶۸

^{۳۰۸} (۱). بیهسیه از فرق خوارج از یاران ابی بیهس الهیصم بن جابر از فرق صفریه بودند. ابی بیهس به روزگار ولید بن عبد الملك در مدینه گرفتار شد و به فرمان آن خلیفه به قتل رسید(تاریخ مذاهب اسلام، ص ۳۴۱).

^{۳۰۹} (۲). ازارقه پیروان نافع بن ازرق حنفی بودند که ابو راشد کنیه داشت. آنان از سخت کش بنی فریق خوارج به شمار می رفتند. نافع بن ازرق در اواخر خلافت یزید بن معاویه خروج کرد و مخالفان خود را مشرک می خواند و زنان و کودکان ایشان را می کشت. عبد الله بن زبیر، مهلب بن ابی صفره را به دفع آنان فرستاد. (تاریخ مذاهب اسلام: ۴۷-۵۰؛ المقالات و الفرق، ص ۲۲۲).

^{۳۱۰} (۳). سوره ۹ (التوبه)، آیه ۵.

^{۳۱۱} (۴). سوره ۷۱ (نوح)، آیه ۲۶.

^{۳۱۲} (۵). سوره ۹ (التوبه)، آیه ۱۲۴.

^{۳۱۳} (۶). محمد بن جعفر الصادق (فت ۲۰۳ هـ) از دانشمندان و دلیران اهل بیت بود. در سال ۱۹۹ هـ در زمان مأمون خروج کرد و اهل مکه و حجاز از او پیروی نمودند و با وی بیعت کردند. مأمون اسحاق بن موسی عباسی جلودی را به دفع او فرستاد. محمد که «دیباج» لقب داشت شکست خورد و زینهار خواست و خود را از خلافت خلع کرد. چون او را به پیش مأمون به مرو بردند، وی را گرامی داشت و از گناه او درگذشت تا این که در جرجان چشم از جهان فرو بست. مأمون بر وی نماز خواند و او را در آن شهر به خاک سپردند. (رک: کتاب المقالات و الفرق، ص ۲۲۳).

موسی و اسحاق دو پسر دیگر جعفر با محمد از یک مادر بودند. آورده‌اند که محمد بن جعفر در هنگام کودکی روزی به نزد پدر آمد. همچنان‌که به سوی او می‌دوید، دامن جامه‌اش پای گیر او شد و با روی به زمین خورد. پدر او را از زمین بلند کرده بوسه بر سر و روی او داد و خاک از چهره اش بزدود و گفت: از پدرم شنیدم که می‌گفت اگر تو را فرزندی باشد که مرا ماند، نام من بر وی گذار زیرا او به مانند من و پیغمبر است و بر سنت او می‌باشد. این دسته امامت را در محمد بن جعفر [ملقب به دیاج] و فرزندانش دانند و به نام پیشوای خود یحیی بن ابی سمیط، سمیطیه^{۳۱۴} نامیده شده‌اند.

۱۱۵) گروه پنجم گفتند که پس از جعفر بن محمد، پسرش عبد الله بن جعفر [ملقب به] افطح^{۳۱۵} امام است

. چون وی در هنگام مردن پدرش مهترین فرزندان او بود و در مجلس آن حضرت می نشست، دعوی امامت و جانشینی پدر کرد. پیروان او حدیثی از ابو عبد الله جعفر بن محمد روایت کرده اند که گفته است امامت در مهترین فرزندان امام است. از این رو بسیاری از کسانی که پیش از این به امامت جعفر بن محمد قائل بودند به پسرش عبد الله گراییدند. جز شماری اندک که امام راستین را می شناختند عبد الله را به پرسش هایی درباره حلال و حرام از نماز و زکات و دیگر چیزها بیازمودند، چون در نزد وی دانشی نیافتند از پذیرفتن امامت او سرباز زدند. باری آن دسته را که به امامت عبد الله بن جعفر گرویدند فطحیه نامند؛ و چون عبد الله را سری پهن بود، و به قول بعضی پای هایی پهن داشت، او را افطح خوانده‌اند. برخی از راویان گویند که این گروه به نام عبد الله بن فطیح [یا عبد الله بن افطح] نامی که از پیشوایان ایشان و از اهل کوفه بوده است فطحیه نامیده شوند. باری بیشتر بزرگان شیعه و فقیهان ایشان به این کیش بگراییدند، و در امامت او در گمان نشدند، و گفتند پسر او نیز پس از وی امام است. ولی چون عبد الله بمرد و او را پسری نیافتند، همگی فطحیه، جز اندکی، از گفتار به امامت او بازگشتند و به موسی بن جعفر بگراییدند. از این پیش در روزگار عبد الله نیز دسته‌ای به امامت موسی بن

ص: ۶۹

جعفر گراییده بودند. اما این بار بیشتر ایشان به امامت آن حضرت درآمدند و جز شماری اندک به امامت عبد الله استوار نماندند. گویند که زندگانی عبد الله پس از پدرش هفتاد روز و یا کم‌وبیش در همان حدود بود.

۱۱۶) گروه ششم از ایشان گفتند که [پس از جعفر بن محمد] پسرش موسی بن جعفر^{۳۱۶}

^{۳۱۴} (۱). نام پیشوای این فرقه در الفرق بین الفرق بغدادی (ص ۳۹) یحیی بن شمیط و در شهرستانی (ص ۱۲۶) ابن ابی شمیط و در المقریزی (۲: ۳۵۱) یحیی بن شمیط الاحمسی و در بحار الانوار (۹: ۱۳۷) السبطیه منسوب به یحیی بن ابی سبط آمده و گویند پدرش از سرداران مختار بن ابی عبید ثقفی بوده است (همان، ص ۲۲۴).

^{۳۱۵} (۲). عبد الله بن جعفر الافطح (فت ۱۴۸ هـ). شیخ مفید گوید که وی پس از اسماعیل بزرگ ترین فرزندان امام جعفر الصادق بود ولی منزلت و احترامی در پیش او نداشت، و متمایل به حشویه و مرتجع بود. و چون بمرد از او فرزندی نماند، و قبر او در شهر بسطام در کنار قبر علی بن عیسی بن آدم بسطامی است. اما کلمه افطح در زبان عربی به معنی پهن سر و یا پهن بینی است. (همان؛ منتهی الارب، ماده فطح).

^{۳۱۶} (۱). امام موسی بن جعفر (۱۲۸-۱۸۳ هـ). ملقب به کاظم، هفتمین امام شیعه اثنی عشریه است. در ابواء، نزدیک مدینه، تولد یافت و در همان شهر بزیست. مهدی خلیفه او را به بغداد آورد و به زندان افکند. سپس وی را آزاد کرد و به مدینه فرستاد. چون هارون الرشید خبر یافت که مردم در مدینه به امام موسی کاظم بیعت کرده‌اند، در سال ۱۷۹ هـ که به حج رفته بود او را باخود از مدینه به بصره آورد و یک سال او را در زندان والی آن شهر بداشت.

پس از آن وی را به بغداد آورده در زندان سندی بن شاهک انداخت. امام به زندان درگذشت. او را در نزدیکی بغداد در سمت غربی دجله به خاک سپردند، و اکنون مزار آن حضرت مشهور به کاظمین است. (المقاتل و الفرق، ص ۲۲۲).

امام است. ایشان کار عبد الله و نشستن به جای پدر و ادعای امامت او را باطل و خطا شمردند و امامت او را انکار کردند. در این دسته بسیاری از بزرگان یاران ابو عبد الله جعفر بن محمد، مانند هشام بن سالم^{۳۱۷}، عمر بن یزید بیاع سابری^{۳۱۸}، عبد الله بن ابی یعفور^{۳۱۹}، محمد بن نعمان ابو جعفر احوط مومن الطاق^{۳۲۰}، عبید بن زراره^{۳۲۱}، جمیل بن

ص: ۷۰

دراج^{۳۲۲}، ابان بن تغلب^{۳۲۳}، هشام بن حکم^{۳۲۴}، و کسان دیگر بودند که از بزرگان و دانیان و رایمندان و فقیهان شیعه به شمار می‌روند. این دسته همچنان به امامت موسی بن جعفر استوار بودند، تا این که هواخواهان عبد الله بن جعفر [افطح] نیز از امامت او بازگشته به ایشان پیوستند، و همگی آنان بر امامت عبد الله [افطح] پای‌برجا ماندند، و پس از وی به امامت برادرش موسی بن جعفر درآمدند. ایشان امامت پی‌درپی دو برادر را، با این که در نزد آنان روا نبوده، جایز دانستند. عبد الله بن بکیر بن اعین^{۳۲۵}، عمار بن موسی ساباطی^{۳۲۶}، و پیروان آن‌دو از این دسته بودند.

^{۳۱۷} (۲). هشام بن سالم جوالیقی علاف غلام آزاد کرده بشر بن مروان بود. شیخ طوسی او را در رجال خود گاهی از یاران امام جعفر الصادق و گاهی از یاران امام موسی کاظم می‌شمارد. نجاشی گوید که هشام بن سالم از اسیران جوزجان (گوزکانان) ناحیه‌ای بین مرو و بلخ بود، و مردی موثق به شمار می‌رفت. عبد القاهر بغدادی در کتاب الفرق بین الفرق وی را رافضی و نیز از مجسمه و قائل به جسمانی بودن خدا دانسته است. پیروان او را هشامیه و نیز جوالیقی خوانده‌اند. (رك: الفرق بین الفرق، ص ۴۲؛ نجاشی، ص ۳۰۵؛ المقالات و الفرق، ص ۲۲۵).

^{۳۱۸} (۳). عمر بن محمد بن یزید، ابو الاسود بیاع سابری غلام آزاد کرده بنی ثقیف بود و از اهل کوفه به شمار می‌رفت. او را از روایت موثق شیعه شمرده‌اند و از اصحاب امام جعفر صادق و امام موسی کاظم بود. (همان، ص ۲۲۷).

^{۳۱۹} (۴). عبد الله بن ابی یعفور عبدی از موالی کوفی، شیخ طوسی او را در رجال خود از یاران امام صادق و غلام آزاد کرده عبد قیس خوانده است. نجاشی می‌نویسد که او مردی موثق و جلیل‌القدر بود که در روزگار امام صادق و، به قولی در زمان ام‌ام موسی کاظم، درگذشت. ظاهراً فرقه‌ای که به نام یعفوریه ابو الحسن اشعری در کتاب مقالات الاسلامیین یاد کرده است منسوب به این شخص می‌باشد. (رجال مامقانی ۲: ۱۶۵؛ مقالات الاسلامیین، ص ۴۹؛ المقالات و الفرق، ص ۲۲۷).

^{۳۲۰} (۵). ابو جعفر محمد بن نعمان، که در نزد شیعه معروف به مومن الطاق و در نزد اهل سنت معروف به شیطان الطاق است، از بزرگان شیعه به شمار می‌رود. شیخ طوسی او را گاهی از یاران امام صادق و گاهی از یاران امام موسی کاظم شمرده است. چون وی در طاق محامل در کوفه دکان داشت، او را شیعیان «مؤمن الطاق» لقب دادند. (همان، صص ۲۲۷-۲۲۹).

^{۳۲۱} (۶). عبید بن زراره بن اعین شیبانی کوفی. شیخ طوسی در رجال خود او را از یاران امام صادق شمرده، و نجاشی در رجال خود او را مردی ثقة دانسته است. (رك: الفهرست شیخ طوسی، ص ۱۰۷؛ رجال مامقانی ۲: ۲۳۵).

المقالات و الفرق، ص ۲۲۹).

^{۳۲۲} (۱). ابو صبیح جهل بن دراج بن عبد الله ابو علی نخعی کوفی. شیخ طوسی او را از رجال موثق شیعه دانسته و از یاران امام جعفر صادق و امام موسی کاظم شمرده است. نجاشی می‌نویسد که او در پایان عمر کور شد و به روزگار حضرت رضا درگذشت. (المقالات و الفرق، ص ۲۳۰).

^{۳۲۳} (۲). ابان بن تغلب بن رباح ابو سعید بکری (فت ۱۴۱ هـ) غلام آزاد کرده جریر بن عباد بود و از ثقات شیعه به شمار می‌رفت. از یاران امام محمد باقر و امام جعفر صادق بود و از مصنفان امامیه شمرده شده است. (همان).

^{۳۲۴} (۳). ابو محمد هشام بن حکم غلام آزاد کرده بنی‌کنده بود و در کوفه در نزد بنی‌شیبان فرود آمد و در سال ۱۹۹ در بغداد درگذشت. وی به خدمت امام جعفر صادق و امام موسی کاظم رسید. او از دانشمندان و مصنفان معروف شیعه به شمار می‌رود، و در فهرست ابن‌نتم کتاب‌هایی به او نسبت داده شده است. عبد القاهر بغدادی در کتاب الفرق بین الفرق هشام بن حکم و هشام بن سالم جوالیقی را هر دو از مشبهه و معتقدان به جسمانی بودن خداوند دانسته، و از این مقوله نسبت‌های کفرآمیزی به هر دو ایشان داده است که نایستی صحیح باشد و آن مطالب از جمله تحت‌هایی است که عبد القاهر به دیگر مخالفان خود نیز زده است. (تاریخ مذاهب اسلام، ص ۱۶۶؛ کتاب المقالات و الفرق: ۲۳۱-۲۳۲).

^{۳۲۵} (۴). عبد الله بن بکیر بن اعین بن سنسن از موالی کوفه بود. شیخ طوسی او را از اصحاب امام جعفر صادق و نیز فطحی دانسته. علامه در رجال خود گوید گرچه مذهب او فاسد بود، ولی در روایت خود از امام مورد اعتماد است. (المقالات و الفرق، ص ۲۳۳).

^{۳۲۶} (۵). ابو یقظان، یا ابو الفضل عمار بن موسی ساباطی. شیخ طوسی او را از یاران امام صادق و امام موسی کاظم دانسته است. گویند وی کوفی و ساکن مداین بود. کشی او را از اصحاب حضرت رضا و فطحی‌مذهب دانسته.

مقریزی مذهب عماریه را که از شیعه بنی‌عباس بودند به وی نسبت داده که درست نیست و آنان پیروان عمار خداهش بودند نه عمار ساباطی (همان).

باری، گروهی که به موسی بن جعفر گرویده بودند با وی خلاف نجسته و تا بار دوم که به زندان اندر افتاد به امامت او استوار ماندند. اما از آنگاه که دیگر بار به زندان افتاد، در کار او اختلاف کردند و درباره امامت وی در گمان شدند. چون در زندان هارون الرشید درگذشت، بر پنج دسته گرویدند:

(۱۱۷) گروهی از ایشان چنین پنداشتند که وی به زندان سندی بن شاهک^{۳۲۷} درگذشت

ص: ۷۱

و یحیی بن خالد برمکی^{۳۲۸} با خرما و انگور زهرآلودی که از بهر او فرستاده بود وی را کشته و امام پس از او علی بن موسی الرضا^{۳۲۹} ست.

این دسته قطعی^{۳۳۰} نامیده شدند؛ زیرا، بی گفتگو، مردن موسی بن جعفر و جانشینی علی [بن موسی الرضا] را پذیرفتند و در کار او در گمان نگردیدند و در این امر تردیدی روا نداشتند و به شیوه نخستین رفتار کردند.

(۱۱۸) گروه دوم گفتند که موسی بن جعفر نمرده و زنده است

و نمرد تا این که شرق و غرب زمین از آن او گردد و گیتی آکنده از ستم را پر از داد کند، و او مهدی قائم است.

اینان چنان پندارند که موسی بن جعفر روزی از زندان بیرون رفت و کسی او را ندید و از کار وی آگاه نشد. اما خلیفه و یاران او به نیرنگ و افسون بر مردمان به دروغ و نمود کردند که او مرده است، حال آن که وی زنده، و روی از مردمان نهفته و ناپدید گشته است. در این باره روایاتی از پدرش جعفر بن محمد آورده اند که از آن جمله این است: «هو القائم المهدی فان یدهده رأسه علیکم من جبل فلا تصدقوا فانه القائم»، یعنی «او مهدی قائم است؛ و اگر ببینید سر او غلتان غلتان از کوهی فرود می آید، باور نکنید و بدانید که او زنده و قائم [آل محمد] است.»

(۱۱۹) برخی گفته اند که او امام قائم است و بمرد

^{۳۲۷} (۶). سندی بن شاهک، که نام او در طبری سندی بن شاهک ولی منصور آمده، زندانبان هارون الرشید بود. شیخ صدوق او را در کتاب عیون اخبار رضا ملعون خوانده و نوشته وی امام موسی کاظم را مسموم کرد. (رک: ابن اثیر اللباب ۱: ۵۷۱؛ المقالات و الفرق، ص ۲۳۴).

^{۳۲۸} (۱). یحیی بن خالد بن برمک (۱۲۰-۱۹۰ هـ) مربی هارون الرشید و معلم او بود، و زنش - که مادر فضل برمکی است - هارون الرشید را شیر داده بود. چون هارون به خلافت نشست، یحیی و پس از وی پسرش جعفر را وزارت داد تا اینکه آنان را از چشم خود انداخت و نکبت برامکه آغاز شد و به فرمان هارون برافتادند. یحیی در رقه به زندان افتاد و در هاجا بمرد. (رک: ابن خلکان ۲: ۲۴۳؛ الاعلام زرکی، ص ۹: ۱۷۵).

^{۳۲۹} (۲). علی بن موسی الرضا (۱۵۳-۲۰۳ هـ) ملقب به ابو الحسن و هشتمین امام شیعه اثنی عشریه است. از بزرگان اهل بیت و دانشمندان ایشان به شمار می رفت. در مدینه زاییده شد. چون مادرش حبشی بود، رنگی سیاه داشت.

مأمون به وی اظهار ارادت و دوستی می کرد و او را جانشین خود ساخت و به وی لقب «الرضا من آل محمد» داد و دختر خویش، ام حبیب، را به زنی آن حضرت درآورد و شعار عباسیان را که سیاه بود تغییر داد و شعار علویان که به رنگ سبز بود اختیار کرد. اما خاندان عباسی زیربار خلافت او نرفتند و امام ناچار به استعفا شد و پس از چندی در طوس درگذشت. مأمون جسد آن حضرت را در سناباد طوس در باغ حمید بن قحطبه در کنار قبر پدرش به خاک سپرد. مورخان شیعه معتقدند که آن حضرت را مأمون مسموم کرد. (المقالات و الفرق، ص ۲۳۵).

^{۳۳۰} (۳). قطعی همان اثنی عشریه هستند که قبلا به امامت موسی بن جعفر قطع و یقین کردند و رشته امامت را تا محمد بن الحسن مهدی منتظر کشانیدند. (همان، ص ۲۳۶).

، و امامی جز او نباشد، ولی پس از مرگ بازگشته و در جایی پنهان شده و یاران او با وی دیدار می کنند و او به ایشان امر و نهی می فرماید. در این باره روایاتی از پدرش آورده اند که از آن جمله فرمود : «سمی القائم قائمالانه یقوم بعد ما یموت»، یعنی «بدان جهت قائم را قائم نامند که پس از

ص: ۷۲

مرگ برمی خیزد.»

۱۲۰) برخی گویند که او مرده است، ولی دیگر باره برمی خیزد؛

و به مانند عیسی بن مریم است، جز این که عیسی بازنگشت ولی او به هنگام خود بازگردد و قیام کند و گیتی ستم و بیداد گرفته را پر از داد فرماید. پدرش درباره وی فرموده که او به عیسی بن مریم همی ماند و به دست فرزندان عباس کشته شود و چنان که گفته بود به دست ایشان کشته شد.

۱۲۱) برخی از آنان کشته شدن او را انکار کردند

و گفتند که وی بمرد ولی خداوند او را به نزد خود به آسمان برد و در هنگام قیامش دیگر باره او را بازمی گرداند. همگی آنان واقفه^{۳۳۱} نامیده شوند، زیرا بر موسی بن جعفر وقوف و درنگ کرده گفتند که او امام قائم است و پس از وی چشم‌پراه امامی نبوده و به امام دیگری نگریدند.

۱۲۲) برخی از کسانی که [موسی بن جعفر را] زنده می دانستند

گفتند که حضرت رضا و کسانی که پس از او به امامت برخاستند امام نبو ده‌اند، بلکه جانشینانی هستند که یکی پس از دیگری بیایند تا این که زمان برانگیخته شدن او فرارسد و بر مردم است که از جانشینان وی فرمان برند. باید دانست که فرقه واقفه را برخی از مخالفان ایشان که قائل به امامت علی بن موسی بودند مبطوره^{۳۳۲} نامیده‌اند. این نام بر روی ایشان بماند و شایع شد.

سبب این نام‌گذاری آن بود که روزی علی بن اسماعیل میثمی^{۳۳۳} و یونس بن عبد الرحمن^{۳۳۴} با

^{۳۳۱} (۱). واقفه: کشتی در حال خود می نویسد در آن هنگام که امام موسی کاظم در زندان بود دو وکیل او در کوفه سی هزار دینار بابت سهم امام از شیعیان آن حضرت جمع‌آوری کردند، و چون امام در زندان بود با آن پول برای خود خانه‌ها و چیزهایی دیگر خریدند. چون خبر فوت امام را شنیدند، برای این که ناچار نشوند پول‌هایی را که بابت سهم امام گرفته‌اند به جانشین او رد کنند، با کمال بی‌شرمی منکر مرگ امام موسی کاظم شده درباره او درنگ و توقف کردند. از این جهت پیروان ایشان را واقفه خوانده‌اند. همان.

^{۳۳۲} (۲). مبطوره لقب دیگر واقفه است، و آن اصطلاح مأخوذ از کلاب مبطوره یعنی سگان باران خورده می‌باشد.

(رک: مقالات الاسلامیین اشعری، ص ۲۸؛ الفرق بین الفرق، ص ۴۰؛ الملل و النحل شهرستانی، ص ۱۲۷).

^{۳۳۳} (۳). علی بن اسماعیل بن شعیب بن میثم بن یحیی ثمار از یاران حضرت رضا بود و از موالی بنی اسد به شمار می‌رفت و از متکلمان شیعه امامیه شمرده می‌شد و کتب بسیاری تألیف کرد. (رک: کتاب المقالات و الفرق، ص ۲۳۹).

^{۳۳۴} (۴). یونس بن عبد الرحمن از بردگان آزاد کرده علی بن یقظین بن موسی بود، و از بزرگان امامیه به شمار می‌رفت و از یاران امام موسی کاظم و حضرت رضا محسوب می‌شد. کشتی بیست حدیث از او روایت کرده است.

برخی از ایشان مناظره می کردند. چون سخن ایشان [به درازا کشید] و گفتگو از نرمی به درشتی انجامید، علی بن اسماعیل روی به ایشان کرده گفت: «ما انتم اَلَّا کلاب ممطورة»، یعنی «شما جز سگان باران خورده نیستید»^{۳۳۵}. یعنی از مردار بدبو تر و گندیده تر هستید، چه هرگاه سگان از باران تر شوند از مردار بدبو تر و گندیده تر گردند. این نام تاکنون بر ایشان مانده است. هرگاه مردی را بدین نام خوانند و او را «ممطور» گویند، دانسته شود که وی از کسانی است که به ویژه بر امامت موسی بن جعفر درنگ کرده است. اگرچه هر یک از دسته‌هایی که یاد ایشان در پیش گذشت سرانجام بر امامی درنگ کردند، باری، این نام تنها ویژه یاران موسی بن جعفر است.

۱۲۳) گروهی از ایشان گفتند ما ندانیم که او مرده یا زنده است

، زیرا اخباری بسیار آمده که او مهدی قائم است، و دروغ داشتن آنها روا نیست. از سوی دیگر خبر مرگ پدر و نیاکانش به ما رسیده است که از آشکاری و روشنی بسیار و تواتری که دارند نمی توان آنها را رد و انکار کرد، و تصور توطئه بر آنها نیز جایز نیست. و آنکه، مرگ حق است و خداوند بزرگ هرچه خواهد تواند کرد. اینک به مرگ و زندگی او درنگ کرده بر امامت او استوار باشیم، و از آن پای فراتر نگذاریم تا حقیقت حال وی و کار کسی که خود را امام و جانشین او می خواند روشن گردد. منظور ایشان [از کسی که دعوت جانشینی او می کرد] علی بن موسی الرضا است. گویند اگر امامت او مانند پدرش به نشانی‌ها و دلالتی که موجب امامت اوست بر ما روشن شود، و با اقرار وی به امامت خود و مردن پدرش [موسی بن جعفر] نه تنها به گفته یارانش بر ما ثابت گردد، به او گردن نهاده پیشوایی وی را درست دانسته می پذیریم.

این گروه نیز از ممطورة باشند. برخی از ایشان چون از حضرت رضا کراماتی دیدند در امامت او بی گمان شدند، و نیز دسته‌ای پس از شنیدن روایات یاران آن حضرت به امامت وی بازگشتند.

۱۲۴) گروهی از ایشان بشیریه^{۳۳۶} نام دارند

و از یاران یکی از موالی بنی اسد به نام

محمد بن عیسی بن عبید بن یقظین، موالی بنی اسد، از جهت کثرت روایاتی که از یونس بن عبد الرحمن کرده معروف به یونسی است. از اصحاب امام رضا و امام هادی و امام حسن عسکری می باشد. (رك: المقالات و الفرق: ۱۹۲-۱۹۳).

^{۳۳۵} (۱). در کتاب التبصیر فی الدین و تمیز الفرقه الناجیه عن الفرق المالحکین تألیف ابو المظفر اسفراینی (فت ۴۷۱)، طبع مصر، سال ۱۹۴۰، ص ۲۳، این قول به زراة بن اعین نسبت داده شده است.

^{۳۳۶} (۲). در متن بشیریه آمده و ظاهراً بشیریه صحیح است. ایشان پیروان محمد بن بشیر کوفی از موالی بنی اسد هستند. وی می گفت که انسان در ظاهر آدمی و در باطن ازلی است، و او ثنوی بود، و از شعبده و نیرنگ بازی اطلاع داشت، و چشم‌پندی می کرد. وی نخست بر مذهب علیایویه (علیائییه) بود. پیروان آن مذهب از یاران -- علیاء بن ذراع اسدی یا علیان بن ذراع دوسی بودند. کشتی در رجال خود گوید که علیاء اسدی بر بحرین فرمان‌روایی داشت، و از آنجا هفتصد هزار دینار و چهارپا و غلام به دست آورد. آنها را به نزد امام جعفر صادق آورد و به وی تقدیم کرد. امام فرمود ما آنها را از تو قبول کردم بار دیگر به تو بخشیدم. شهرستانی گوید علیاء بن ذراع حضرت علی را بر پیغمبر برتری می داد. سپس مردم را به خویشین دعوت کرد، و قائل به الهویت علی و محمد شد (رك: المقالات و الفرق: ۱۹۰-۱۹۱).

محمد بن بشیر کوفی هستند، و گفتند که موسی بن جعفر نمرده و هرگز به زندان نرفته و زنده و مهدی قائم است، بلکه ناپدید و غایب گردیده، و در روزگار پنهانی خود محمد بن بشیر را جانشین خویش ساخته و کارهای خود را به وی واگذاشته و انگشتی خویش را به وی سپرده، و آنچه را که پیروان او به آن نیازمندند به وی آموخته است. گویند محمد بن بشیر پس از موسی بن جعفر امام بود و چون درگذشت، پسرش سمیع را جانشین خود ساخت، و او امام واجب الطاعه است و هرکه را به جانشینی خود برگزیند نیز امام خواهد بود، و این ترتیب تا ظهور موسی بن جعفر پایدار و برقرار خواهد ماند.

گویند که مردم باید حق وی را از اموال خود جدا کرده و تا ظهور قائم به محمد بن بشیر و جانشینان او بپردازند. اینان پندارند که علی بن موسی و کسانی که از فرزندان موسی پس از وی دعوی امامت و پیشوایی کردند پاک زاد و نیک سرشت نبودند و تبار و نسبشان را درست نمی دانند، و به کفر آنان و کسانی که به امامت ایشان گراییده اند گواهی دهند، و بردن مال و ریختن خونشان را روا شمارند. گویند چیزی را که خداوند [بر مسلمانان] واجب کرده نماز پنجگانه و روزه ماه رمضان است. دادن زکات و رفتن به حج و دیگر واجبات دین را انکار کنند، و هم بستر شدن با نزدیکان و خویشان را- از زنان و مردان- جایز دانند و در این باره سخن خداوند را که فرمود «او یزوجهم ذکرانا و اناثا»^{۳۳۷} تأویل کنند و گواه خود آورند. ایشان قائل به تناسخ باشند و گویند امامان یک تن واحد بیش نیستند، و همان یک کس است که از تنی به تن دیگر جای به جای می شود [و در هر یکری به نامی خوانده گردد]، ایشان اشتراکی مذهب اند و در اموال و آنچه دارند برابری و مساوات را بین خود واجب شمارند. گویند هرگاه کسی در راه خدا مالی را وصیت کند از

ص: ۷۵

آن سمیع بن محمد و جانشینان او باشد. در مذهب از غلاة مفوضه^{۳۳۸} هستند.

۱۲۵) موسی بن جعفر در یکصد و بیست و هشت

یا، به گفته بعضی، در یکصد و بیست و نه هجری زاییده شد. ده روز مانده از شوال سال یکصد و هفتاد و نه هارون الرشید، هنگامی که از عمره ماه رمضان برمی گشت، او را از مدینه با خود به حج برد، و پس از آن از راه بصره بازگشته وی را در نزد عیسی بن جعفر بن ابی جعفر منصور^{۳۳۹}

بازداشت کرد. سپس وی را به بغداد طلبید و به زندان سندی بن شاهک افکند. امام پنج روز از رجب سال یکصد و هشتاد و سه مانده، در حالی که پنجاه و چهار یا پنجاه و پنج سال داشت، در همان زندان درگذشت. او را به گورستان قریش بردند، و به روایتی بنابر وصیتی که کرده بود وی را با بند و زنجیرش به خاک سپردند. سی و پنج سال و چند ماه

^{۳۳۷} (۱). باید دانست تأویلی را که سمیعیه از آیه فوق کرده اند درست نیست. چه خداوند در سوره شوری (آیات ۴۸ و ۴۹) می فرماید که «آسمانها و زمین از آن خداوند است؛ آنچه می خواهد می آفریند، به هرکس بخواهد دختر و پسر می بخشد، یا به آنان یک جفت پسر و دختر همزاد می دهد، یا هرکه را بخواهد سترون و عقیم می فرماید. زیرا او دانا و توانا است.»

^{۳۳۸} (۱). مفوضه (یا مفوضیه) گویند که خداوند محمد را بیافرید و سپس آفرینش جهان و تدبیر در آن را به وی واگذار کرد. سپس محمد تدبیر عالم را به علی بن ابیطالب تفویض نمود. بعضی از ایشان گویند که خداوند روح علی و فرزندان او را آفرید و خلق و تدبیر عالم را به ایشان واگذار کرد و آنان آملم ها و زمین ها را بیافریدند. (رک: المقالات و الفرق، ص ۲۳۸)

^{۳۳۹} (۲). عیسی بن جعفر بن ابی جعفر منصور از بزرگان بنی عباس و برادر زبیده و پسرعم هارون الرشید بود. در جنگی که از طرف هارون الرشید با امام ازده که وارث الخروسی نام داشت در عمان کرد در سال ۱۸۵ هـ شکست خورد و به زندان افتاد و در همانجا کشته شد. (رک: الاعلام زرکلی ۵: ۲۸۵)

امامت کرد و مادرش کنیز بود و حمیده نام داشت، و دو برادر دیگر او اسحاق^{۳۴۰} و محمد [دیباچ] از این زن زاییده شده بودند.

۱۲۶) چون علی بن موسی درگذشت،

یاران و پیروان او در جانشینی وی اختلاف کردند و بر چند دسته گردیدند: گروهی از ایشان گفتند که پس از وی پسرش محمد بن علی^{۳۴۱} امام است و جز وی کسی این پایگاه را نشاید. محمد داماد مأمون بود و دخت وی را به کابین داشت. این دسته بر همان روش پیشین که از پیغمبر رسیده بود استوار

ص: ۷۶

ماندند و امامت جانشینان وی را پذیرفتند.

۱۲۷) گروهی قائل به امامت احمد بن موسی بن جعفر شدند

^{۳۴۲} و گفتند پدرش پس از رضا، علیه السلام، درباره وی وصیت کرده است؛ از این روی، امامت دو برادر را از بی یکدیگر روا دانسته، به گفتاری چون گفته فطحیه برخاستند.

۱۲۸) گروهی از ایشان که مؤلفه نام دارند

، و از شیعیانی به شمار می رفتند که حق را یاری کرده، و به امامت علی بن موسی و مرگ پدرش قطع و یقین کرده بودند، پس از مرگ رضا- علیه السلام- از سخن خود بازگشته و در موسی بن جعفر درنگ کردند و از واقعه شدند.

۱۲۹) گروهی از ایشان که محدثه خوانده می شوند

^{۳۴۰} (۳). اسحاق بن جعفر بن محمد، شیخ طوسی، او را از یاران امام جعفر صادق شمرده است. شیخ مفید گوید اسحاق بن جعفر از اهل فضل و صلاح و پرهیزکاری و اجتهاد بود، و مردم از او حدیث روایت کرده اند، و او قائل به امامت برادرش موسی بن جعفر شد. (رك: رجال استرآبادی، ص ۵۲؛ رجال تفرشی، ص ۳۹؛ رجال مامقانی ۱: ۱۱۳).

^{۳۴۱} (۴). محمد بن علی موسی بن جعفر (۱۹۵-۲۲۰ هـ)، ملقب به امام جواد، نهمین امام شیعه اثنی عشریه است. مردی بزرگوار و هوشمند و فصیح بود. در مدتی زاییده شد و با پدرش از آنجا به بغداد آمد. چون پدرش حضرت رضا درگذشت، مأمون سرپرستی او را به عهده گرفت و او را بزرگ کرد و دخت خود ام الفضل را به وی داد.

سپس در زمان معتصم با زنش ام الفضل به بغداد بازگشت و به نزد معتصم رفت. در سال ۲۲۰ در بغداد وفات یافت و معتصم و واثق بر وی نماز خواندند و در جوار قبر جدش امام موسی کاظم در مقابر قریش به خاک سپرده شد. (رك: المقالات و الفرق، ص ۲۴۰).

^{۳۴۲} (۱). احمد بن موسی بن جعفر برادر حضرت رضا مردی بزرگوار و پرهیزکار بود. گویند هزار برده آزاد کرد. در کتاب شد الازار فی حطّ الاوزاره و زوار المزار (خران، ص ۲۸۹) آمده که احمد بن موسی به دنبال برادرش از مدینه به ایران آمد، چون به شیراز رسید در آنجا درگذشت. از قبر او کسی آگاهی نداشت تا این که در روزگار مقرب الدین مسعود بن بدر یکی از دو وزیر اتابک ابو بکر بن سعد زنگی مزار او مکشوف شد. اتابک ابو بکر بنای بلند بر آن ساخت، و پس از او خاتون تاشی مادر شیخ ابو اسحاق اینجو گنبد بلندی بر آن بنا کرد، و در کنارش مدرسه ای بزرگ ساخت و قبر خود را در سال ۷۰۵ در جوار او بنا کرد. اکنون مرقد وی معروف به شاه چراغ است. فرقه احمدیه، که قائل به امامت احمد بن موسی هستند، منسوب به او می باشند. (همان ۲۴۱-۲۴۰).

، و از مرجئان و از اصحاب حدیث به شمار می روند و به امامت موسی بن جعفر و پس از وی به امامت پسرش علی بن موسی بگرویدند، پس از درگذشت علی بن موسی چون این کار را به ریاکاری و خودسازی برای منافع دنیوی کرده بودند، از امامت او به کیش پیشین خود بازگشتند.

۱۳۰) گروهی نیز از اقویای زیدیه که بصیرتی در کارها داشتند

، چون برتری و بزرگواری علی بن موسی الرضا و بیعت گرفتن مأمون را برای وی دیدند به امید بهره مندی از پایگاه وی از روی خودسازی به او گرویدند و روزگاری فروتنی نمودند، و چون آن حضرت درگذشت به فرقه زیدیه بازگشتند.

۱۳۱) علی بن موسی [الرضا] بدان گاه که با مأمون به خراسان بود

و آهنگ بازگشتن با وی به عراق داشت، در پایان صفر سال دویست و سه هجری، در پنجاه و سه سالگی به طوس^{۳۴۳} - که از شهرهای آن سرزمین بود - درگذشت. وی در سال یکصد و پنجاه و یک، و به گفته برخی در یکصد و پنجاه و سه هجری - زاییده شد و روزگار امامتش بیست سال و

ص: ۷۷

هفت ماه بود. او را در همان شهر در خانه حمید بن قحطبه طائی^{۳۴۴} به خاک سپردند.

مادرش کنیز بود و شهد^{۳۴۵} نام داشت، و به گفته برخی نجیه^{۳۴۶} خوانده می شد. علی بن موسی مهم ترین فرزندان پدرش بود. موسی بن جعفر را هجده پسر و پانزده دختر از کنیزان بود. بدان گاه که مأمون به خراسان می زیست علی بن موسی را با رجاء بن ابی ضحاک^{۳۴۷} به نزد خود طلبید. آن حضرت در آخر سال دویست هجری از راه بصره و فارس به خراسان رفت. وی داماد مأمون^{۳۴۸} بود و دخت او را به زنی داشت.

۱۳۲) سبب دودستگی آن دو گروه که دسته ای از ایشان به امامت احمد بن موسی گرویده

^{۳۴۳} (۲). طوس (به ضم طاء) شهری بود به خراسان که اکنون خرابه های آن در نزدیکی مشهد است. این شهر را دو محله یکی به نام طایران و دیگر نوقان بود و بیش از هزار قریه داشت. قبر هارون الرشید و حضرت رضا در آنجا است. (معجم البلدان یاقوت).

^{۳۴۴} (۱). حمید بن قحطبه بن شیب طائی (فت ۱۵۹ هـ) از سرداران عرب بود و در مصر و جزیره و ارمنستان و کابل فرمان روایی داشت. سرانجام به امارت خراسان رسید و در آن ناحیه درگذشت. (الاعلام زرکلی ۲: ۳۱۸).

^{۳۴۵} (۲). در کتب احادیث شیعه این نام نیامده است. نام هایی که درباره او روایت شده از این قرارند: خیزران، مرسیه، سکینه، سکنه، نجمه، شقراء، اروی، سکن، سمالک، و نکتم. (بحار الانوار ۱۲: ۳).

^{۳۴۶} (۳). ظاهراً باید نام او نجمه باشد و نجیه درست نیست.

^{۳۴۷} (۴). رجاء بن ابی ضحاک جرجانی (فت ۲۲۶ هـ) از فرمانروایان دولت عباسی است و در زمان مأمون و معتصم و واثق متصدی دیوان خراج بود و به امر واثق به دست علی بن اسحاق در دمشق کشته شد. وی منسوب به شهر جرجانیا در کنار دجله بین بغداد و واسط است. (ابن اثیر اللباب ۱: ۲۲۰).

^{۳۴۸} (۵). عبد الله بن هارون بن محمد مهدی، ملقب به مأمون عباسی (۱۷۰-۲۱۸)، هفتمین خلیفه بنی عباس و از بزرگان و دانشمندان خلفای اسلام. در زمان خود از اقصای خراسان و ماوراء النهر و سند تا افریقا را فرمانروایی داشت و دانشمند و محدث و نحوی و لغوی بود. در ۱۹۸ هـ پس از کشته شدن برادرش امین به خلافت نشست. در زمان او کتب فلاسفه از یونانی و سریانی به زبان عربی ترجمه شد. در روزگار وی اهل کتاب در اظهار عقاید خود آزاد بود. احمد فرید رفاعی احوال این خلیفه را در کتاب معروف عصر المأمون نوشته است. (رک: الاعلام زرکلی ۴: ۲۸۷).

و دسته دیگر از پیروی وی سر باز زده و درنگ کردند آن بود که چون ابو الحسن رضا علیه السلام درگذشت، پسرش محمد هفت ساله بود. گروهی او را خرد و کودک شمردند و گفتند امام باید مردی بالغ و رسا باشد؛ و اگر خداوند خواهد مردم را به پیروی از کودکی نارسیده امر کند، لازم آید که نابالغی را مکلف کرده باشد. چه، از روی خرد، کودک نابالغ را نمی‌توان مکلف [به انجام تکالیف شرع] دانست، زیرا او داوری بین مردم نتواند کرد و از فهم احکام دقیق و استوار و پیچیده شریعت اسلام، و آنچه پیغمبر آورده و امت او تا روز رستاخیز در امر دین و دنیای خویش به آن نیازمندند، ناتوان است. اگر بگوییم کودکی که یک درجه از حد بلوغ پایین تر است قادر به فهم آن امور می‌باشد، لازم آید کسی که دو یا سه یا چهار درجه و یا بیشتر از حد بلوغ پایین تر است، از همه این دانستنی‌های دین آگاهی داشته باشد. حتی از این سخن فراتر رفته بگوییم که کودک

ص: ۷۸

گهواره‌ای و قنذاقی نیز از معارف دین آگاه است، حال آن‌که این امر از خرد دور است و برخلاف عادت می‌باشد.

۱۳۳) پس کسانی که به امامت ابو جعفر محمد بن علی بن موسی درآمده بودند

، از جهت خردسالی او درباره دانش وی گفتگوی بسیار کردند و گفتند که امام باید مردی دانا باشد و ابو جعفر نابالغ است و هنوز دانشی فرانگرفته پدرش در گذشته. پس چگونه و از کجا دانش آموخته است.

۱۳۴) دسته دیگر به پاسخ برخاستند گفتند که نبایستی او را پدرش آموخته باشد

، زیرا در هنگامی که پدرش به خراسان می‌رفت، ابو جعفر چهار سال و چند ماه بیش نداشت، و به این خردسالی او را شایستگی فراگیری و دریافت دانش‌های دقیق دین نبود.

لکن بنا به اخباری صحیح و استواری که رسیده است، و از نظر معتبر بودن سندهای آن در راستی آنها شک و تردید نتوان کرد، خداوند بزرگ و ارجمند بدان گاه که [ابو جعفر محمد بن علی] به بلوغ رسید آن همه دانش‌ها را از راه‌هایی چون الهام و گذرانیدن^{۳۴۹} در دل و کوبیدن در گوش^{۳۵۰} و خواب‌هایی که به راستی پیوندد و آگاهانیدن به وسیله فرشته سخن‌گوی^{۳۵۱} و نمودار کردن منار و ستون^{۳۵۲} و چراغ و نشان دادن کردار مردم^{۳۵۳} به او، که

^{۳۴۹} (۱). در اصل: «النکت فی القلب». در حدیث آمده که «إذا أراد الله بعيد خيرا نكت في قلبه نكتة من نور»، یعنی هرگاه خدا بخواهد خیر در پیش پای بنده خود بگذارد، دل او را روشن می‌کند. (المقالات و الفرق، ص ۲۴۳).

^{۳۵۰} (۲). در اصل: «النقر فی الآذان»- یعنی الهام از راه گوش و صدایی که به صورت کوبیدن در گوش پدید آید. (همان، ص ۲۴۳).

^{۳۵۱} (۳). در اصل: «الملک المحدث». در حدیث آمده است که اوصیای حضرت محمد به توسط ملک محدث یا فرشته سخن‌گوی هدایت شوند. در بین این فرشتگان جبرئیل هم ممکن است باشد، ولی برخلاف پیغمبر که جبرئیل و فرشتگان را تواند دید، امام قادر به دیدن آن فرشتگان نیست، و تنها آواز و صدای آنها را می‌شنود.

(همان، ص ۲۴۳).

^{۳۵۲} (۴). در اصل: «رفع المنار و العمود» می‌باشد. منار در لغت عرب روشنی جای و نشانی که در راه برپا کنند، و نیز به معنی راه روشن و هویدا آمده است. «عمود» در لغت به معنی ستون است، و «عمود الصبح» به معنی روشنی در بامداد است. در حدیث در وصف امام آمده است که خداوند در هر شهری برای او مناری برپا می‌کند تا اعمال بندگان را از روی آن بنگرد، و نیز در حدیث آمده که مراد از عمود فرشته موکلی است در هر شهر که به توسط او خداوند اعمال مردمان آن شهر را به آسمان می‌برد. این طرز فکر ظاهرا با افکار مانوی (که می‌گفتند «روان نیکان چون از تن جدا شود در ستون بامدادان آویزد و به سوی نوری که نیز فراوی چرخ آسمان است روان گردد و بدان

جمله این شگفتی‌ها دلالت بر علم امامت دارد، به وی پیاموخت و او را از همه این دانش‌ها آگاه ساخت.

(۱۳۵) برخی از ایشان گفتند که وی پیش از آن‌که به مردی رسد

، از آن روی که امامت او را می‌شایست و بس، امام بود. چون بالغ و برومند گشت همه آنچه وی را بایستی دریافت. ولی باید دانست که این دانش‌ها به وی الهام نشده و ناگاه در دل او نیفتاد و فرشته آنها را به وی نگفته بود، زیرا به گفته همه اسلامیان رشته وحی پس از پیغمبر بریده گشت. معنی الهام آن است که چیزی را که آدمی از امور سودمند پیش تر می‌دانسته و از یاد وی رفته به یاد او آید و بدان اندیشه که بر وی پوشیده بوده است یکباره آگاهی پیدا کند. باری او را به احکام و روش‌های گوناگون دین و چون و چراهای آن پیش از آن‌که درباره آنها چیزی بشنود دانایی نبوده است. زیرا درست‌اندیش‌ترین و روشن‌دل‌ترین و خردمندترین مردمان نیز اگر نشنیده باشند که نماز نیمروز چهار و نماز شامگاه سه و نماز بامداد دو رکعت است، هرگز به خرد و اندیشه خویش این معنی را در نخواهد یافت، و آن جز به فراگرفتن و آموختن از دیگران به دست نیاید، و گفتار به این که آنها را از راه الهام توان یافت سخنی بیهوده باشد. لکن توان گفت که [ابو جعفر محمد بن علی] چون به بلوغ رسید، دانش‌های دین را از کتاب‌ها و آنچه را که از این گونه چیزها از پدرش به ارث به او رسیده و در آنها اصول و فروع دین برای او بیان شده بود فراگرفت، و از همه آنها آگاهی یافت. برخی از این دسته قیاس در دستورهای دین را برای امام از روی اصولی که در دست اوست روا شمرن د، و گویند که وی از گناه و لغزش پاک و در قیاس‌های خود از کزی و کاستی دور است. باری چون بر ایشان دریافتن چگونگی دانش امامی که هنوز به بلوغ نرسیده باشد دشوار بود، به این گفتار پرداختند.

(۱۳۶) برخی از ایشان گفتند که امام را رسایی و بلوغ شرط نیست

، اگرچه کودکی یک ساله باشد. زیرا وی حجت خداوند است، و روا بود که از کودکی همه چیز را بداند. نیز روا باشد که از راه‌های شگرف، مانند الهام و روشن دل شدن و خواب دیدن و فرشته سخن گوی و برپا شدن منار و ستون و عرض اعمال مردم بروی همچون پیشینیان خود که از راهبران و برگزیدگان خداوند بودند، به راز پنهان و آشکار و نهان چیزها و کارها آگاه گردد. در این باره زندگی یحیی بن زکریا^{۳۵۴} را که در کودکی به پیغمبری برانگیخته شد، و

جهان در شادمانی جاودان زید» (پارتباط نباشد. این اصطلاح مانوی در عربی «عمود الصبح» آمده که شاید «عمود السبح» به معنی ستون دعا باشد. (همان، ص ۲۴۴؛ تاریخ مذاهب اسلام: ۱۹۳، ۴۱۲).

^{۳۵۳} (۵). در اصول کافی، در باب عرض اعمال بر پیغمبر و ائمه، آمده که خداوند کردار نیک و بد مردم را بر ایشان عرضه می کند. از حضرت رضا روایت شده که فرموده است: هرروز و شب اعمال شما شیعیان بر من عرضه می‌گردد. (اصول کافی، تهران، ۲۱۹).

^{۳۵۴} (۱). یحیی بن زکریا از انبیای بنی اسرائیل است، و در کودکی خداوند او را به پیامبری برانگیخت. گویند شش سال-- پیش از مسیح بن مریم زاییده شد. سبب کشته شدن او آن بود که عیسی بن مریم زناشویی با دختر برادر را حرام کرده بود. حاکم رومی، هیروُدوس، که بر بنی اسرائیل حکومت می کرد، می‌خواست برادرزاده خود را به زنی خویش آورد، یحیی وی را از آن کار بازداشت. مادر آن دختر از هیروُدوس خواست که یحیی را بکشد و حاکم وی را بکشت. یحیی در نزد نصاری معروف به «یوحنا المعمدان» است، زیرا عیسی مسیح را او تعمید داد. (رک:

قصص الانبیاء ثعلبی، ص ۲۲۱؛ تاریخ ابو الفداء، ص ۳۵).

سرگذشت عیسی بن مریم را [که در گهواره سخن گفت]، و داستان آن کودک^{۳۵۵} را که در میان یوسف بن یعقوب و زن پادشاه داوری کرد، و دانش سلیمان بن داود را که درس ناخوانده آن همه فرزاندگی یافت، و چیزهای دیگر را گواه خود آوردند. گویند که رهبران و برگزیدگان خداوند اگرچه در پیش مردم به مردی و بلوغ نرسیده باشند، ولی درس ناخوانده از همه دانش‌ها برخوردار هستند.

۱۳۷) محمد بن علی بن موسی

در نیمه رمضان سال یکصد و نود و پنج هجری زاییده شد. معتصم^{۳۵۶} در زمان خلافت خویش او را به بغداد طلبید، و هنوز دو شب از محرم سال دویست و بیست مانده بود که به آن شهر درآمد، و در انجام ذیقعه همان سال بدان جای درگذشت. او را در گورستان قریش در نزد جدش موسی بن جعفر به خاک سپردند. وی در هنگام مردن بیست و پنج سال و دو ماه و بیست روز داشت. مادر وی کنیز بود. او را خیزران می‌گفتند. پیش از آن که وی را بدان نام خوانند ذره نامیده می‌شد، و سپس او را خیزران^{۳۵۷} نامیدند. روزگار امامت او هفده سال بود.

۱۳۸) یاران و پیروان محمد بن علی که بر امامت او استوار مانده بودند

پس از وی به امامت پسر و جانشین او علی بن محمد^{۳۵۸} قائل شدند، و به هواخواهی او پای‌برجا

ص: ۸۱

بماندند. جز شماری چند از پیروی وی سر برتافته و به برادرش موسی بن محمد^{۳۵۹} روی نهادند. هنوز اندک زمانی بر امامت او نمانده بودند که دیگر بار به امامت علی بن محمد بازگشتند، و از موسی بن محمد روی بگردانیدند. ایشان پیوسته به امامت او استوار بودند. تا آن حضرت در روز دوشنبه سوم رجب سال دویست و پنجاه و چهار هجری، در چهل سالگی به سرمن^{۳۶۰} رای درگذشت. باید دانست که وی را متوکل^{۳۶۱} با یحیی بن هرثمه بن اعین^{۳۶۲} از مدینه بدان

^{۳۵۵} (۱). در آن هنگام که زلیخا، زن عزیز مصر، یوسف را تنها یافته از وی خواست که با او زن کند؛ یوسف بگریخت

زلیخا از پس یوسف بدوید و در او آویخت و پیراهنش را بدرید. یوسف از در بیرون شد. ناگهان عزیز، شوهر زلیخا، فرارسید. زلیخا شوهر را گفت که یوسف با من خواست به زشت کاری پردازد. یوسف عزیز را گفت من بیگناهم؛ زلیخا در من آویخت و من از او گریختم. کودکی هفت ماه در گهواره بود. یوسف سوی آن کودک به انگشت اشارت کرد و عزیز را گفت از او پرس. کودک از گهواره آواز داد اگر خواهی که گناهکار را بدانی در پیراهن یوسف نگر، اگر از جلو دریده است یوسف دروغ زن است، و اگر از پشت دریده است زلیخا دروغ زن است. چون نگرپست پیراهن یوسف از پس دیده بود و دانست که یوسف بیگناه است. همان: ۱۰۰-۹۷).

^{۳۵۶} (۲). معتصم، معهد بن هارون (۱۷۹-۲۲۷ هـ) از خلفای معروف عباسی است. در ۲۱۸ هـ در روز وفات برادرش مأمون به خلافت نشست. مردی قوی البینه و زورمند بود. ترکان را در دست خود استخدام کرد، و سامرا را در سال ۲۲۲ هـ به جای بغداد به پایتختی خود برگزید. و او نخستین کسی است از خلفای عباسی که اسم جلالة الله را به نام خود بیفزود و خود را المعتصم بالله خواند. (رك: الاعلام زرکلی، ص ۲۴۴).

^{۳۵۷} (۳). آن زن از اهل نوبی و، به قولی «مریسی» بود. گویند نامش سبیکه بوده است. (رك: بحار الانوار ۱۲: ۱۰۰).

^{۳۵۸} (۴). علی بن محمد (۲۱۴-۲۵۴ هـ)، ملقب به امام هادی، دهمین امام شیعه اثنی عشر است. در مدینه زاییده شد-- متوکل او را از آنجا به بغداد خواست، و سپس در سامرا جای داد. چون در نزد متوکل سعایت کرده بودند که امام خواهان خلافت است، وی را مورد تعقیب قرار داد؛ ولی چون دید که آن حضرت بیگناه است، از وی پوزش خواست و او را اکرام کرد و به وی چهارده هزار دینار بخشود. (رك: المقالات و الفرق، ص ۲۴۵).

^{۳۵۹} (۱). موسی بن محمد بن علی، ملقب به مبرقع، از بزرگان شیعه و از علویان بزرگوار است. در کوفه می‌زیست و از آنجا در سال ۲۵۶ هـ به قم مهاجرت کرد و بدان شهر درگذشت. فرزندان او معروف به «رضویون» هستند. گویند وی از ندمای متوکل عباسی بود و مانند عباسیان جامه سیاه می‌پوشید. (عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، ص ۱۹۰؛ رجال مامقانی ۳: ۲۵۹).

^{۳۶۰} (۲). سرمن رای نام سامراء کنونی است که پس از انتقال دار الخلافه از بغداد به آن شهر بدین‌نام خوانده شد.

شهر طلیید، و هنوز هفت شب از ماه رمضان سال دویست و سی و سه هجری مانده بود که وی در روز دوشنبه همان ماه بدان شهر درآمد، و بیست سال و نه ماه و ده روز تا زمانی که درگذشت به خانه خود در آنجا می‌زیست، او در روز سه‌شنبه شب سیزدهم رجب سال دویست و چهارده هجری زائیده شد. روزگار امامتش سی و سه سال و هفت ماه بود. مادرش کنیز بود و او را سوسن می‌خواندند، و به گفته برخی سمانه^{۳۶۳} نام داشت.

۱۳۹) گروهی اندک از کسانی که در روزگار علی بن محمد به امامت او گراییده بودند

[پس از وی] به پیامبری مردی که محمد بن نصیر نمیری^{۳۶۴} نام داشت بگرویدند. وی مردم

ص: ۸۲

را به پیغمبری خویش می‌خواند و می‌گفت ابو محمد الحسن عسکری او را بدین کار برانگیخته، و نیز سخنانی در پیرامون تناسخ می‌گفت، و درباره ابو الحسن گزافه‌گویی می‌کود و او را به خدایی رسانیده بود. محمد بن نصیر زناشویی با محارم را روا می‌شمرد، و نیز نزدیکی کردن با مردان و کام گرفتن مردان از هم و برشدن بر پشت یکدیگر روا می‌دانست و آن کار را نوعی از فروتنی و خدمت‌گزاری می‌شمرد. وی می‌گفت که این کار یکی از شهوت رانی‌ها، و خوشگذرانی‌های نیک است، و خداوند بزرگ ارجمند هرگز چنین کرداری را ناروا نشمرد. محمد بن موسی بن حسن بن فرات^{۳۶۵} او را تقویت و تأیید می‌کرد. چون هنگام مرگ محمد بن نصیر فرارسید، کسی از یارانش در آن حال از او پرسید: پس از این جانشین تو در این امر که خواهد بود. چون از رنج بیماری زبانش بند آمده بود، چیزی جز کلمه «احمد» در پاسخ او نتوانست گفت. چون درگذشت، یاران را بر سر کلمه احمد در جانشینی وی گفتگوی بسیار روی داد، و ندانستند که خواست وی از آن نام کدامین احمد بود. پس بر سه دسته شدند:

سامرا برکنار دجله بین بغداد و تکریت است. چون این شهر لشکرگاه معتصم بود، جهت آن را «عسکر» می‌گفتند، بدین سبب امام علی بن محمد و پسرش حسن بن علی را که در آنجا می‌زیستند «عسکریان» می‌خواندند.

سرداب معروفی که حضرت حجت محمد بن حسن در آن غایب شد در این شهر است. (رک: معجم البلدان یا قوت.)

^{۳۶۱} (۳). متوکل عباسی (۲۰۶-۲۴۷ هـ) جعفر بن محمد بن هارون الرشید از خلفای معروف عباسی است. در بغداد زائیده شد و پس از وفات برادرش واثق در ۲۳۲ به خلافت نشست. از آثار او بنای متوکلیه در بغداد است.

پایتخت او در سامرا بود و سرانجام به تحریک پسرش منتصر به دست غلامان ترک کشته شد. متوکل از دشمنان علی و اولاد او بود و بقعه حضرت امام حسین را در ۲۳۶ هجری خراب کرد. (الاعلام زرکلی ۲: ۱۱۲۲.)

^{۳۶۲} (۴). یحیی بن هرثمه از سرداران متوکل بود و نخست حشوی‌مذهب بود و سپس متمایل به تشیع شد. (المقالات و الفرق، ص ۲۴۶.)

^{۳۶۳} (۵). سمانه کنیزی مغربی بود. لقبش سیده و کنیه‌اش ام الفضل است.

^{۳۶۴} (۶). محمد نصیر نمیری. شیخ طوسی او را در رجال خود از یاران امام محمد تقی و در کتاب غیبت وی را از-- یاران ابو محمد حسن عسکری شمرده است. و چون امام حسن عسکری درگذشت، دعوی با بیت و مقام ابو جعفر محمد بن عثمان، که از نواب اربعه و از اصحاب امام زمان بود، کرد. ابو جعفر محمد بن عثمان وی را لعنت نمود و از وی تبری جست. علامه در قسمت دوم از رجال خود گوید که محمد بن نصیر از بزرگان بصره بود.

و مردی دانشمند به شمار می‌رفت، و در حدیث و روایت او را از ضعیفا شمرده است. کشتی در رجال خود همین سخنان نوبختی را درباره وی آورده است. فرقه نصیرییه منسوب به او هستند و آنان پندارند که خدای تعالی بعضی اوقات در جسد علی حلول می‌کرد و گویند آن زمانی که علی درب بسیار سنگین خیر را از جای برکنند، به قدرت ربانی بود و زمانی بود که خداوند در او حلول کرده بود. شهرستانی نیز در کتاب خود وی را قاتل به حلول خداوند در پیغمبر و علی و دیگر اشخاص دانسته است. ابن حزم اندلسی در کتاب الفصل خود می‌نویسد که در زمان ما شیعیان نصیری در اردن شام و شهر طبریه فراوان اند، و حضرت فاطمه و حسنین را لعنت کنند و گویند آنها شایطین بودند که به صورت آدمی درآمدند، و برعکس بر ابن ملجم رحمت فرستند و گویند او کسی است که روح لاهوتی علی را از ظلمت جسدش نجات داد. (رک: کتاب المقالات و الفرق: ۲۴۶-۲۴۸.)

^{۳۶۵} (۱). محمد بن موسی بن حسن بن فرات را شیخ طوسی در رجال خود از اصحاب امام حسن عسکری شمرده و او را غالی و گزافه‌گوی خوانده و گوید وفات وی در سال ۲۵۴ هـ بوده است. (رک: رجال طوسی، ص ۴۳۶؛ رجال مامقانی ۳: ۱۹۳.)

گروهی گفتند که آن احمد پسر وی است. دسته دیگر بر آن شدند که او احمد بن [محمد بن] موسی بن فرات^{۳۶۶} است. دسته سوم گفتند که خواست او از آن نام، احمد بن

ص: ۸۳

ابو الحسین محمد بن محمد بن بشر بن زید^{۳۶۷} بود. سرانجام پراکنده گردیدند و بر چیزی پای برجای نماندند. باید دانست که ایشان مردمان را به پیامبری ابو محمد [حسن عسکری] خوانند و نمیریه نام دارند.

۱۴۰) چون علی بن محمد بن موسی الرضا از این جهان رخت بر بست

، گروهی از یاران او به امامت پسرش محمد^{۳۶۸} که به روزگار پدر به سرمن رای درگذشت قائل گردیدند، و گفتند که او نمرده و زنده است. چه پدرش وی را بدان کار نامزد کرد و یاران را از امامت وی پس از خویش آگاه ساخت. چون نسبت دروغ بر امام جایز نیست و نیز نتوان گفت که در این کار بدا روی داده، [پس او امام و جانشین پدر است] اگرچه در دیده و چشم مردمان نمودار گشت که او درگذشته، ولی باید دانست که محمد به راستی نمرده و پدرش از بیم گزند که بر او می رفت، وی را ناپدید و غایب ساخته و وی مهدی قائم است. ایشان همان سخنانی را که اسماعیلیان در پیرامون اسماعیل بن جعفر می راندند درباره محمد از سر گرفتند.

۱۴۱) دیگر یاران علی بن محمد، پس از وی، به امامت حسن بن علی^{۳۶۹} - که ابو محمد کنیه داشت - گرویدند

و او را جانشین راستین پدر دانستند. ولی شماری اندک به برادرش جعفر بن علی^{۳۷۰} گرویدند و گفتند که پس از مرگ محمد پدرش او را نامزد امامت

ص: ۸۴

^{۳۶۶} (۲). احمد بن محمد بن موسی از رجال بدنام امامیه است. وی از بنی فرات بود و بنی فرات همگی از شیعیان علی بن ابیطالب بودند، و ایشان منسوب به رود فرات هستند. احمد برادر ابو الحسن علی بن محمد بن موسی بن حسن بن فرات وزیر مقتدر بالله عباسی است که او را در جود و بخشش مانند برمکیان دانسته‌اند. احمد بن - محمد بن موسی، ابو العباس کنیه داشت و از دبیران فاضل زمان خود به شمار می‌رفت. وی در سال ۲۷۰ هـ درگذشت. (المقاتلات و الفرق، ص ۲۴۸).

^{۳۶۷} (۱). کذا کتاب الغیبه تألیف شیخ طوسی، طبع تبریز ۱۳۲۳ ص ۲۶۰.

^{۳۶۸} (۲). محمد بن علی از سادات جلیل القدر علوی بود که به روزگار پدرش درگذشت، و قبرش امروز در نزدیکی قصبه بلد در دوفرسنگی سامرا و زیارتگاه است و سید محمد خوانند. گویند محمد را نه پسر بود که چهار تن از ایشان به خوی و سلماس در آذربایجان مهاجرت کردند و در آنجا کشته شدند، و پنج تن از ایشان به شهر لار رفتند و در آنجا به قتل رسیدند. (همان، ص ۲۴۸؛ حاشیه سید محمد صادق آل بحر العلوم بر کتاب فروع الشیعه، ص ۱۰۰).

^{۳۶۹} (۳). حسن بن علی الهادی (۲۳۲ - ۲۶۰ هـ)، یازدهمین امام از ائمه شیعه اثنی عشریه، در مدینه زایده شد و در سامرا درگذشت؛ و چون خبر وفات او منتشر شد، همه مردم سامرا محزون و عزادار شدند و دکان‌های شهر تعطیل گشت و بر جنازه او نماز گزارند. آن حضرت را در خانه خودش و در کنار پدرش به خاک سپردند. (رک: المقالات و الفرق، ص ۲۴۸).

^{۳۷۰} (۴). جعفر بن علی برادر امام حسن عسکری و ملقب به کذاب و دروغگو بود. زیرا پس از مرگ برادرش حسن به دروغ دعوی امامت کرد. وی مکتبی به ابو عبد الله و ملقب به «کرین» بود، زیرا یکصد و بیست پسر از اعقاب وی بودند که به ایشان از جهت نسبت به جدشان حضرت رضا «رضویون» می‌گفتند. وفاتش در ۲۷۱ هـ در چهل و پنج سالگی بود و قبرش در خانه پدرش در سامراست. (همان، ص ۲۴۹).

ساخت و کار خویش را به وی پرداخت . این دسته امامت برادر او محمد را انکار می کنند و می گویند پدرش علی بن محمد برای این که خود را از او نگاه داشته و از گزند وی بازدارد، به امامت او در ظاهر تن در داده بود . ولی چون امام راستین نبود، درگذشت و کار امامت با جعفر بن علی بماند.

۱۴۲) حسن بن علی در ماه ربیع الآخر سال دویست و سی و دو زاییده شد

و در آدینه شب هشتم ماه ربیع الاول سال دویست و شصت هجری در بیست و هشت سالگی به سرمن رای درگذشت، و ابو عیسی بن المتوکل^{۳۷۱} بر وی نماز گزارد . او را در سرای خودش، در همان اتاقی که پدرش مدفون بود، به خاک سپردند. روزگار امامتش پنج سال و هشت ماه و پنج روز بود . بمرد و از وی نشانی بازماند. چون در ظاهر فرزندی از او نیافتند، میراث او را در میان برادرش جعفر و مادرش تقسیم کردند. مادرش کنیز بود، و نخست عسفان^{۳۷۲} نام داشت، و سپس ابو الحسن او را حدیث نامید.

۱۴۳) باری یاران [امام حسن عسکری] پس از او بر چهارده دسته شدند

۳۷۳:

ص: ۸۵

گروه نخستین گفتند که حسن بن علی نمرده و زنده و مهدی قائم است،

و او را هیچ پسر نبود و غایب شد و نشاید که بمیرد، چه هیچگاه گیتی از امام تهی نیست، و همانا امامت او به راستی و درستی پیوسته است. بنابه روایتی که رسیده، مهدی قائم را دو غیبت است و این غیبت نخستین و به زودی آشکار شود و شناخته گردد، و سپس دوباره غایب شود . این دسته برخی از گفته های واقفه را درباره موسی بن جعفر در مورد [حسن بن علی] نیز از سرگرفتند، و چون از ایشان پرسیده شد که فرق شما با فرقه واقفه چیست، گفتند : کسانی که پس از درگذشت موسی [بن جعفر] بر زیستن او درنگ کردند، کاری نابجا نمودند، زیرا پس از او جز رضا - علیه السلام - که

^{۳۷۱} (۱). ابو عیسی بن المتوکل برادر المعتمد بالله خلیفه عباسی بود که از سال ۲۵۶ تا ۲۷۹ هـ خلافت کرد. (رک: تاریخ طبری، طبع اروپا ۱۲: ۱۸۷۳).
^{۳۷۲} (۲). این نام به جز در کتاب فرق الشیعه نوبخشی (ص ۹۶، طبع نجف) و کتاب المقالات و الفرق، تصنیف سعد بن عبد الله ابی خلف اشعری (ص ۱۰۲) در جای دیگری نیامده، ولی معروف است که اسم آن زن سوسن و یا سلیل و حدیث بوده است.
^{۳۷۳} (۳). شمار فرقی که پس از درگذشت امام حسن عسکری پیدا شدند در فرق الشیعه نوبخشی چهارده فرقه آمده که يك فرقه از آن در نسخه چاپی ریتز و نجف ساقط شده است. عدد این فرق در کتاب المقالات و الفرق سعد بن عبد الله (ص ۱۰۲) پانزده فرقه و در بحار الانوار مرحوم مجلسی (ج ۹، ص ۱۷۵-۱۷۶) ۱۴ فرقه آمده است. شیخ مفید در کتاب الفصول المختاره (طبع نجف، ص ۱۰۹) به نقل از ابو محمد حسن بن موسی نوبخشی فرق بعد از امام حسن عسکری را چهارده فرقه آورده و می نویسد: «جمهور امامیه گویند که پسر آن حضرت، که محمد نام داشت، مه دی قائم است. ولادت او را اثبات کرده و نص بر امامت او را صحیح دانستند، و گویند او را دو غیبت است: یکی درازتر از دیگری است، و غیبت نخستین کوتاه است و در غیبت صغری برای وی نواب و سفرا می باشند، و از ثقات شیوخ خود روایت کردند که محمد بن الحسن خود را بر ایشان ظاهر می ساخت و آنان آن حضرت را می دیدند. درباره سن او اختلاف کردند. بعضی گویند در آنگاه که غایب شد پنج سال داشت، زیرا پدرش در دویست و شصت هجری درگذشت و ولادت قائم در سال دویست و پنجاه و پنج بوده است، بعضی گفتند که ولادت او در دویست و پنجاه و دو روی داده و هنگام وفات پدرش هشت سال داشته است. گویند تا عقل و علم و حکمت او کامل نشده بود پدرش درگذشت زیرا او خاتم حجج و وصی اوصیاء و قائم الزمان است، و او زنده است و نمیرد و اگر هزار سال هم باشد باقی خواهد ماند تا این که جهان بیداد و ستم گرفته را پر از عدل و داد کند و در هنگام ظهور همچنان جوانی و نیرومند و در حدود سی سال باشد. و گویند این امر از قدرت خدا بیرون نیست، همچنان که عیسی در گهواره سخن می گفت و یحیی در کودکی به پیغمبری رسید.» همین مطالب با تفصیل بیشتری در کتاب المقالات و الفرق (ص ۱۰۲-۱۰۶) آمده است.

جانشین او بود، ده واند پسر دیگر به جای مانده بودند. هرامامی که مردن او فرارسد و مانند پدرانش دارای فرزندی آشکار و نامبردار باشد به ناچار خواهد مرد. ولی اگر در هنگام مردن وی را فرزندی نباشد مهدی قائم است، و روا بود که بر زنده بودن او درنگ کنی، و شیعیان او ناچارند که چشم به راه وی باشند تا بازگردد. زیرا امام بی فرزندی و جانشین را مرده نتوان پنداشت و باید گفت که غایب شده است.

۱۴۴) گروه دوم گفتند که حسن بن علی درگذشت

و پس از مرگ زندگی از سرگرفت و او مهدی قائم است. زیرا بنابه روایتی که رسیده، قائم آن است که پس از مرگ برخیزد و قیام کند و فرزندی از وی نمانده باشد. اگر او را پسری باشد، به ناچار مرگ او درست است و بازگشتی برای وی نتواند بود، و امامت بدان کسی که از وی بازماند و به جای او نشیند خواهد رسید. حسن بن علی درگذشت، و در مردن او گفتگویی نیست، و او را فرزندی نبود، و از وی کسی بازنماند و جانشینی نداشت، و کسی را به جای خود برنگزید، ولی پس از مرگ زندگی از سرگرفت و بی گمان مهدی قائم است. در خبر است که چون آوازه برخاستن مهدی قائم به مردم رسد، همه گویند که فلان کس چگونه امام تواند بود، حال آن که استخوان های او پوسیده و خاک شده است. باری حسن بن علی اکنون زنده و پنهان است و سرانجام آشکار شود و به کار مردمان برخیزد و گیتی بیداد و ستم فراگرفته را پر از دین و داد کند. چون به پندار ایشان زمین از رهبر و حجت قائم و دادگر - چه آشکار - و چه پنهان تهی نیست، گفتند که وی پس از مرگ زنده گشته و پنهان و ترسان همی زید. در این باره گفته علی بن ابیطالب را از یکی از خطبه های او که فرمود «اللهم انک لا تخلق الارض من حجة لک علی خلقک ظاهرا و مغموذا لثلا تبطل حججک و بیناتک» (یعنی «خدایا تو گیتی را از راهبر آشکار و پنهان خود تهی نمی سازی زیرا

ص: ۸۶

نمی خواهی که رهبری ها و روشنگری های تو تباهی پذیرد») دست آویز خود ساخته و آن حدیث را گواه بر زنده گشتن حسن [عسکری] پس از مرگ دانستند. میان این دسته و گروهی که در پیش از آنان یاد کردیم فرق بسیار نیست، جز این که این دسته مردن حسن بن علی را به راست داشته اند، ولی گروه نخستین گفتند که او غایب شده و مردن وی را انکار کردند. و نیز این دسته با کسانی که بر امامت موسی بن جعفر بماندند و درنگ کردند همانند باشند. چون از ایشان پرسیده شود که این سخنان را از کجا گویند و به راستی و درستی آن چه گواه در دست دارید در پاسخ به تأویل کردن روایات پردازند.

۱۴۵) گروه سوم گفتند که حسن بن علی درگذشت و برادرش جعفر پس از وی به امامت نشست

. چه حسن وی را جانشین خویش ساخت، و او نیز این امر را بپذیرفت، و امامت به وی رسید. چون به ایشان گفتند که حسن و جعفر پیوسته دشمن یکدیگر بودند و در سراسر روزگار خود از هم کناره می گرفتند و با یکدیگر می ستیزیدند و شما آگاهید که جعفر با وی راه خلاف می سپرد و در زندگانی حسن با او بدرفتاری می کرد، تا بدانجا که پس از مرگش در تقسیم میراث وی نیز از این ناهنجاری کوتاهی نکرد، در پاسخ گفتند که این ناسازگاری در میان ایشان به ظاهر بود، و گرنه در پنهان از یکدیگر خشنود بودند و به خوشی و پاکدلی با هم می زیستند. جعفر همواره از او فرمان برداری می کرد و از برادر شنوایی داشت. اگر اندک خلاقی در میان ایشان وجود داشت از حسن بود. پس جعفر جانشین حسن است و

امامت از او به وی رسیده. این دسته در گفتار خویش به برخی از سخنان فطحیه بازگشتند و چنان پنداشتند که موسی بن جعفر امامت را از برادرش عبد الله [افطح] یافت، و جانشین پدر نبود. ایشان برای این که سخن خود را راست و کیش خویش را استوار نموده باشند، پس از انکاری که پیش تر در این باره نمودند به امامت عبد الله بن جعفر اقرار کردند، و امامت او را بر خویش واجب دانستند.

پیشوای آنان و کسی که ایشان را به این سخن می خواند مردی سخنور و ترزبان از متکلمان کوفه بود که او را علی بن طاحی خزاز^{۳۷۴} می گفتند. وی از ناموران فطحیه به شمار می رفت، و از کسانی بود که از امامت جعفر پشتیبانی می کرد و مردم را به وی فرا

ص: ۸۷

می خواند و خواهر فارس بن حاتم بن ماهویه قزوینی^{۳۷۵}، که خود منکر امامت حسن بن علی بود و جعفر را جانشین پدرش علی بن محمد می دانست، در این کار به او یاری می نمود.

۱۴۶) گروه چهارم گفتند که امام پس از حسن جعفر است و امامت به وی از پدرش رسیده

، نه از هیچ یک از دو برادرش محمد و حسن. آن دو نیز امام نبودند، زیرا م حمد در روزگار پدر درگذشت و حسن نیز از این سرای رخت برپست و از وی فرزندی نماند. اگر از این سخن درگذریم، دعوی امامت او هم باطل بود؛ چه امام تا کسی را به جای خود برنگزیند، امامت او استوار نگردد، یا باید او را فرزندی نامبردار باشد که چون درگذرد به جای وی نشیند. چون حسن بمرد و هیچ کس را به جای خویش برنگماشت و او را زاده و فرزندی نبود، دعوی امامت او از آغاز باطل بود، و روا نیست که امامت در حسن و جعفر هردو باشد. چنان که ابو عبد الله جعفر بن محمد و پدران وی گفته اند، پس از حسن و حسین دیگر امامت دو برادر بعد از هم روا نیست. همه این ها نشان می دهد که امام راستین جعفر بود، و آن پایگاه را از پدر یافت نه از سوی برادرانش.

۱۴۷) گروه پنجم به امامت محمد بن علی که در روزگار پدرش درگذشت

بازگشتند و گفتند که حسن و جعفر هردو دعوی باطل می کردند، و پدرشان به جانشینی ایشان اشارت ن کرده، و در این باره اصلا از وی خبری نرسیده، و هیچ کدام از آن دو را به امامت نامزد نفرموده است. از این گذشته هیچ یک از ایشان را شایستگی این پایگاه نبود، به ویژه جعفر که منشی نکوهیده و روشی ناپسندیده داشت و به زشت خوئی نامبردار بود. البته چنین رفتاری برای یک امام عادل سزاوار نیست. اما حسن از این جهان درگذشت و از او پسری بازنماند تا جانشین وی شود. همچنین دانسته ایم که محمد امام بود و اشاراتی که از پدرش درباره وی رفته همه راست است، زیرا حسن بمرد و از او پسری بازنماند، و روا نیست که امامی بمیرد و از او فرزندی نماند. باز دیدیم که جعفر در روزگار

^{۳۷۴} (۱). طاحی منسوب است به طاحیه بن سود بن حجر که بطنی از ازد بود، و در بصره محله ای است معروف به طاحیه که این طایفه در آنجا فرود آمدند و طاحی منسوب به آن است. در بعضی از نسخ این نام «طاحی» آمده است. اما شیخ طوسی در فهرست خود از خزاز نام رازی که متکلمی بزرگ بوده و کتبی در کلام و فقه نوشته یاد کرده است. (همان، ص ۲۵۰).

^{۳۷۵} (۱). فارس بن حاتم. علمای رجال در ذم او اخباری ذکر کرده اند، و نوشته اند که امام علی النقی سربازی را به کشتن او امر داد و او را بکشت، و امام در مقابل این کار ضامن بهشت آن سرباز شد. (رک: رجال کشی، ص ۳۲۳-۳۲۷؛ رجال نجاشی، ص ۲۱۹؛ غیبت شیخ طوسی، ص ۲۲۸؛ رجال طوسی، ص ۴۲۰).

حسن و پس از وی به فسق و زشتکاری و ناخویشتن داری و بزه کاری شناخته و رسوا بود. با چنین رفتاری ناپسندیده شایستگی گواهی دادن بر درهمی را نداشت. پس چگونه درخور نشستن بر جای پیغمبر باشد. چه خداوند بزرگ ارجمند بر قبول شهادت کسی که آشکارا به کار زشت و ناپسندیده برخیزد حکم نفرموده است، پس چگونه امامت را که

ص: ۸۸

پایگاهی بس ارجمند و بلند است و مردمان را بدان نیازمندی است، و دین و خشنودی خدا بدان شناخته گردد به کسی واگذارد که بدان زشتکاری ها و بدکرداری ها نامبردار و بزه کاریش آشکار باشد. زیرا تقیّه در اظهار فسق جایز نیست، و چنین سخنان را به خداوند دانای ارجمند نتوان نسبت داد. اینک چون تباهی این گفتار که امامت جعفر باشد بر ما روشن گشت، و نیز امامت کسی که از او فرزندی نمانده به نادرستی انجامید راهی نمی ماند جز این که به امامت ابو جعفر محمّد بن علی - که برادر حسن و جعفر بود - گردن نهیم، زیرا جز نیکی و پاکدامنی از وی چیزی دیده نشد. همچنین از او پسران نامدار بماند، و با اشاراتی که پدرش درباره وی کرد و بطلان آنها به هیچ روی روا نیست، به ناچار او مهدی قائم است و پیشوایی وی را باید بپذیریم، وگرنه بایستی از اصل قائل به بطلان امامت شویم و این کاری است که شاید کرد.

۱۴۸) گروه ششم گفتند که حسن بن علی پسری داشت که او را محمد نامید

و به وی اشارت کرد. کسانی که پنداشته اند وی درگذشت و از او جانشینی بازنماند سخنی بیهوده رانده اند. چه امامی که امامت و وصی بودن او ثابت گشته و کارهای او به جریان افتاده و در پیش خاص و عام نامبردار باشد چگونه ممکن است بمیرد و وی را فرزندی نمانده باشد. لکن باید دانست که او را پسری بوده که چند سال پیش از درگذشتش زاییده شد و او مهدی قائم است.

باری در امامت وی و مردن حسن بی گمان شدند، و چنین پنداشتند که [پسرش] محمد نام دارد، و در پرده است و ناپیدا، و از بیم جعفر و دیگر دشمنان خویش پنهان همی زید. این یکی از غیبت های اوست، و وی امام قائم است، و در روزگار پدرش شناخته شده و به امامت نامزد گردیده است، و از حسن به جز وی کسی بازنمانده و در امامت او گمانی نیست.

۱۴۹) گروه هفتم گفتند که چون هشت ماه از مرگ حسن بگذشت

، او را پسری پدید آمد. کسانی که گویند وی را در روزگار خویش فرزندی بوده، سخنشان دروغ و گفتارشان پریشان و بی فروغ است. اگر او را در حقیقت فرزندی بودی، پوشیده و پنهان نمادی، چنانکه ه چیزهای دیگر پنهان نماند. چون درگذشت از وی فرزندی بازنمانده بود، و در این سخن جای هیچ ستیز و گفتگو نیست. چه آن از روی خرد به راستی پیوسته و دیده و شنیده شده است. ولی بدانگاه که حسن درگذشت، زنش از او بارداشت، و چون آبستنی وی بر دولت و مردمان ثابت و استوار گشت، از تقسیم میراث او جلوگیری کردند، تا

ص: ۸۹

این که پس از هشت ماه از زمان درگذشت وی زنش پسری زایید که او را بنابه فرموده پدرش محمد نامیدند. حسن از پیش درباره وی وصیت کرده و او را جانشین خود ساخته بود. او امام نادیده و پنهان است. ایشان خبری را که از ابو

الحسن رضا رسیده است گواه صحت مدعی خویش آوردند که فرمود : «ستبلون بالجنین فی بطن امّه و الرّضیع»، یعنی «به زودی به جنینی که در شکم مادرش خواهد بود و نیز به کودک شیرخواری که پدید خواهد آمد آزموده خواهید گشت».

۱۵۰) گروه هشتم گفتند که اصلاً حسن را فرزندی نبود

، زیرا پس از آزمایش و جستجوی بسیار او را پسری نیافتیم . اگر گوییم که او بمرد و وی را در نهان فرزندی بود، لازم آید که چنین سخنی را درباره هر مرد بی فرزندی که مرده باشد بتوان گفت . نیز ممکن است ادعا کنیم که پیغمبر را پسری بوده که پس از وی به جای او نشسته است.

همچنین بگوییم که عبد الله بن جعفر بن محمد فرزندی داشته، و یا ابو الحسن رضا را به جز ابو جعفر سه فرزند بازمانده که یکی از ایشان امام بوده است . زیرا همین سان که بنابه اخبار رسیده پیغمبر را پسری بازمانده، و عبد الله بن جعفر فرزندی نداشت، و رضا علیه السلام را چه از فرزند نبود، حسن نیز چون درگذشت از او فرزندی نمانده بود . ولی باید دانست که کنیز حسن در هنگام مرگش از وی بار داشت و به زودی پسری بزاید و او امام خواهد بود . زیرا نشاید که امامی بمیرد و از وی پسری بازماند، و امر امامت بطلان پذیرد، و زمین از حجت و راهبر تهی گردد.

کسانی که هواخواه فرزند داشتن حسن پیش از این که درگذرد بودند بر آغالیده، گفتند که شما سخن ما را انکار کرده و خود به گفتاری به مانند آن پرداختید، و نیز بس نکرده چیزی بدان بیفزودید، که خردمندان آن را زشت شمارند . اگر گویند هر چند که کوشیدید از وی فرزندی نیافتید، و زن او را از وی باردار دیدید، سخن به دروغ گویند . زیرا ما در آبسنی آن زن پژوهش و جستجوی بسیار کردیم، و از بهر اندر یافتن حقیقت آن داستان کوشش فراوان نمودیم، و آن زن را پس از مردن وی باردار نیافتیم . حال مادر فرزند داشتن حسن پیش از مرگ وی از شما راس تگوتریم، زیرا از روی خرد و عادت روا بود که مردی را در نهان فرزندی باشد و او از مردم پنهان باشد و سپس آشکار شود و تبار خویش را به درستی نشان دهد. شما چیزی را که ادعا کرده اید زشت و ناهنجار است، و هیچ خردمندی آن را نپذیرد، و از عرف و عادت به دور باشد . چه با روایات بسیار و درستی که از امامان راستگو رسیده است، آبستنی زن بیش از نه ماه نتواند بود. اکنون از

ص: ۹۰

آن زمان سالها می گذرد و شما به هیچ دلیل و نشانی هنوز چشم به راه زاییده شدن آن کودک هستید.

۱۵۱) گروه نهم گفتند که حسن بن علی و پدر و نیاکان وی در گذشته اند

، و بنابه اخباری که رسیده مردن ایشان به راستی پیوسته است، و این اخبار را به دروغ نتوان داشت . همچنین صحیح است که امامی پس از حسن نبود، زیرا همان سان که پیغمبری پس از محمد قطع گشت روا بود که امامت نیز قطع شود و رشته آن بگسلد. از دو امام صادق [محمد بن علی و جعفر بن محمد] روایت شده که زمین از حجت و راهبر تهی نماند مگر این که خداوند بر جهانیان از برای گناهای که کرده اند خشم گیرد. آنگاه حجت را تا آن زمان که خواهد از سر ایشان برگیرد، و خداوند بزرگ هر کار که خواهد تواند کرد.

در اینجا سخن از بطلان امامت نیست، و این وجه و اعتباری جایز است. چنان‌که بین عیسی و محمد پیغمبر و جانشینی نیامد، و بنا به اخباری که رسیده در بین پیغمبران فترت هایی بوده که به روایتی دویست یا سیصد سال به درازا کشیده، و در سراسر آن روزگار پیغمبر و جانشینی نبوده است. امام صادق فرموده است که: «انَّ الفترة هی الزَّمان الذی لا یکون فیه رسول ولا امام»، یعنی «فترت زمانی است که در آن پیغمبر یا امامی نباشد». اکنون گوییم که امروز زمین را حجت و راهبری نیست، تا این که خداوند کسی را از خاندان محمد برانگیزاند. آنگاه وی زمین را پس از مردن آن زنده خواهد کرد. چنان‌که محمد پس از فترتی که روی داده بود برخاست و دین عیسی و پیغمبران پیش از خود را که کهنه و دگرگون شده بودند تازه گردانید. همچنین خداوند بزرگ هرگاه که بخواهد قائم را برخواند انگیزد، و تا آن روزگاری که وی برانگیخته شود تکلیف ما این است بدانچه را که پیشینیان ما فرموده اند کار کنیم، و از آنچه ما را بازداشته اند پرهیزیم، و دانشی را که از بزرگان دین به ما رسیده است کار بندیم و بدانیم که پیغمبران و امامان پیشین مرده و رخت از این جهان برستند، چنان‌که حجت و راهبر مردم پیش از پدید آمدن پیغمبر ما [محمد] دستورهای عیسی و دانشی بود که از بزرگان دین وی در دست داشتند و به پیغمبری عیسی و مردن او و راهبری جانشینان وی معتقد بودند.

۱۵۲) گروه دهم گفتند که ابو جعفر محمد بن علی، که در روزگار پدرش درگذشت

، به

وصیت پدر امام بود و به اسم و رسم او را به امامت تعیین کرده بود، و جایز نیست امامی که امامتش ثابت شده و به درستی پیوسته بر کسی جز امام اشارت کند. ولی چون هنگام مردن محمد فرارسید، بر آن شد که برای جانشینی خود کسی را پیدا کند تا امامت را به

ص: ۹۱

وی سپارد، و نمی شایست که امامت را دوباره به پدرش واگذارد و او را جانشین خود سازد. زیرا امامت وی از طرف پدر و جدش تثبیت شده بود. دیگر این که جایز نبود با وجود پدرش امر و نهی کند و کسی را برگزیند که با او در امر و نهی شریک باشد. زیرا امامت بر وی پس از درگذشت پدرش ثابت می گشت. ناچار راز امامت را با غلام خردسال و استوار و زینهارداری که نفیس نام داشت و خدمتگزار او بود در میان گذاشت، و کتاب ها و دانش ها و افزار جنگ و آنچه [از روا و ناروا] امت اسلام بدان نیازمند بود به وی سپرد و به او وصیت کرد هرگاه پدرش را مرگ فرارسد، همه آن چیزها را به برادرش جعفر سپارد. کسی بر این راز جز پدرش آگاه نشد. این کار را از آن روی کرد تا به وی تهمتی نبندند و آن راز پوشیده ماند. چون ابو جعفر [محمد] درگذشت، اهل خانه و کسانی که به ابو محمد حسن بن علی گرایشی داشتند از آن داستان آگاه شدند و راز او را دریافتند. از روی رشک و بدسگالی به نفیس دشنام دادند و در پی آزار او برآمدند.

نفیس بر خویشتن بترسید و از تباهی وصیت و بطلان امر امامت بهراسید. جعفر را بخواند و وصیت محمد را با وی در میان گذاشت و چنان‌که فرموده بود راز امامت را به وی بازگفت، و آنچه را که ابو جعفر محمد بن علی بدو سپرده بود به وی باز داد. [باید دانست که همین شیوه درباره علی بن حسین روی داد و آن داستان چنان است] که چون حسین بن علی به سوی کوفه رهسپار شد، کتاب ها و وصیت و افزار جنگ و چیزهای دیگر را به ام سلمه زن پیغمبر سپرد و به او

سفارش کرد که چون به مدینه بازگردد آنها را به علی بن حسین اصغر سپارد. چون علی بن حسین از شام بازگشت همه آن چیزها را ام سلمه^{۳۷۶} به وی باز داد، و امامت او را مسلم شد. عین همین واقعه برای جعفر روی داد و نفیس مأمور شد که وصیت برادرش محمد را به وی سپارد. این گروه امامت حسن را باور نداشته گفتند که پدرش او را جانشین خود نساخته و وصیت خویش را درباره محمد تغییر نداده و نامزدی وی به امامت درست بوده است. و بدین روش جعفر را امام دانسته و در آن باره به گفتگو برخاستند. این گروه به ابو محمد حسن بن علی نسبت‌های

ص: ۹۲

ناشایست می‌دهند و هواخواهان امامتش را کافر شمارند و درباره جعفر گزافه بسیار گویند و وی را قائم خوانند و بر علی بن ابیطالب برتری دهند. ایشان بر آنند که قائم پس از پیغمبر بهترین مردمان و آفریدگان است. باری [هواخواهان امامت حسن بن علی] شبی نفیس را بگرفتند و در حوض بزرگی که در سرای بود و آب بسیار داشت بینداختند.

[بیچاره] غرق گشته بمرد. بدین سبب این دسته را نفیسیه خوانده‌اند.

۱۵۳) گروه یازدهم کسانی بودند که چون از ایشان پرسیده شد آیا جعفر یا کسی دیگر را امام می‌دانند

، گفتند ما نمی‌دانیم در این باره چه گوئیم و نمی‌دانیم امامت از پشت حسن است یا از برادران او. کار بر ما مشتبه شده. بر آنیم که حسن بن علی امام بود و درگذشت. چون زمین از حجت و راهبر تهی نمی‌ماند تا امر بر ما روشن نشود بر امامت او ایستاده و درنگ کنیم.

۱۵۴) گروه دوازدهم، که امامیه بودند

، گفتند که گفتار هیچ یک از این دسته‌ها درست نیست، بلکه خداوند بزرگ را از پشت حسن بن علی بر روی زمین راهبری است، و او به روش نخستین و شیوه‌های پیشین جانشین پدر است. پس از حسن و حسین دیگر امامت در دو برادر روا نیست؛ و تا خدای در جهان خدایی کند، و تا هنگامی که آفرینش او دوام داشته باشد، امام از پشت حسن است. اگر در گیتی دو مرد باشند ناچار یکی از آن دو حجت است. و هرگاه یکی از ایشان بمیرد، تا آنگاه که فرمان خدا در آفریدگان خویش روان است، آن دیگر مرد جای او بگیرد و حجت و راهبر گردد. همچنین نشاید که امامت در نسل کسی باشد که امامت او استوار نگردیده. و نیز نزد کسی که در روزگار پدرش مرده خود یا پسرش بر مردمان حجت و راهبر باشند. اگر چنین کاری روی می‌داد، هر آینه سخن یاران اسماعیل بن جعفر و کیش ایشان درست بود، و نیز امامت محمد بن [اسماعیل بن] جعفر استوار می‌گشت، و پس از مردن جعفر بن محمد قائلان بدان بر حق بودند. این سخن که یاد کردیم از دو امام راستگو [محمد بن علی و جعفر بن محمد] رسیده که این گروه را در آن خلاقی نیست، و شک و گمانی در درستی آن از نظر صحت اسناد و مدارک نمی‌رود. همچنین روا نیست که گیتی از حجت تهی باشد، و اگر ساعتی از وی تهی ماند زمین با مردم آن فرو رود. سراسر گفتار این فرقه‌ها نادرست است. ما به امامت [حسن بن علی] و

^{۳۷۶} (۱). ام سلمه (۲۸ ق. هـ - ۶۲ هـ) نام او هند دخت سهیل معروف به ابی امیه بود. وی از زنان پیغمبر است و در سال چهارم هجری با رسول خدا ازدواج کرد و از زنان خردمند و مسلمانان قدیم است. با شوهر اولش ابو سلمه ابن عبد الاسد به حبشه مهاجرت کرد و برای او دختری به نام سلمه آورد. سپس به مدینه بازگشت و به زنی رسول خدا درآمد. ام سلمه عمری دراز یافت و سیصد و هشتاد و هفت حدیث از پیغمبر روایت کرده است. (رک: الاعلام زرکلی ۹: ۱۰۴).

وفات او معتقدیم، و گواهی می دهیم که او را جانشینی قائم از پشت وی است، و او پس از وی امام خواهد بود تا پدیدار شود و کار خود را مانند پدران پیشین خویش آشکار سازد. این امر جز به فرمان خداوند نشاید، زیرا او هرکار که

ص: ۹۳

خواهد تواند کرد، و پنهانی و آشکار وی به دست اوست - چنانکه امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده است : «اللهم انک لا تخلق الارض من حجة لک علی خلقک ظاهرا معروفا او خائفا مغمودا کیلا تبطل حجّتک و بیناتک»، یعنی «خداوند! تو گیتی را از حجت و راهبری آشکار و شناخته و ترسان و پنهان خود بر آفریدگانت تهی نمی گذاری، زیرا نمی خواهی راهبری و روشنگری تو تباهی پذیرد». او ما را چنین فرمود، و اخباری درست از امامان پیشین در این باره رسیده است. مردمان را از روی بی دانشی گفتگوی در کارهای خدا نسزد، و نباید چیزی را که برایشان پوشیده است بگویند، و نیز روا نباشد تا فرمان خدا نرسد نام قائم را یاد کنند، و یا از جای وی پرسند. چه او تنها و ترسان در پرده خدا پنهان است. ما را نشاید که درباره او گفتگو کرده و از کار او جستجو کنیم، و جستجوی از او هیچ گاه روا و شایسته نیست؛ زیرا اگر آنچه که بر ما پوشیده شده آشکارا و پیدا گردد، به ریختن خون وی و ما انجامد. پنهان داشتن این راز و خاموشی درباره وی، او و ما را از گزند دشمنان نگه می دارد. همچنین نشاید که ما یا یکی از مؤمنان به خواست و رأی خویش امامی را بر خود برگزینیم، بلکه باید او را خداوند برپای دارد و برگزیند و تا هرزمان که خواهد آشکار سازد، زیرا خداوند به تدبیر کار و مصلحت آفریدگان خویش داناتر و آگاه تر از ماست. امام - علیه السلام - نیز از خویشتن و روزگار خود بیش از ما آگاهی دارد. ابو عبد الله [جعفر] صادق با این که کار وی بر مردم روزگارش آشکار و روشن بود و جای او را همه می دانستند و ولادت او بر کسی پوشیده نبود و بر تبار وی انکاری نداشتند و در نزد که و مه نامبردار بود، گفته است: «من سَمَّانی باسمی فعلیه لعنة الله»، یعنی «هرکه مرا به نام من بخواند نفرین خدا بر وی باد!» گویند یکی از شیعیان وی آن حضرت را بدید، امام از وی روی خویش بگرداند. همچنین روایت شده که مردی از شیعیان در راه به آن حضرت برخورد، و از امام روی بگردانید و سلام نکرد. سپس امام به وی سپاس گزارده او را بستود، و گفت [کار خوبی کردی، اما] فلان کس مرا بدید و به بهترین رویی سلام کرد و کار بدی کرد، و رفتار وی را ناخوش داشت. همچنین اخباری مانند این ها از ابو ابراهیم موسی بن جعفر آورده اند که مردم را از خواندن و نامیدن وی منع کرده است. همچنین ابو الحسن رضا گوید: «لو علمت ما یرید القوم منی لا هلکت نفسی عندی بما لا یوثق دینی بلعب الحمام و الدیکة و اشباه ذلک»، یعنی «اگر می دانستم که این قوم از من چه می خواهند خودم را می کشتم، زیرا دین من با کبوترپرانی و خروس بازی و مانند آن سازگار نیست». پس در این روزگار با سخت گیری و ستم دولت

ص: ۹۴

و نگاه نداشتن پاس حرمت کسانی مانند ایشان، و با گزندهایی که حضرت [حسن بن علی] در زندان از صالح بن وصیف دید^{۳۷۷}، چگونه روا بود کسی را که خبر و نام او آشکار نشده و ولادت او پوشیده مانده است به نام و نشان وی یاد کنند

^{۳۷۷} (۱). صالح بن وصیف از سران لشکر ترکان در زمان مستعین و معتز و مهدی از خلفای عباسی بود. شیخ مفید در ارشاد خود گوید در آنگاه که ابو محمد حسن عسکری در زندان وی می زیست گروهی از عباسیان پیش صالح بن وصیف آمده گفتند که بر او سخت گیری کن و وی را راحت نگذار. صالح بن وصیف گفت دیگر با او چه کنم؛ دو مرد را که از شیرترین مردمانند موکل او ساختم. پس از چندی آن دو بر اثر همنشینی با او به عبادت و نماز و روزه پرداخته سخت متعبد شدند سپس فرمان به احضار آن دو موکل داد و از ایشان پرسید نظر شما درباره این مرد (یعنی امام حسن عسکری) چیست؟ گفتند ما چه می توانیم بگوئیم درباره مردی که شب و روز نماز می خواند و روزه می گیرد و سخن نمی گوید و خود را به کاری جز عبادت مشغول نمی دارد. هرگاه که بر او می نگریتم شانه های ما از بیم می لرزد و حسن می کنیم که دیگر مالک نفس خویش

[و نام وی را بیهوده بر سر زبان‌ها اندازند]. اخبار بسیاری رسیده که ولادت قائم بر مردم پوشیده است و به گمنامی همی زید و کسی او را نمی‌شناسد، مگر این‌که ظهور کند و شناخته گردد، و معلوم شود که او امام پسر امام و وصی پسر وصی است. با همه این‌ها ناچار باید گروه اندکی از نزدیکان و معتمدان وی و پدرش از کار او آگاه باشند. باری تا آنگاه که خداوند خدایی کند امامت از پشت حسن بن علی قطع نگردد، و به برادران او باز نخ واهد گشت، و چنین چیزی نشاید. اشاره و وصیت درباره امامی درست نیست، مگر آن که دست‌کم دو تن گواه یا بیشتر بر آن گواهی داده باشند. این روش امامت و شیوه روشن و پسندیده‌ای است که همواره شیعیان امامیه که در تشیع استوارند بدان پای‌بند هستند.

۱۵۵) گروه سیزدهم به سخنی مانند گفتار فطحیه پرداختند

. از فقیهان و پارسایان ایشان عبد الله بن بکیر بن اعین و همگان او بودند، و چنان پنداشتند که حسن بن علی پس از پدرش امام بود و درگذشت، و بعد از وی جعفر بن علی به امامت نشست، چنانکه موسی بن جعفر پس عبد الله بن جعفر [افطح] امامت داشت. زیرا بنا به خبری که رسیده چون امامی درگذرد، امامت به بهترین پسر وی رسد. همچنین گفتند روایتی را که از امام صادق آورده اند که پس از حسن و حسین امامت دیگر در دو برادر روا نیست درست است. این سخن در جایی است که امام درگذشته را فرزندی باشد، و به ناچار امامت از پشت او بیرون نرود و به برادرش نرسد. ولی اگر امامی درگذرد و از او پسری بازنماند، ناگزیر امامت به برادرش خواهد رسید، و این معنی حدیث در نزد ایشان است. همچنین

ص: ۹۵

گفتند حدیثی که روایت شده - «انّ الامام لا یغسله الا امام» (یعنی مرده امام را به جز از امام نشوید) - درست است، و جز این سخن روا نیست. زیرا جعفر بن محمد چون درگذشت، او را پسرش موسی به فرمان عبد الله [افطح] بشست. چه وی پس از [عبد الله افطح] امام بود - اگرچه موسی می‌توانست او را نشوید، چون وی در پیش عبد الله [افطح] امام صامت و خاموش بود [و عبد الله امام ناطق و گویا].

اینان فطحیه خالص و ویژه هستند که امامت را در دو برادر به شرط آن که برادر مهتر را فرزندی نباشد روا شمرند. بنابراین تأویل و اخباری که روایت کرده‌اند و ما آنها را یاد کردیم، امام در نزد ایشان به ناچار جعفر بن علی است.

کتاب به یاری خدا به پایان رسید.

ص: ۹۷

فهرست‌ها

۱- فهرست آیات ۹۹

٢- فهرست احاديث ١٠١

٣- فهرست فرق و طوائف ١٠٣

٤- فهرست اشعار ١٠٩

٥- فهرست كتب ١١١

٦- فهرست اعلام، امكنه، و اصطلاحات ١١٧

ص:٩٩

فهرست آیات

آيه صفحه

ان اكرمكم عند الله اتقاكم ١٤

ان تسخروا منا فانا نسخر منكم ٤٥

او يزوجهم ذكرانا و اناثا ٧٤

حتى يلج الجمل في سم الخياط ٤١

فاقتلوا المشركين حيث وجدتموهم ٦٧

فاما الانسان اذا ما ابتلاه ربه ٣٩

فقاتلوا التي تبغى حتى ... ١٨، ١٩

و كلا منها رغدا حيث شئتما ٦٦

في اي صورة ما شاء ركبك ٣٧

قاتلوا الذين يلونكم ... ٦٧

كلا بل لا تكرمون اليتيم ٣٩

لا تذروا على الارض ... ٦٧

ما هي الا حياتنا الدنيا نموت و نحيا ... ٤٦

نحن ابناء الله و احباؤه ٤٤

فاصبر كما صبر اولوا العزم ٦٥

و ان يروا كسفا من السماء ساقطا يقولوا ... ٣٩

و ان من امة الا خلا فيها نذير ٣٧

ص: ١٠٠

و تاكلون التراث اكلا لما ٣٩

و لا تحاضون على طعام المسكين: ٣٩

و ما من دابة في الارض ... ٣٧

و من لم يحكم بما انزل الله ١٩

هذا بيان للناس ٣٥

يريد الله ان يخفف عنكم ٤٣

فيسخرون منهم سخر الله منهم ٤٥

ص: ١٠١

فهرست احاديث

حديث صفحه

الائمه من قريش: ابرارها امراء ابرارها و فجارها امراء فجارها و ان امرت عليكم قريش عبدا حبشيا مجدعا فاسمعوا له و اطيعوا ١٣، ٤

اذا اراد الله بعبد خيرا ... ٧٨

اطلع الله عز و جل على اهل بدر ... ١٨

اللهم انك لا تخلي الارض من حجة ... ٨٥، ٩٣

الامامة لا تصلح الا فى قريش ٤

امتى لا تجتمع على الخطاء ... ١٥

امرت بقتال الناكثين و ... ١٨

ان الارواح جنود مجنده ... ٤٠

ان الاسلام بدا غريبا ... ٦٥

ان الله تبارك و تعالى جعل لمحمد بن اسماعيل ... ٦٦

ان الله لن يجتمع امتى ... ١٥

ان الامام لا يغسله الا الامام ٩٥

ان الفترة هى الزمان الذى ... ٩٠

انت منى بمنزلة هارون من موسى ... ٢٢

انى مستوهبه من ربى ... ٤٥

بد الله فى حق اسماعيل ٥٩

ص: ١٠٢

٣٧٨

خذ ما خالف العامه ٥٤

ستبلون بالجنين فى بطن امه و الرضيع ٨٩

سلمان ابن الاسلام ٤٤

سمى القائم قائما لانه ... ٧١

فمن كنت مولاه فهذا على مولاه ٢٢

القائم المهدى اسمه اسمى ... ٥٨

لتنتهن او لا بعثن اليكم ... ٢٢

لم يكن الله تبارك و تعالى ليجمع امتى ... ١٥

لو علمت ما يريد القوم لا هلكت نفسى ... ٩٣

فوقام قائمنا علمتهم ... ٦٥

ما بد الله فى شىء كما بد الله فى ... ٦٥

ما رأيت بداء الله عز و جل [الا] فى ... ٦٥

من كنت مولاه ... ٦٤

من سمانى باسمى فعليه لعنة الله ... ٩٣

هلك فى اثنان محب غال و ... ٣٥

هو القائم المهدى ... ٧١

يا على انك ستقاتل بعدى الناكثه ... ١٨

ص: ١٠٣

فهرست فرق و طوايف

الف

اباحيه: ٣٤، ٤٦

ابو مسلميه: ٤٥، ٤٦

اثنى عشرية: هفده

احمدية: ٧٦

ازارقه: ٦٧

اسپید جامیکه: ۴۵

اسحاقیه: چهارده

اسماعیلیه: ۱۲، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۷، ۸۳

اشعری: نه

اصحاب جمل: ۷، ۲۶

اصحاب حدیث و سنت: ۱۰، ۱۱، ۱۶، ۲۰، ۲۵، ۵۴، ۶۳، ۷۶

اصحاب رأی: ۱۱

اصحاب صفین: ۷، ۲۶

اصحاب قیاس: ۱۱

اصحاب نص - مستعمله

امامیه - شیعه امامیه

اهل اهمال - مهمله

اهل تأویل (اصحاب تأویل): ۱۱، ۴۶

اهل حدیث - اصحاب حدیث

اهل رده: ۶

اهل سنت و جماعت - اصحاب حدیث

اهل صفین - اصحاب صفین

ب

بابوشیه: هفده

باطنیه: ۶۱

بتریه (ابتريه): ۱۰، ۱۲، ۱۶، ۲۳، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۵۹

بربر (قبيله): ۳۰

برمکیان: ۵۰، ۷۱، ۸۲

بزيعيه (بزيغيه): بیست و دو بشریه: ۱۷

بشیریه: بیست و دو، ۷۳

بکر بن وائل (قبيله): ۵

بنی اسد: ۷۲، ۷۳

بنی اسرائیل: ۸۰

ص: ۱۰۴

بنی امیّه: ۷، ۹، ۱۱، ۲۷، ۳۰، ۳۴، ۳۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۳، ۵۶

بنی بلی: ۳۳

بنی تمیم: ۷، ۵۷

بنی تنوخ: ۳۳

بنی ثقیف: ۷، ۵۷

بنی جرم: ۳۳

بنی حنیفه: ۵

بنی شیبان: ۷۰

بنی صلیح: ۳۳

بنی عباس: هفت، ۳۳، ۳۵، ۳۷، ۴۰، ۴۶، ۵۰، ۵۶، ۷۱، ۷۲، ۷۵، ۷۷، ۸۰، ۹۴

بنی غفار: ۲۱

بنی فرات: ۸۲

بنی قریظه: ۱۹

بنی کلب: ۳۳

بنی کنده: ۷۰

بنی مروان: ۵۵

بنی نضیر: ۱۹

بنی وجیحه: ۳۳

بنی ولیعه: ۲۲

بنی هاشم: ۲۳، ۲۴، ۳۷

بیانیه: ۳۵

بیہسیہ: ۶۷

ت

ترسایان: ۶۶

تشیع - شیعه امامیه

تعلیمیه: ۶۱

تفویضیه: بیست و دو

ج

جارودیه: ۲۴

جبائیہ: نہ

جبریہ - مجبرہ

جعفریه: ۶۰

جناحیه: ۳۴

جریان: ۵

جوالیقیه: ۶۹

جهمیه: ۹

ح

حارثیه: ۳۴، ۳۷

حروریه: ۷

حسینیّه: ۵۵

حشویه: ۱۰، ۱۹، ۲۰، ۶۸، ۸۱

خ

خاندان عباسی - شیعه آل عباس

خرم دینان (خرمیه): ۷، ۴۵، ۴۶

خطابیه: پانزده، بیست و دو، ۴۲، ۶۲

خوارج (شراة): ۶، ۸، ۹، ۱۴، ۱۹، ۲۰، ۲۷، ۶۷

د

دهریه (دهریان): ۴۶

ص: ۱۰۵

ر

رافضه (رافضیان): ۲۵، ۵۸، ۵۹، ۶۹

راوندیه (راوندیان):- شیعه آل عباس رزامیه: ۴۶

ز

زروانیان: ۴۶

زنداقه: (زندیقان و زندقه): ۴۵، ۴۶

زیدیه: ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۷، ۲۴، ۴۲، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۷۶

س

ساسانیان: ۲۵، ۵۲

سبائییه: بیست و دو، ۲۴، ۲۵

سبطیه: ۶۸

سبعیه: ۶۱

سحاییه: بیست و یک

سرحوییه (جارودیه): ۵۲، ۵۳

سلیمانییه: (جریرییه): ۱۳

سمیطیه (شمیطیه): ۶۸

سمیعییه: ۷۴

ش

شبییبیه: ۹

شیعه آل عباس (عباسیه راوندیه): ۳۵، ۴۰، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۷۰

شیعه امامیه اثنی عشریه (شیعیان علوی): هفت، هشت، ده، یازده، دوازده، شانزده، هفده، هجده، نوزده، بیست و یک، ۳، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۵، ۳۰، ۳۵، ۳۶، ۴۴، ۴۵، ۵۱، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۵، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۹۴

ص

صارمیه: ۶۱

صباحیه: بیست و دو

صفریه: ۶۷

ض

ضراریه: ۱۴

ط

طاحیه: ۸۶

ع

عباسیان - بنی عباس

عبد القیس (قبیله): ۳۹

عجلیه: ۵۴

علبائیّه: بیست و دو

علیاویّه: ۷۳

علویّه (علویان): ۵۴، ۷۱

عماریه: ۷۰

غ

غلاة اسلام: چهارده

ص: ۱۰۶

غلاة شیعه (غالیه): چهارده، شانزده، ۲۴، ۳۵، ۳۹، ۴۲

غمامیه - سحابیه

غیلانیه: ۹

ف

فاطمیه (فاطمیان مصر): ۵۹

فطحیه (افطحیه): ۶۸، ۷۰، ۸۶، ۹۴، ۹۵

ق

قدریه: ۱۱

قراطمه (قرمطیان): ۶۱، ۶۴

قریش (قبیله): ۴، ۶، ۸، ۱۳، ۱۴، ۱۹، ۲۴

قضاعه: ۳۳

قطعیه: ۷۱

ک

کاملیه: بیست

کریه: ۳۰

کسفیه: ۳۹

کعبیه: نه

کنعانیان: ۲۵

کودکیه (کودکیه، کورکیه): ۴۵

کیسانیه: بیست و یک، ۲۶، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۳۷، ۴۲، ۴۶

کیسانیه خلص: ۳۴

مارقه (مارقین): ۱۷

ماصريه: ۹

مانويه (مانويان): ۴۵، ۴۶، ۴۹، ۷۸

ماهانيه: ۴۵

مبارکيه: ۶۲، ۶۴

مجيره (جبريه): ۱۱

محدثان (محدثه): ۷۶

محمره: ۳۷

مختاريه: بيست و يك، ۲۹، ۳۴

مخمسه: بيست و دو

مرجئان شام: ۹

مرجئه: ۹، ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۶۸، ۷۶

مزدکيه (مزدکيان): ۴۵

مستعمله: ۱۲

معتزله: نه، ده، ۷، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۴، ۳۳

معتزله بغداد: دوازده، ۱۷

معمریه: بيست و دو

مغيريه: بيست و يك، بيست و دو، ۴۲، ۵۵، ۵۸

مفوضه (مفوضيه): ۷۵

ملاحظه: ۶۱

مطوريه: ۷۲، ۷۳

منصوريه: ۳۷

مؤلفه: ۷۶

مهمله: ۱۱، ۱۲

ن

ناوسييه: هفده، ۶۱

نبطی: ۱۴

نجدیه: ۱۴

ص: ۱۰۷

نصاری: ۶۶، ۸۰

نصيريه: ۸۲

نظاميه: ۱۴

نقيسيه: ۹۲

نهد (قبيله): ۳۰

و

واقفه: شانزده، ۷۲، ۷۶، ۸۵

ه

هاشميه: ۳۳، ۵۰، ۶۹

هريريه: ۴۶

هشامیه: ۶۹

هفت امامیان: ۶۱

ی

یعفوریه: ۶۹

یعقوبیه: بیست و دو

یهود: ۲۱، ۲۵، ۴۳

ص: ۱۰۹

فهرست اشعار

الاحی المقیم بشعب رضوی: ۳۲

أضر بمعشر و الوک منا: ۳۲

ایا شعب رضوی مالمن بک لا یری: ۳۱

تجعفرت باسم الله و الله اکبر: ۳۲

ثو غاب عنا عمر نوح أیقنت: ۳۱

لقد امسی بجانب شعب رضوی: ۳۲

و ما ذاق ابن خولة طعم موت: ۳۲

و ان له به لمقیل صدق: ۳۲

فلو غاب عنا عمر نوح لا یقنت: ۳۱

قد قتلنا سید الخرج سعد بن عباده: ۵

و عادوا فیک اهل الارض طراً: ۳۲

یا ابن الوصیی و یا سمی محمد: ۳۱

یا شعب رضوی ما لمن یک لا یری: ۳۱

ص: ۱۱۱

فهرست کتب

الف

آداب الفلاسفه و نوادرهم: دوازده

الآراء و الدیانات: هشت، چهارده

ابو الشهداء: ۲۴

اتقان المقال فی احوال الرجال: هفت

اثیر اللباب: ۷۰

الاحتجاج (طبرسی): ۱۸، ۲۲

الاحتجاج لعمر بن عباد و نصره مذهبیه (نوبختی): نه

الجامع فی الامامة: - الامامة

اخبار الطوال (دینوری): ۷

اختصار کتاب اقلیدس (عبادی): دوازده

اختصار الکون و الفساد لارسطالیس (نوبختی): نه

اختلاف الشیعه: شانزده

اختیار معرفة الرجال (کشی): شانزده

الادویة المفردة: دوازده

الارزاق و الآجال و الاسعار: نه

الارشاد (مفید): ۹۴

الاستطاعة على مذهب هشام: نه

اسلام و رجعت: ۴۲

الاصابة: ۲۷، ۳۶

اصل الشيعة و اصولها: ۵۹

اصول (كافي): ۷۸

اصول الدين (بغدادی): ۱۲

الاعتبار و التمييز و الانتصار: نه

الاعتقادات (فخر رازی): ۵۸

الاعلام (زرکلی): نه، دوازده، ۷، ۱۰، ۱۲، ۱۷، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۴۰، ۴۷، ۵۰، ۵۳، ۷۱، ۷۵، ۷۷، ۸۰، ۸۱، ۹۱

ايعان الشيعة: هفده

الاغانى: ۳۲

الامام زید: ۲۴

الامامة (الجامع فى الامامة): نه، شانزده.

امامة ولد على من فاطمة: ۱۲

الانتصار (ابن خياط): ۱۳

انجيل: ۲۱

الانساب (سمعانی): ۱۳

ص: ۱۱۲

الائمة الاثنا عشر: ۵۷

ايران در زمان ساسانيان: ۵۲

ایران در عهد باستان (دکتر مشکور): ۵۲

ب

بحار الانوار مجلسی: سیزده، هجده، نوزده، ۲۶، ۳۱، ۳۲، ۶۸، ۸۰، ۸۴

البدأ و التاريخ: ۳۲

البدایة و النهاية: چهارده

البهجة: شانزده

البيان و التبيين: ۱۳

ت

تاريخ الاطباء: دوازده

تاريخ ابن اثیر - الكامل ابن اثیر

تاريخ ابو الفداء: ۱۹، ۸۰

تاريخ بغداد (او مدينة السلام): سیزده، چهارده، ۱۰، ۱۸

تاريخ الرسل و الملوك: ۸، ۲۲، ۲۶، ۳۵، ۴۲، ۷۰، ۸۴، ۹۴

تاريخ طبری - تاريخ الرسل و الملوك

تاريخ اللغات السامية: ۱۴

تاريخ مذاهب اسلام (ترجمه الفرق بين الفرق):

۱۸، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۳۰، ۳۷، ۵۵، ۶۷، ۷۰، ۷۸

تاريخ يعقوبی: ۲۷

تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام: دوازده

تبصره العوام فی معرفة مقالات الانام: ۴۶

التبصير في الدين و تمييز الفرقة الناجية عن الفرق الهالكين: ٧٣

تذكرة خواص الامه في معرفة الائمة: ٣٢

تفسير اوستای زردشت: ٤٦

تعريفات (جرجاني): ١٠، ١٥، ٤٢

تلبیس ابلیس: چهارده

التنبیه و الاشراف: چهارده

التنزيه و ذكر متشابه القرآن: نه

تنقيح المقال في علم احوال الرجال: هشت، هفده، هجده، ١٦، ١٧، ٢٤، ٣٠، ٥٢، ٦٩، ٧٥، ٨١، ٨٢، ٩٤

التوحيد: ١٢

التوحيد الصغير: نه

التوحيد الكبير: نه

التوحيد و حدث العلل: نه

ج

الجامع الصغير: ١٥

الجامع في الفقه: ١٢

الجمال او النصره في حرب البصرة: ٧

جوابات اخرى لابي جعفر (نوبختي): نه

جواباته لابي جعفر بن قبه: نه

خ

حجج طبيعیه مستخرجه من كتب ارسطاطاليس في الرد على من زعم ان الفلك حي ناطق:

نه

الحجج في الامامة: نه

ص: ١١٣

الحسين (عمر ابو النصر): ٢٤

حياة القلوب (مجلسي): ٢٤

خ

خاندان نوبختي: هفت، نه، ده، يازده، دوازده، سيزده، چهارده، نوزده

الخطط (مقريزي): ٢٥، ٤٦، ٦٨

د

دائرة المعارف اسلام: پانزده، ٦٥، ٨، ٩، ١٠، ١٧، ١٩، ٤٩

دائرة المعارف اسلامي: ١١

ر

رجال ابن داود: ده، يازده، هجده

رجال استرآبادي: ٢١، ٧٥، ٩٤

رجال تفرشي: ٣٦، ٧٥

رجال شيخ طوسي: ده، شانزده، هفده، ٥٤، ٦٢، ٦٩، ٨١، ٨٢، ٨٧

رجال علامه حلي: يازده، هجده، ٥٦، ٧٠، ٨٢

رجال كشي: ١٦، ١٧، ٣٦، ٦٢، ٧٢، ٧٤، ٨٢، ٨٧

رجال مامقاني - تنقيح المقال في علم احوال الرجال

الرجال محمد طه آل نجف - اتقان المقال في احوال الرجال

رجال نجاشی: ده، چهارده، شانزده، هفده، هجده، ۱۳، ۱۷، ۵۲، ۶۲، ۶۶، ۸۷

الرد علی ابی الجبایی فی رده علی المنجمین:

دوازده

الرد علی ابی هذیل العلاف فی ان نعیم اهل الجنة منقطع: دوازده

الرد علی اصحاب التناسخ: سیزده

الرد علی اصحاب المنزلة بین المنزلتين

فی الوعيد: سیزده

الرد علی اهل التعجيز: سیزده

الرد علی اهل المنطق: سیزده

الرد علی ثابت بن قره: سیزده

الرد علی الغلاة (و غیرهم من الباطنية): سیزده، چهارده

الرد علی فرق الشیعه ما خلا الامامیه: سیزده

الرد علی من قال بالرؤية الباری عز و جل: سیزده

الرد علی المجسمة: سیزده

الرد علی من اکثر المنازلة: سیزده

الرد علی المنجمین: سیزده

الرد علی الواقفه: سیزده

الرد علی یحیی بن الاصفح فی الامامة: سیزده

روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات:

س

سفينة بحار الانوار: ٦٥، ٦٦

ش

شد الازار فى حط الاوزار عن زوار المزار: ٧٦

الشرايع: ١٧

شرح الباب الحادى عشر: ١٢، ٢٢

ص: ١١٤

شرح مجالسه مع ابى عبد الله بن مملك: سيزده

شرح المواقف: ٢٠، ٣٦، ٦٤

شرح نهج البلاغة: چهارده

الشيعة و الرجعة: ٤٢

ط

طبقات ابن سعد: ٦، ٧، ٨، ١٧، ٢٢، ٢٣، ٣١، ٥٢

طبقات الاطباء: دوازده

طبقات المعتزلة: ١٣، ١٤، ١٧، ١٨، ١٩

ع

العقيدة و الشريعة: ١٥، ٢٠، ٢٩

عمدة الطالب فى انساب آل ابى طالب: ٢٤، ٣٤، ٨١

عيون الاخبار الرضا: ٣٢، ٧٠

غ

کتاب الغیبه شیخ طوسی: ۸۳، ۸۷

ف

فاطمه بنت محمد: ۲۲

الفخری: ۳۴

الفرق بین الفرق: ۸، ۱۳

الفرق بین الفرق بغدادی: ۱۴، ۱۸، ۲۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۲

فرق الشیعه: هفت، هشت، یازده، سیزده، چهارده، شانزده، هجده، نوزده، بیست، بیست و یک، بیست و دو، بیست و سه،

بیست و چهار، ۸۳، ۸۴

الفرق (فخر رازی): ۴۶

الفصول المختاره فی العیون و المحاسن و المجالس: ۶۵، ۸۴

فلسفه التشريع محمضانی: ۱۵

فلسفة المعتزلة (فلاسفة الاسلام الاسبقين): ۱۱

الفهرست شیخ طوسی: ده، سیزده، هفده، هجده

الفهرست للنديم (فهرست ابن ندیم): هشت، نه، دوازده، سیزده، چهارده، ۷۰، ۹۴

ق

قاموس الالفاظ و الاعلام القرآنيه: ۲۱، ۲۲

قاموس كتاب مقدس: ۲۵

قصص الانبياء: ۸۰

ک

الکامل ابن تمار: ۱۳

الکامل فی التاریخ (ابن اثیر): ۳، ۲۷، ۳۳، ۳۵

الكليل مبرد: ٢٣

كتاب الانسان: نه

كتاب في الخبر الواحد و العمل: نه

كتاب في المرايا وجهة الرؤية فيها: سيزده

كتاب الكبير في الجزء الذي لا يتجزأ: نه

كليات ارسطاطاليس: دوازده

كليله و دمنه: بيست و دو

كمال الدين و تمام النعمة: هفده، ٦٥، ٦٦

ل

اللباب في تهذيب الانساب: ١٠، ١٦، ١٧

اللباب: ٧٧

ص: ١١٥

م

مجالس المؤمنين (نور الله شوشتری): هشت

مجالسه مع ابي القاسم البلخي: سيزده

مجمع البحرين: ١١، ١٧

المختاره في العيون و المحاسن و المجالس:

پانزده

مختصر الكلام في الجزء: سيزده

المخصوص و العموم: دوازده

مرآة الجنان (یافعی): ۱۶، ۳۵

مروج الذهب: چهارده، هفده

مسائله للجبايي في مسائل شتى: سیزده

مستدرک الوسائل: شانزده

المعارف ابن قتيبة: ۵، ۲۱، ۵۲

معالم العلماء في فهرست كتب الشيعة: هجده

معجم البلدان: ۸، ۲۲، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۳۱، ۳۴، ۵۷، ۶۰، ۶۴، ۷۶، ۸۱

معجم ما استعجم: ۵۷

المعجم المفهرس لالفاظ الحديث النبوي: ۱۵، ۱۸، ۴۱

مفتاح كنوز السنة: ۱۸

مقاتل الطالبين: ۲۷، ۳۳، ۵۲

مقالات الاسلاميين و اختلاف المصلين: ۱۳، ۱۴، ۶۹، ۷۲

مقالات الامامية: هجده

مقالات الامامية و الفرق و اسماءها و صنوفها:

هجده

مقالات و الفرق سعد بن عبد الله: ۸۴

المقالات و الفرق: هجده، نوزده، بیست، بیست و یک، بیست و سه، بیست و چهار، ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۲۱، ۲۴، ۲۶،

۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۹، ۴۲، ۴۵، ۴۶، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۶۷، ۶۹، ۷۰،

۷۱، ۷۴، ۷۵، ۷۸، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴

الملل و النحل: سیزده، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۱۸، ۲۰، ۲۶، ۳۴، ۳۶، ۴۵، ۶۸، ۷۲

منتظم ابن جوزی: ۳۲

منتهى الارب: ٥٢، ٦٨

المنجد (اعلام): ١٤، ٣٣، ٣٩

منهاج السنة النبوية فى نقض كلام الشيعة و القدرية: چهارده

المنية و الامل (طبقات المعتزلة): سيزده، ١٦

الموطأ: ١٠

ميزان الاعتدال فى نقد الرجال: ١٢، ١٣، ١٤، ١٦، ١٧ تا ١٨، ٥٢

الميزان شعرانى: ١٧

ن

نفس الرحمن فى احوال سلمان: شانزده، ٢١

نقد الرجال (تفرشى): هفت

النقض فى جعفر بن حرب فى الامامة: سيزده

النقض على ابى الهذيل فى المعرفة: سيزده

النكت على ابن الراوندى: سيزده

و

وفيات الاعيان: ١٩، ٢٥، ٣٠، ٣٦

ص: ١١٧

فهرست اعلام، امكنه، و اصطلاحات

آ

آبادان: ٢٨، ٦٤

آدم (ع): ٣٥

آذربایجان: ۳۷، ۸۳

آزر (پدر حضرت ابراهیم): ۲۱

آل بحر العلوم، سید محمد صادق: ۸۳

آمل: هجده

آمنه بنت وهب: ۳۵

|

ابان بن تغلب بن ریاح: ۷۰

ابتر - حسن بن صالح بن حی

ابراهیم نبی: ۲۱، ۶۵

ابراهیم بن سیار نظام: ۱۴، ۱۷، ۱۹

ابراهیم بن عبد الله بن حسن: ۵۰، ۵۸

ابراهیم بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس (امام): ۳۶، ۴۷، ۴۸

ابراهیم بن مالک اشتر نخعی: ۲۶، ۲۷

ابله: ۲۸

ابن ابی اصیبعه: دوازده

ابن ابی الحدید (عز الدین عبد الحمید بن محمد بن محمد بن الحسین): دوازده، چهارده

ابن ابی سمیط (شمیط) - یحیی بن سمیط

ابن ابی لیلی (محمد بن عبد الرحمن بن ابی لیلی): ۱۰

ابن اثیر (عز الدین ابو الحسن علی بن محمد بن محمد): ۳، ۶، ۲۷

ابن بابویه - شیخ صدوق

ابن تمار: ۱۳

ابن الجوزی (جمال الدین ابو الفرج عبد الرحمن بن جوزی بغدادی): دوازده، چهارده

ابن حزم اندلسی (ابو محمد علی ابن احمد بن سعید بن حزم): ۸۲

ابن حنبل - احمد بن حنبل

ابن خلکان: دوازده، ۱۰، ۱۶، ۳۶، ۷۱

ابن خوله - محمد بن حنفیه

ابن خیاط (ابو الحسین عبد الرحیم بن محمد بن عثمان الخیاط): ۱۳

ص: ۱۱۸

ابن داود (تقی الدین حسن بن علی بن داود حلی): هشت، ده، یازده

ابن راوندی (ابو الحسین احمد بن یحیی بن محمد بن اسحاق): نه، ۳۵

ابن السوداء - عبد الله بن سبا

ابن طولون (شمس الدین محمد): ۵۷

ابن عباس - عبد الله بن عباس بن عبد المطلب

ابن قتیبہ دینوری (ابو محمد عبد الله بن مسلم): ۵

ابن کرب: ۳۰

ابن کثیر: چهارده

ابن اللبان: ۴۴

ابن المرتضی (احمد بن یحیی بن المرتضی الیمانی): ۱۹

ابن مرجانه - عبید الله بن زیاد

ابن المقفع (عبد الله بن المقفع خراسانی) روزبه بن دادویه: بیست و دو، ۴۸، ۴۹

ابن ملجم - عبد الرحمن بن ملجم مردی

ابن ندیم: یازده، چهارده، شانزده، ۵۲

ابواء: ۶۹

ابو الاحوص بصری: ده، دوازده

ابو القاسم نصر بن صباح بلخی: شانزده

شیخ ابو اسحاق اینجو: ۷۶

ابو بکر (عبد الله بن ابی قحافه): ۴، ۵، ۶، ۷، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۴۸، ۵۲، ۵۴

ابو بکر اصم: ۱۹، ۲۰

ابو بیهس - هیصم بن جابر

ابو جارود - زیاد بن منذر عبدی

ابو جندل، سهیل بن عمرو بن عبد: ۱۹

ابو حذیفه - واصل بن عطا

ابو حنیفه (نعمان بن ثابت بن زوطی بن ماه): ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۷، ۲۴، ۵۸، ۶۰

ابو خالد عمرو بن خالد واسطی (یزید): ۵۲، ۵۴، ابو خدیجه - ابو سلمه

ابو الخطاب (محمد بن ابی زینب یا مقلاص بن ابی الخطاب اجدع اسدی): ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۷

ابو ذر غفاری (جندب بن جنادة بن سفیان): ۲۱

ابو ریاح - عمرو بن ریاح

ابو زکریا، یحیی بن الاصفح: سیزده

ابو زکریا، یحیی بن عبد الرحمن بن خاقان: بیست و سه

ابو سلمه (ابو خدیجه سالم بن مکرم جمال): ۶۲

ابو سلمة بن عبد الاسد: ۹۱

ابو سهل اسماعیل بن علی: دوازده

ابو سهل نوبخت (ابو سهل اسماعیل بن علی

نوبختی): هفت، هشت، ده، یازده، دوازده

ابو طالب الانباری (عبد الله بن ابی زید احمد بن یعقوب بن نصر): شانزده

ابو طالب بن عبد المطلب: ۳۴، ۴۵

ابو طفیل - عامر بن واثلة بن عامر

ابو العباس عبد الله سفاح: ۳۳، ۳۶، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۳

ابو عبیده بن الجراح: ۴، ۶

ابو عبیده بن عبد الله: ۵۵^{۳۷۹}

ابو عثمان البصری (عمرو بن عبید بن ثاب): ۱۶

ص: ۱۱۹

ابو عثمان دمشقی: ده، دوازده

ابو علی جبایی (محمد بن عبد الوهاب): نه، ده

ابو علی محمد بن عبد الوهاب: دوازده

ابو عمرو محمد بن عمر بن عبد العزیز الکشی:

شانزده، ۷۰، ۷۲

ابو الفداء: ۳۵

ابو الفرج اصفهانی (علی بن حسین بن محمد اموی): ۵۱

^{۳۷۹} نوبختی، حسن بن موسی، فرق الشیعه (ترجمه)، ۱ جلد، شرکت انتشارات علمی فرهنگی - تهران، چاپ: سوم، ۱۳۸۶ ه.ش.

ابو لؤلؤ (فیروز): ۴

ابو مسلم خراسانی (عبد الرحمن بن مسلم): ۳۴،

۳۶، ۳۷، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۵

ابو المظفر اسفراینی - اسفراینی

ابو المظفر محمد بن احمد النعیمی: شانزده

ابو منصور عجلی: بیست و دو، ۳۹

ابو هاشم عبد الله بن محمد حنیفه: بیست و یک، ۳۰، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۴۶، ۴۷، ۵۰، ۵۱

ابو الهذیل العلاف (محمد بن هذیل العلاف): ۱۸

ابو هریره دمشقی: ۴۶

ابو هریره راوندی: ۴۶

ابو یعقوب اسحاق بن احمد بن ابان الاحمر کوفی: چهارده

ابو یوسف - یعقوب بن ابراهیم

ابی جدید بن عبده: ۳۳

اتابک ابو بکر بن سعد زنگی: ۷۶

اجتهاد: ۱۱

الاحساء: ۶۴

احمد بن اسحاق: هفده

احمد بن حنبل: ۱۰

احمد بن علی بن احمد بن العباس - نجاشی

احمد بن علی الخطیب البغدادی: - خطیب بغدادی

احمد بن علی عبد القادر مقریزی - مقریزی

احمد بن ابو الحسین محمد بن بشر بن زید: ۸۳

احمد بن موسی بن فرات: ۸۲، ۸۳

احمد بن موسی بن جعفر: ۷۶، ۷۷

احمد بن یحیی راوندی - ابن راوندی

احمد بن یحیی بن المرتضی - ابن المرتضی

احنف بن قیس تمیمی: ۷

اجماع: ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۸

اختیار: ۱۴

اردبیل: ۳۷

اردن هاشمی: ۸، ۸۲

ارقط - محمد عبد الله بن حسن نفس الزکیه

ارمنستان: ۳۷، ۷۷

اروی (مادر امام رضا) - شهد

ازد (مکان): ۷۵، ۸۶

اسامة بن زید بن حارثه کلبی: ۶

استانبول: هفت، شانزده، نوزده

اسحاق بن ابراهیم نبی: ۲۱

اسحاق بن جعفر صادق: ۶۸، ۷۵

اسحاق بن حنین بن اسحاق عبدی: دوازده

اسحاق بن یزید بن حارث انصاری: ۳۴

اسحاق بن موسی عباسی جلودی: ۶۷

اسد: ۱۴

اسفراینی (ابو حامد یا ابو المظفر شاهفور بن طاهر

ص: ۱۲۰

بن محمد): ۷۳

اسکافی - محمد بن احمد بن جنید اسکافی

اسم اعظم (اسم جلاله): ۴۲

اسماء دخت عقیل بن اییطالب: ۶۱

اسماء دخت عبد الرحمن: ۶۱

اسماعیل بن ابراهیم نبی: ۲۱، ۶۵

اسماعیل بن جعفر صادق: ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۸۳، ۹۲

اسماعیل بن عبد الله بن عباس: ۶۲

اسماعیل بن علی نوبختی - ابو سهل نوبختی

اسماعیل بن محمد بن زید بن ربیعہ مفرغ حمیری: ۳۱، ۳۲، ۳۳

اشعری (ابو الحسن): نه، دوازده، ۱۱، ۶۹

اشعری قمی (ابی خلف سعد بن عبد الله): هفده، هجده، نوزده، بیست و یک، بیست و دو، بیست و سه، بیست و چهار، ۸،

۱۳، ۴۹، ۸۴

اشعری (ابو موسی): ۸، ۱۹، ۲۰

اصفهان: ۲۱، ۳۴، ۳۷

افریقا: ۷۷

افشین: ۳۷

افضل: ۱۳

افطح - عبد الله افطح

اقبال آشتیانی، عباس: هفت، یازده، هجده، بیست و چهار

الطف: ۵۸

الیس (ا. گ): یازده، شانزده

ام حبیب دخت عمر بن علی بن ابیطالب: ۶۱

ام حبیب دخت مأمون: ۷۱

ام سلمه (زن پیغمبر): ۹۱

ام عبد الله - صافیه

ام عثمان: ۳۳

ام عون: ۳۴

ام فروه دخت قاسم بن محمد: ۱۶۰

ام الفضل - لبابه

ام الفضل دخت مامون: ۷۵

ام قثم - لبابه

ام کلثوم دخت علی بن ابیطالب: ۲۲

ام کلثوم دخت پیغمبر: ۶

ام موسی دخت منصور بن عبد الله بن شمر: ۵۰

ام المؤمنین - عایشه

امام زمان - مهدی قائم آل محمد

امر به معروف و نهی از منکر: ۱۱

امیر المؤمنین - علی بن ابیطالب

امیه: ۱۴

امین (پسر هارون الرشید): ۷۷

انبار: ۵۳

انبیاء اولوالعزم: ۶۴

انوشیروان: ۴۵

اهواز: ۴۰، ۵۶، ۵۸

اورغونه: ۵۵

اولوالعزم، - انبیاء اولوالعزم

ایذج: (ایذه): ۴۰

ایوب نبی: ۶۵

ب

بابک خرمدین: ۳۷

ص: ۱۲۱

باخمیری: ۵۸

باقر (امام) - محمد بن علی ابن الحسین

بامداد: ۴۵

بحرین: ۳۹، ۷۴

بخارا: ۱۰

بداء: ۵۹، ۶۳، ۶۵

بذ (دژ): ۳۷

بزيع بن ابی ربيع: ۴۳، ۴۴

بزيع بن موسى الحائك - بزيع بن ابی ربيع

بزيع بن يونس - بزيع بن ابی ربيع

بسظام: ۶۸

بشر بن مروان: ۶۹

بشر مريسي (بشر بن غياث بن ابی کریمه): ۱۷

بشر بن معتمر بغدادی: ۱۷، ۱۹

بصره: بیست و دو، ۴، ۷، ۱۳، ۱۸، ۱۹، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۴۲، ۴۸، ۴۹، ۵۸، ۶۱، ۶۹، ۷۵، ۷۷، ۸۲، ۸۶

بصری: ۵، ۱۴

بغداد: نه، دوازده، پانزده، ۸، ۱۰، ۱۸، ۲۵، ۴۷، ۴۸، ۶۱، ۶۳، ۶۹، ۷۰، ۷۵، ۷۷، ۸۰، ۸۱

بغدادی (ابو منصور عبد القاهر): ۶۹، ۷۰

بقیع الغرقد (گورستان): ۵۷، ۵۹، ۶۰

بکر بن اخت عبد الواحد: ۱۸

بلخ: نه، ۵۵، ۱۹

بلد (قصبه): ۸۳

بنان بن سمعان فهدی - بیان بن سمعان نهدي

بهبهان: نوزده

بهبهانی، آقا محمد باقر: هشت

بوشر (ابو شمر حنفی شمري): ۱۱

بیان بن سمعان نهدي (بنان بن سمعان فهدی):

۴۳، ۳۵، ۳۰

البير نصری نادر (الدكتور): ۱۱

بين النهرين: ۱۴

بيهق: ۵۵

ت

تأويل: ۱۳

تفرشی (آقامير مصطفى): هفت

تقيه: ۵۶، ۵۹، ۶۰

تقی الدين حسن بن علی بن داود حلی: هجده

تکتم (مادر امام رضا) - شهد

تکريت: ۸۱

تناسخ: ۳۶، ۳۷، ۴۱، ۴۶، ۵۹، ۷۴، ۸۲

توحيد: ۱۱، ۲۰

تيسفون (مدائن كسري): ۷، ۲۱، ۲۵، ۲۷، ۳۴، ۳۶، ۷۰

تيم: ۱۴

ثاب: ۱۶

ثابت بن قرة بن زهرون حراني صابی: ده، دوازده

ثابت حداد (ابو المقدام ثابت بن هرمز): ١٧، ٥٤

ثعلبي: ٨٠

ثقرة: ٥٧

ثنويت: بيست و سه

ج

جابر ابن عبد الله انصاري: ٣٦

ص: ١٢٢

جابر ابن يزيد جعفي (ابو عبد الله): ٣٦

جاحظ: ١٣، ٢٠

جاودان بن سهل: ٣٧

جباء: نه

جبائي - ابو علي جبائي

جبرئيل: ٢٦، ٣٥، ٤٠، ٥٨، ٧٨

جحفه: ٢٢

جراح بن سنان الجعفي: ٢٧

جرجان: ٦٧

جرجايا: ٧٧

جرموز: ٧

جرير بن عباد: ٧٠

جزيره: ٧٧

جشم بن دینار بن روم: ۳۳

جعفر بن علی کذاب (برادر امام حسن عسکری):

۸۳، ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۱، ۹۴، ۹۵

جعفر بن محمد حنفیه: ۳۴

جعفر بن محمد الصادق (امام): ۱۶، ۱۷، ۳۰، ۳۲، ۳۶، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳،

۶۴، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۴، ۷۵، ۸۷، ۹۰، ۹۳، ۹۴، ۹۵

جعفر بن محمد بن هارون الرشید (متوکل): ۸۱، ۸۴

جعفر بن یحیی برمکی: ۷۱

جلولاء: ۵۲

جمع: ۱۴

جمل (جنگ): ۷، ۲۶

جمیل بن دراج (ابو صبیح): ۶۹، ۷۰

جناب بن کلیب بن مالک: ۴۸

جهانشاه: ۵۲

جهم بن صفوان: ۹، ۱۳

جوریا- فیروزآباد

جوزجان (گوزکانان): ۵۵، ۶۹

ح

حاجر: ۲۴، ۵۷

حارث بن حزن بن بجیر: ۴۸

حبشه: ۹۱

حجاج بن يوسف ثقفی: ۴۸

حجاز: ۱۴، ۳۳، ۶۷

حجر الاسود: ۶۴

حجر: ۱۴

حجون: ۴۷

حروراء: ۷

حرقوص بن زهير السعدی بجلی - ذو النديه

حره (واقعه): ۳۴

حسن بن صالح بن حى (ابتر): ۱۰، ۱۲، ۱۶، ۵۴

حسن بن علی مجتبی (امام): ۸، ۲۲، ۲۴، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۴۰، ۵۱، ۵۲، ۵۶، ۵۷، ۶۲، ۶۴، ۸۷، ۹۲، ۹۴

حسن بن علی بن محمد بن حنفیه: ۳۳

حسن بن علی بن حسن بن علی بن محمد بن حنفیه: ۳۴

حسن بن یسار بصری: ۱۱، ۱۶، ۱۸

حسنین: ۸۲

ص: ۱۲۳

حسین بن ابو منصور: ۴۰

حسین بن علی ابن ابیطالب (امام): ۲۲، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۴۰، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۵۶، ۵۸، ۶۲، ۶۴، ۸۱، ۸۷، ۹۲، ۹۴

حسین بن حسن بن علی ابن ابیطالب: ۶۱

حکم بن عتیه کوفی: ۱۷، ۵۴

حکمین (واقعه): ۲۳

حلوان: ۲۸

حمدان ابن اشعث قرمط: ۶۴

حمزة بن عماره بربری: ۳۰

حمزه اصفهانی: ۸

حمص: ۲۷

حمید بن قحطبه طائی: ۵۸، ۷۱، ۷۷

حمیده (مادر موسی بن جعفر): ۶۷، ۷۵

حمیمه: ۳۳، ۳۴، ۴۷، ۵۷

حنفیه بن طیم: ۲۹

حوارین: ۲۷

حوران: ۴، ۵

حیره: ۲۸، ۳۹

خ

خاتون تاشی: ۷۶

خاصه: ۵۴

خالد بن عبد الله القسری: ۳۰، ۴۰، ۴۲، ۵۵، ۵۸

۵۹

خالد بن ولید: ۴، ۶

خدیجه دخت خویلد: ۶، ۲۲، ۲۷

خراسان: نه، ۷، ۹، ۲۷، ۳۵، ۵۰، ۵۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸

خسرو پرویز: ۵۲

خطیب بغدادی: دوازده، سیزده، چهارده

خلفای راشدین: ۲۴

خوزستان: نه

خوله دخت جعفر بن قیس: ۲۹

خوله دخت جعفر الحنیفه: ۲۵

خوی: ۸۳

خویند بن اسعد بن عبد العزی: ۲۷

خیبر (قلعه): ۱۹، ۸۲

خیزران: ۵۰، ۸۰

خیزران (مادر امام رضا) - شهد

د

داذویه بن داد گشنسب: ۴۸

داود بن علی اصفهانی: ۱۰

داود بن یزید بن عمر بن هبیره: ۴۹

دجله: ۶۹، ۷۷، ۸۱

دماوند: ۶۲

دم بن ذبیان: ۳۲

دمشق: ۵، ۸، ۳۴، ۴۲، ۴۸، ۷۷

دور (توقف در دو امر): ۳۶، ۳۷

دینوری: ۳۷

ذ

ذره: ۸۰

ذهبی (شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد):

دوازده

ص: ۱۲۴

ذو النديه - حرقوص بن زهير: ۸

ذو الجناحين - عبد الله ابن معاويه

ذو الثورين - عثمان بن عفان

ر

رازی، خزاز: ۸۶

رای: ۱۱

ربذه: ۲۱

رجاء بن ابی ضحاک: ۷۷

رجعت: ۴۲

رزام بن سابق (رزام بن سابق): ۴۶

رضا (امام) - علی بن موسی الرضا

رضوی (دره): ۳۲

رضوی (کوه): ۳۱

رفاعی، احمد فرید: ۷۷

رقه: ۸، ۷۱

رقیه دخت پیغمبر: ۶

روزبه بن داذویه - ابن المقفع

روم: ۶۵

رومیه: ۳۶

ری: ۵۰، ۶۲

ریترا: هفت، چهارده، پانزده، نوزده

ریطه، دخت ابو هاشم عبد الله بن محمد حنفیه:

۵۵

ریطه، دخت عبد الله بن عبد الله: ۴۸

ز

زاب (رود): ۴۸

زییده: ۷۵

زبیر بن عوام بن خویند اسدی: ۷، ۸، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۵۴

زرارة بن اعین تمیمی: ۷۳

زرعة: ۴۸

زرکلی (خیر الدین): دوازده

زروان: ۴۶

زلیخا زن عزیز مصر: ۸۰

زهدی حسن جار الله: ۱۱

الزهاء - فاطمه دخت پیغمبر

زیاد بن منذر عبدی (ابو جارود یا ابو النجم): ۲۴، ۵۳، ۵۴

زید بن الحسن بن علی: ۲۴

زید بن علی بن حسین: ۲۴، ۵۲، ۵۳، ۵۵، ۵۸

زینب بنت علی (حضرت زینب): ۲۲

زین العابدین - علی بن حسین

س

ساره: ۲۱

سالم بن ابی حفصه کوفی (ابو یوسف): ۱۷، ۵۴

سالم بن مکرم جمال - ابو سلمه

سامراء (سر من رای): هفده، ۳۷، ۸۰، ۸۱، ۸۳، ۸۴

سبیکه (مادر امام محمد تقی): ۸۰

سبط ابن الجوزی (ابو المظفر یوسف شمس الدین): ۳۲

سر من رای - سامراء

سری الاقصم: ۴۳، ۴۴

ص: ۱۲۵

سعد بن ابی وقاص (سعد بن مالک): ۶

سعد بن عبادہ خزرجی: ۴، ۵

سعد بن عبد الله اشعری: هفده

سعد بن مسعود تقی: ۲۷

سعد بن معاذ بن انصاری: ۱۹

سفاح - ابو العباس عبد الله سفاح

سفیان بن معاویه مهلبی: بیست و دو، ۴۹

سفیان ثوری (سفیان بن سعید): ۱۰، ۱۲

سکن (مادر امام رضا) - شهد

سلافه (مادر امام سجاده): ۵۲

سلامه (مادر منصور خلیفه): ۴۷، ۴۸

سلم بن احوز مازنی: ۵۵

سلماس: ۸۳

سلمان فارسی: ۲۱، ۴۴

سلمة بن کهیل: ۷، ۵۴

سلمة دخت ابو سلمة ابن عبد الله: ۹۱

سلیمان بن جریر رقی: ۱۳، ۵۹، ۶۰

سلیمان بن داود: ۸۰

سلیمان بن عبد الملك: ۳۳

سلیمان بن علی بن عبد الله: ۴۹

سماک (مادر امام رضا) - شهد

سمانه (مادر امام علی النقی) - سوسن

سمعانی (ابو سعید عبد الکریم بن محمد بن منصور التمیمی): ۱۰

سمیع بن محمد بن بشیر: ۷۴، ۷۵

سناباد طوس: ۷۱، ۵۰

سنان الجعفی - حراح بن سنان

سنت: ۱۵

سند: ۷۷

سندی بن شاهک: ۶۹، ۷۰، ۷۵

سواد عراق: ۶۴

سوداء: ۲۴

سوریه: ۳۳

سوسن - (سمانه، مادر امام علی النقی): ۸۱،

۸۴

سوسن یا سلیل (مادر صاحب الزمان): ۸۴

سهم: ۱۴

سهیل بن عمرو (عمر) - ابو جندل

سید محسن امین العاملی: هفده

سید حمیری، سید اسماعیل بن محمد بن یزید بن ربیعہ: بیست و یک

ش

شارلمانی: ۵۰

شافعی - محمد بن ادريس شافعی

شام: ۴، ۵، ۶، ۷، ۲۸، ۳۳، ۴۷، ۵۷

شراة: ۳۳، ۳۴، ۴۷

شریک بن عبد الله بن حارث نخعی کوفی: ۱۰

شقراء (مادر امام رضا) - شهد

شهد (مادر امام رضا): ۷۷

شهرستانی (محمد بن عبد الکریم): ۱۱، ۳۰، ۶۱، ۷۴، ۸۲

شیخ الاسلامی زنجانی (ضیایی، میرزا فضل الله):

نوزده

شیخ الاسلامی، سلطانعلی سلطانی: نوزده، بیست

ص: ۱۲۶

شیخ صدوق (ابن بابویه): هفده، ۶۵، ۶۶، ۷۰

شیخ مفید: پانزده، ۷، ۶۵

شیراز: ۷۶

ص

الصادق - جعفر بن محمد الصادق

صافیه ام عبد الله (دخت حسن بن علی بن ابیطالب): ۵۷

صالح بن مدرک: ۳۴

صالح بن وصیف: ۹۴

صائد نهدی: ۳۰

صدر، سید حسن: دوازده

صفین: ۸۰

صفین (جنگ): ۲۱، ۲۳

صلخد: ۱۴

صلع: ۱۴

صنعاء: ۲۴

صور ظلی: ۳۶، ۳۷

ض

ضرار بن عمرو: ۱۴، ۱۶، ۱۸

ضیایی، میرزا فضل الله - شیخ الاسلامی زنجانی

ط

طایران: ۷۶

طاحیه بن سود بن حجر خزاز (علی بن طاحی):

۸۶

طبرستان: هجده

طبری، محمد بن جریر: ۶، ۳۷

طبریہ: ۸۲

طبسی، محمد رضا: ۴۲

طریحی: ۱۱

طلحة بن عبد الله بن عثمان: ۷، ۹، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۵۴

طوسی (شیخ الطائفة ابو جعفر محمد بن حسن):

هشت، نه، ده، دوازده، سیزده، چهارده، شانزده، هفده، ۱۷، ۵۲، ۵۴، ۵۶، ۶۲، ۶۹، ۷۰، ۷۵، ۸۱، ۸۲، ۸۶

طوس: ۷۱، ۷۶

طه نجف، حاج شیخ محمد: هفت

ع

عامر بن سعد بن خزرج: ۴۸

عامر بن واثلة بن عامر لیثی کنانی (ابو طفیل):

بیست و یک

عامه: ۵۴

عایشه دخت ابو بکر (ام المؤمنین): ۷، ۹،

عباس بن عبد المطلب: ۳۳، ۳۵، ۳۷، ۴۷، ۴۸، ۵۱

عباس محمود العقاد: ۲۴

عبد الرحمن بن ملجم مرادی (ابن ملجم): ۶، ۲۳، ۸۲

عبد القاهر بغدادی - بغدادی

عبد قیس: ۶۹

عبد الله بن ابی یعفور: ۶۹

ص: ۱۲۷

عبد الله بن بکیر بن اعین: ۷۰، ۹۴

عبد الله بن جعفر افطح: بیست و دو، ۶۱، ۶۲، ۶۸، ۶۹، ۷۴، ۸۶، ۸۹، ۹۴، ۹۵

عبد الله بن جعفر منصور: ۴۸

عبد الله بن حارث: ۳۴، ۳۶

عبد الله بن حرب کندی کوفی: ۳۵

عبد الله بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب (عبد الله محض): ۵۳

عبد الله سفاح - ابو العباس عبد الله سفاح

عبد الله بن محمد بن حنفيه (ابو هاشم): ۳۳

عبد الله راوندی: ۵۱

عبد الله بن زبير: ۲۴، ۲۶، ۶۷

عبد الله بن سبا (ابن السوداء): ۲۴، ۲۵

عبد الله بن علي بن عبد الله بن عباس (عموی سفاح): ۴۸، ۴۹

عبد الله بن عباس بن عبد المطلب (ابن عباس):

۴۸

عبد الله بن عمر بن الخطاب: ۶

عبد الله بن عمرو بن حرب کندی: بیست و یک

عبد الله بن فطیح (عبد الله بن افطح): ۶۸

عبد الله بن محمد المنصور - منصور خلیفه عباسی

عبد الله بن معاویه بن عبد الله بن جعفر بن ابو طالب (ذو الجناحین): بیست و یک، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۴۰

عبد الله محض - عبد الله بن حسن

عبد الله بن مقفع - ابن المقفع

عبد الله بن هارون - مأمون

عبد المطلب بن هاشم: ۴۵

عبد المطلب بن مروان: ۱۱

عبد الواحد بن زیاد: ۱۸

عبد الوهاب فرید: ۴۲

عبید الله بن احمد بن یعقوب الانباری: هفده

عبید الله بن زیاد (ابن مرجانه): ۲۴، ۲۷، ۲۸

عبید بن زرارة بن اعین شیبانی کوفی: ۶۹

عثمان بن عفان (ذو النورین): ۶، ۷، ۸، ۱۲، ۱۳، ۱۸، ۲۱، ۲۴، ۲۵، ۴۸

عثمان بن نهیک: ۳۵

عثمان بن عیسی الکلابی: بیست و دو

عجلان بن ناووس: ۶۱

عدل: ۱

عراق: ۶، ۹، ۱۴، ۲۴، ۲۵، ۳۰، ۳۳، ۴۲، ۴۹، ۵۴، ۵۵، ۷۶

عراقین: ۲۸، ۲۹، ۳۰

عربستان، شبه جزیره: ۳۹

عزیز (پادشاه مصر): ۸۰

عسفان: ۸۴

عسکری، امام حسن بن علی: هفده، بیست و سه، ۷۲، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۴

عسکری، ابو محمد: هجده

عقیل بن ایطالب: ۶۱

علامه حلی (جمال الدین ابو منصور حسن بن یوسف): یازده

علامه مجلسی: هجده، نوزده، ۲۶

علباء بن ذراع دوسی اسدی: ۷۴

ص: ۱۲۸

علمیه (کوه): ۵۷

علی بن ابیطالب: بیست و یک، ۳، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۷، ۴۰، ۴۲، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۶۴، ۷۴، ۷۵، ۸۱، ۸۲، ۸۵، ۹۲، ۹۳

علی بن اسحاق: ۷۷

علی بن اسماعیل بن شعیب بن میثم تمار: ۷۲، ۷۳

علی بن حسین بن صالح بن حی: ۵۵

علی بن حسن بن علی بن محمد حنفیه: ۳۳

علی بن حسین بن علی بن ابیطالب امام سجاد (زین العابدین): ۱۷، ۲۴، ۴۰، ۵۱، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۲، ۶۴، ۹۱

علی بن حسین بن علی بن ابیطالب (علی اکبر):

۵۱

علی بن حسین بن علی (علی اصغر): ۹۱

علی بن عبد الله بن عباس (سجاد): ۳۴، ۳۵، ۴۸

علی بن عیسی بن آدم بسطامی: ۶۸

علی بن فرات (ابو الحسن): ۸۲

علی بن محمد بن حنفیه: بیست و سه، ۳۳، ۳۴

علی بن محمد الهادی (امام علی النقی): ۸۰، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۸۷

علی بن موسی الرضا (امام): ۵۰، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۸۵، ۹۳

علی بن یقطین بن موسی: ۷۲

علی مصطفی الغرابی: ۱۸

علیه دخت عون بن علی بن محمد حنفیه: ۳۴

عماد الدین حسن بن علی الطبرسی (شیخ): ۱۸

عمار خدّاش (عمار بن یزید): ۷۰

عمار بن موسی سابطی (ابو یقظان یا ابو الفضل):

۷۰

عمار بن یاسر (ابن عامر الکنانی): ۲۱

عمان: ۷۵

عمران: ۲۱

عمر بن الخطاب (ابو حفص): ۴، ۱۲، ۱۳، ۱۷، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۴۸، ۵۴

عمر ابو النصر: ۲۲، ۲۴

عمر بن ابی عفیف ازدی: ۳۶

عمر بن ریحاح (ابو ریحاح): ۳۵، ۵۶، ۹۳، ۵۷

عمر بن سعد بن ابی وقاص: ۲۸

عمر بن عبد العزیز: ۵۳

عمر بن علی بن ابیطالب: ۶۱

عمر بن یزید بیاع سابری (ابو الاسود): ۶۹

عمر خناق: ۴۰

عمر بن قیس ماصر: ۱۰

عمرو بن عبید بن ثاب - ابو عثمان البصری

عمرو بن عاص: ۸، ۱۹

عمود الصبح (عمود الصبح): ۷۸

عون بن عباس بن ربیعہ: ۳۴

عون بن علی بن محمد بن حنفیه: ۳۴

عیاشی سمرقندی، ابو النضر محمد بن مسعود: ۱۶

عیسی بن جعفر بن ابی جعفر منصور: ۷۵

عیسی بن زید بن علی: ۱۲، ۵۵

عیسی بن علی بن عبد الله بن عباس: ۴۹

ص: ۱۲۹

عیسی بن مریم (ع): ۲۱، ۶۵، ۶۶، ۷۲، ۸۰، ۸۴، ۹۰

عیسی بن موسی بن محمد عباسی (برادر خلیفه): ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۵، ۶۲، ۶۳

غ

غدیر خم: ۲۲، ۶۴

غزاله: ۵۲

غزه: ۱۰

غیلان بن مسلم دمشقی (غیلان بن مروان): ۹، ۱۳

ف

فارس: ۵۸، ۷۷

فارس بن حاتم بن ماهویه قزوینی: ۸۷

فاضل و مفضل (امامت): ۱۲، ۱۳

فاطمه (مادر ابراهیم امام): ۴۸

فاطمه بنت اسد (مادر علی بن ابیطالب): ۲۳، ۸۲

فاطمه دخت حسین بن حسن بن علی بن ابیطالب: ۵۳، ۶۱

فاطمه دخت پیغمبر (فاطمة الزهراء): ۲۲، ۲۴، ۲۷، ۲۸، ۳۷

فخر الدین رازی (ابو عبد الله محمد بن عمر): ۵۸^{۳۸۰}

الفخری: ۵۵

فرات (رود): ۸، ۲۸، ۶۳، ۸۲

فضل برمکی: ۷۱

فضل رقاشی (فضل بن عیسی بن ابان رقاشی):

۱۳

فضیل بن زبیر رسان: ۵۲، ۵۴

فلان بن فلان ناووس (عجلان بن ناووس): ۶۱

فلسطین: ۱۴

فیروزآباد (جوریا): ۴۸

ق

قادیسیه: ۲۸، ۵۲

قاسم بن محمد بن ابی بکر: ۶۱

قاهره: ۱۰

قباد: ۴۵

قبه رازی (ابو جعفر محمد بن عبد الرحمن): ده

قرمطویه: ۶۴

قزوین: نوزده

^{۳۸۰} نوبختی، حسن بن موسی، فرق الشیعه (ترجمه)، ۱ جلد، شرکت انتشارات علمی فرهنگی - تهران، چاپ: سوم، ۱۳۸۶ ه.ش.

قسطنطيه: ۵۰

قم: هفده، ۸۱

قياس: ۷۹، ۱۵

ک

کابل: ۷۷، ۱۶، ۱۰

کاشف الغطاء: ۵۹

کثير بن عبد الرحمن (کثير عزه): بيست و یک

کثير النواء ابو اسماعيل: ۵۴، ۱۰

کربلاء: ۲۸، ۲۷، ۲۴

کريستنسن: ۵۲

کعبی بلخی (ابو القاسم عبد الله بن احمد بن محمود کعبی): نه، ده

کوفه (مسجد کوفه): ۴، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۲، ۲۱، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۴، ۳۶، ۴۷

ص: ۱۳۰

۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۶۲، ۶۳، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۸۱، ۸۶، ۹۱

کيسان: ۲۶

گ

گلدزیه (اجناس): ۲۹، ۱۵

ل

لار: ۸۳

لبابه دخت حارث بن حزن (ام الفضل يا ام قثم):

لبانه: ۳۳

لندن: پانزده

م

مارجولیوٹ (مارگلیوٹ): پانزده

مارماهی: ۱۷

ماسبذان: ۴۰

ماصر: ۱۰

مالک بن انس اصبحی (امام): ۱۰، ۶۰

مامقانی، شیخ عبد الله: هشت، هفده، ۵۶

مأمون خلیفه (عبد الله بن هارون الرشید): بیست و سه، ۶۷، ۷۱، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۸۰

ماوراء النهر: ۱۰، ۲۷، ۷۷

مبارک غلام اسماعیل بن جعفر: ۶۲

محمد ابو زهره: ۲۴

محمد، پیامبر اسلام: ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۴۰، ۴۲، ۴۵، ۵۵، ۶۴، ۶۵، ۷۵، ۹۰

محمد باقر مجلسی، - علامه مجلسی

محمد بن ابراهیم بن محمد ایوب الملکی: بیست و سه

محمد بن ادريس شافعی - ۱۰

محمد بن اسماعیل بن جعفر: ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۹۲

محمد بن بشیر کوفی: بیست و سه، ۷۳، ۷۴

محمد التقى (امام ابو جعفر محمد بن على بن موسى الجواد): ٧٠، ٧٢، ٩٠، ٩١، ٩٢

محمد تقى بن محمد معصوم تقى قزوینی: نوزده

محمد بن جعفر دیباج: ١٧، ٦٨، ٧٥

محمد بن جعفر قولویه: هفده

محمد بن حسن بن على: ٨٨

محمد بن حنفیه (ابن خوله): ٢٥، ٢٦، ٢٨، ٢٩، ٣٠، ٣١، ٣٢، ٣٣، ٣٤، ٤٧، ٦٢

محمد زاهد الکوثری: ٢٧

محمد بن طولون - ابن طولون

محمد بن عبد الرحمن قبه رازی - قبه رازی

محمد بن عبد الکريم - شهرستانی

محمد بن عبد الله بن حسن بن حسن نفس الزکیه (ارقط): ٥٥، ٥٦، ٥٧، ٥٨

محمد بن عبد الله المنصور - مهدی خلیفه عباسی

محمد بن عبد الوهاب جبایی - ابو علی جبایی

محمد بن عثمان سعید عمری (ابو جعفر): ٨٢

محمد بن علی بن الحسین، ابو جعفر (امام باقر):

٣٠، ٣٥، ٣٦، ٣٩، ٤٠، ٥٢، ٥٣، ٥٥، ٥٦

ص: ١٣١

٥٧، ٥٨، ٥٩، ٦٠، ٦٤

محمد بن علی بن عبد الله بن عباس بن عبد المطلب: ٣٣، ٣٤، ٣٥، ٤٧

محمد بن علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا (برادر امام حسن عسکری): ٨٣، ٨٧

محمد بن علی بن موسی بن جعفر (امام جواد):

۷۵، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱

محمد بن عیسی بن عبید بن یقظین: بیست و دو، بیست و سه، ۷۲

محمد بن قیس: ۵۶

محمد بن مسلمه انصاری: ۶

محمد بن موسی بن حسن بن فرات: ۸۲

محمد بن نصیر نمیری: بیست و سه، ۸۱، ۸۲

محمد بن نعمان احوّل (ابو جعفر مومن الطاق یا شیطان الطاق): ۶۹

مختار بن ابی عبید ثقفی (کیسان ابو عمره): ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۶۸

مخزوم: ۱۴

مدائن - تیسفون

مدینه: بیست و سه، ۳، ۴، ۷، ۱۰، ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۵۱، ۵۵، ۵۷، ۶۰، ۶۲، ۶۷، ۶۹، ۷۱

۷۵، ۷۶، ۸۰، ۸۱، ۸۳، ۹۱

مذار (واقعہ): ۲۶

مرسیہ (مادر امام رضا) - شہد

مرو: ۴۶، ۶۷، ۶۹

مروان بن محمد (الحمار): ۴۷، ۴۸، ۴۹

مرو رود (مرود رود): نہ

مریس: ۱۷

مریم: ۶۶

مزدک پسر بامداد: ۴۵

المستعين بالله عباسي: ٩٤

مسح بر موزه: ١٧

مسعود ثقفی (ابی عبید): ٢٦

مسعودی: دوازده، چهارده

مسيلمه كذاب (ابو ثمامه بن كثير بن حبيب الحنفی الوائلي): ٥، ٦

مشروح بن معديكرب: ٤٨

مشهد: ٥٠، ٧٦

مصر: ١٧، ٣٣، ٥٨، ٧٧

مصعب بن زبير: ٢٦

مظلم ساباط: ٢٧

معان: ٣٣، ٤٧

معاوية بن ابي سفيان: ٦، ٧، ٨، ٩، ١٩، ٢٠، ٢٤، ٢٦، ٢٧، ٢٨، ٢٩، ٤٢، ٥٥

المعتز بالله خليفة عباسي: ٩٤

المعتصم بالله بن هارون الرشيد: ٣٧، ٧٥، ٧٧، ٨٠، ٨١، ٨٤

معدن: ٥٧

معمر بن الاحمر (بياع الطعام): ٤٤، ٤٥

معمر بن عباد سلمی: ١٨

معن بن زياده (زائده) شيباني: ٣٥

مغيرة بن سعيد بجلی كوفي، ابو عبد الله: ٣٢، ٤٢، ٥٥، ٥٨

مغیره بن شعبه: ٤

المقتدر بالله خليفه: ٨٢

ص: ١٣٢

مقداد بن عمرو الكندي (ابن الاسود): ٢١

مقرب الدين مسعود بن بدر: ٧٦

مقريزي (تقي الدين ابو العباس احمد بن علي بن عبد القادر): ٦٤، ٧٠

مكه: ٣، ٦، ٨، ١٤، ١٩، ٢٢، ٢٤، ٤٧، ٥٧، ٦٤، ٦٧

منار: ٧٨، ٧٩

مملك اصفهاني، ابو عبد الله محمد بن عبد الله:

ده

المنتصر خليفه عباسي: ٨١

منزلة بين المنزلتين: ١١

منصور خليفه عباسي (ابو جعفر عبد الله بن محمد المنصور): بيست دو، ١٠، ١٦، ٣١، ٣٣، ٣٦، ٤٢، ٤٧، ٤٨، ٤٩، ٥٠،

٥١، ٥٣، ٥٥، ٥٨، ٦٣، ٧٠

منصور بن ابو الاسود: ٥٤

منصور بن عبد الله بن شمر: ٥٠

مهدي خليفه عباسي (محمد بن عبد الله المنصور): ١٢، ١٧، ٣١، ٤٠، ٤٧، ٤٩، ٥٠، ٥٥، ٦٩

مهدي قائم آل محمد (صاحب الزمان محمد بن حسن العسكري امام حجت): هفده، ٢٩، ٣٣، ٤٠، ٤٢، ٥٨، ٧١، ٨١، ٨٣،

٨٤، ٨٥، ٨٨، ٨٩، ٩٤

مهتدي، خليفه عباسي: ٩٤

مهلبي بن ابي صفره: ٦٧

موسوي خوانساري اصفهاني، ميرزا محمد باقر:

هشت

موسی بن جعفر (امام): ۵۹، ۶۲، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۸۰، ۸۵، ۸۶، ۹۳، ۹۴، ۹۵

موسی نبی (موسی بن عمران): ۲۱، ۲۲، ۲۵، ۴۳، ۶۵

موسی بن محمد بن علی (مبرقع): ۸۱

موسی نویختی: یازده

موصل: ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۶۴

میثم تمار: ۱۳

میمون (بئر): ۴۷

ن

ناصره: ۲۱

نافع بن ازرق حنفی (ابو راشد): ۶۷

ناووس الظبیه: ۶۱

ناووسه: ۶۱

نبیذ: ۱۷

نتبیلہ دخت جناب بن کلیب: ۴۸

نجاشی (ابو العباس احمد بن علی بن احمد بن العباس): هفت، هشت، نه، ده، دوازده، سیزده، چهارده، شانزده، هجده، ۵۵، ۵۶، ۶۹

نجدۃ بن عامر حنفی: ۱۴

نجمه (نجیه) (مادر امام رضا) - شهد

نص جلی (نص صریح): ۲۰

نص خفی: ۲۰

نصر بن سیار: ۹، ۵۵

نصیبین: ۴۸

ص: ۱۳۳

نفیس: ۹۱، ۹۲

نمرود: ۲۱

نوبخت: ۴۷

نوبختی (ابو محمد حسن بن موسی): هفت، هشت، ده، یازده، دوازده، چهارده، پانزده، شانزده، نوزده، بیست و چهار، ۸۲

نوح نبی: ۳۱، ۴۰، ۶۵

نور الله شوشتری (قاضی): هشت

نوفل: ۱۴

نوری، حاج میرزا حسین بن محمد تقی: پانزده

نوقان: ۷۶

نھاوند: ۵۲

نھروان (جوروان): ۷

نیشابور: ۵۵

ه

هاجر: ۲۱

الهادی خلیفه عباسی: ۱۷، ۸۰

هارون بن سعید عجلی: ۵۴

هارون الرشید (خلیفه عباسی): ۱۳، ۱۷، ۵۰، ۶۲، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۵، ۷۶

هارون بن عمران: ۲۲

هاشم: ۱۴

هبة الدين شهرستانی (سید): هفت، یازده، سیزده، پانزده

هشام بن حکم (ابو محمد): ۷۰

هشام بن سالم جوالیقی (ابو الحکم): بیست و سه، ۶۹، ۷۰

هشام بن عبد الملک: ۹، ۲۴، ۳۰، ۵۸

همدان: ۱۲، ۳۷، ۶۱

هند دخت ابو عبیده عبد الله بن زمعة: ۵۵

هند دخت سهیل - ام سلمه

هوشع - یوشع بن نون

هیت: ۶۱

هیثم بن معاویه: ۳۵

هیرو دوس: ۸۰

هیصم بن جابر (ابو بیهس): ۶۷

و

الواثق بن معتصم (خلیفه عباسی): ۷۵، ۷۷، ۸۱

وارث الخروصی: ۷۵

واسط: هفده، ۸، ۵۲، ۶۴، ۷۷

واصل بن عطاء غزال (ابو حذیفه): ۱۱، ۱۴، ۱۶، ۲۴، ۳۳

وعد و وعید: ۱۱

وليد بن عبد الملك: ٥٥، ٦٧

وليد بن يزيد (وليد دوم): ٣٠

وهب بن عبد مناف: ٣

ی

ياقوت حموی: ٢٧، ٢٨، ٥٧

يحيى بن ابى سميط: ٦٨

يحيى بن خالد برمكى: ٧١

يحيى بن زكريا نبى: ٧٩، ٨٠

يحيى بن زيد بن على: ٥٥

يحيى بن هرثمة بن اعين: ٨١

ص: ١٣٤

يزدگرد: ٧، ٥٢

يزيد بن معاوية بن ابو سفيان: ٢٤، ٢٧، ٢٨، ٢٩، ٥٥، ٦٧

يعقوب بن ابراهيم (قاضى ابو يوسف): ١٧

يعقوب نبى: ٦٥

يمامة: ٥

يمن: هفده، ٢٣، ٢٤، ٦٧

يوسف نبى: ٦٥، ٨٠

يونس بن عبد الرحمن: ٧٢

يوسف بن عمر ثقفى: ٢٤، ٥٥

یوشع بن نون (هوشع): ۲۵^{۳۸۱}

^{۳۸۱} نوبختی، حسن بن موسی، فرق الشیعه (ترجمه)، ۱ جلد، شرکت انتشارات علمی فرهنگی - تهران، چاپ: سوم، ۱۳۸۶ ه.ش.